



راه انداز

سال چهارم * شماره بیستم * چهارشنبه * ۱ میزان ۱۴۰۵

WWW.zfp-af.org

سرمقاله

روایهای ناتمام

مدیر مسئول

بسیار می‌شنویم، تاسف‌ها و حسرت‌ها را بابت تباه شدن دستاوردهایی که کشور در طول دوران جمهوریت به آن‌ها دست یافته بود. بار دیگر، همچون چندین بار پیش از آن در تاریخ این کشور، اندک پیشرفت‌هایی که به ظاهر در حال رخ دادن بود، در مقابل امواج خشمگین و قهار ارتجاع در هم شکست و ما بار دیگر، به همان جایی بازگشته‌ایم که پیش از آن بودیم و حتی چه بسا عقب‌تر از آن. اصلاحات امانی، به شورش کلکانی و پس از آن استبداد نادری منتهی شد. دهه‌ی درخشان مشروطه، در پای مسلخ جمهوری داود خانی ذبح شد. تغییرات حزب دموکراتیک خلق، در مقابل سیل بنیان بر افکن مجاهدین خشمگین، دود شد و به هوا رفت. آزادی و قدرتی که جریان‌های ستم‌دیده پس از پیروزی مجاهدین به آن دست یافتند، زیر چین‌های تانک طالب پایمال شد. سرانجام، آزادی، حقوق بشر، حکومت دموکراتیک، حقوق زن و سایر دستاوردهای جمهوریت، جملگی با بازگشت مجدد امارت، آن چنان که خود تباه شد، آرزوها و امیدهای بسیاری را بر باد داد. به راستی، چه نفرینی دامان این ملک را گرفته که هر گاه در آن جوانه‌های حرکتی روبه جلو از دل این خاک سر بر می‌آورد، طوفان تباهی بر آن می‌وزد؟

شاید با مطالعه‌ی آخرین مقطع طلایی که این سرزمین تجربه کرده‌است، مقطعی که هنوز خاطره‌ی آن در اذهان بسیاری از ما تازه و نزدیک است، بتوان به پاسخی فراتر از طالع‌بینی تقدیر باورانه دست یافت. افغانستان در هیچ دوره‌ای از تاریخ خود، این سطح از توسعه‌ی مدنی و سیاسی را تجربه نکرده بود. آزادی مطبوعات و رسانه‌ها، حقوق و آزادی‌های شهروندی که تمامی دستگاه‌ها موظف به رعایت و پاسداشت آن بودند، شکوفایی دانش و تحصیل، خروج زنان از انزوای سلطه و عزلت جامعه‌ای مردسالار و یکه‌تازی آن‌ها به سوی فتح قله‌های پیشرفت، رعایت حقوق اقلیت‌های مذهبی و قومی، حکومتی مبتنی بر قانون، همه و همه اموری بودند که شهروندان افغانستان در طول دوره‌ی بیست ساله‌ی جمهوریت تجربه کردند و چه بسا خود را محق و سزاوار بدانند که آن‌ها را دستاوردهای جامعه بخوانند. اما به راستی آیا چنین ادعایی،

۲

تن رنجور معارف و تازیانه‌ی پیداد

منع دختران از آموزش، علاوه بر آسیب‌های روحی و عاطفی، ضربه‌ی جبران‌ناپذیری بر پیکر جامعه‌ی افغانستان وارد کرده است. طالبان با این تصمیم غیرعقلانی، هزاران خانواده را بدون نان و هزاران چراغ امید را خاموش کردند.

برای درک عمق فاجعه کافی است تنها یک نمونه را بررسی کنیم: در غرب کابل ۲۳۵ مکتب خصوصی فعال بود و در هر مکتب حداقل ۱۰ زن به‌عنوان معلم مصروف تدریس بودند. با منع آموزش دختران، همه‌ی این زنان بی‌کار شدند.

محمد نظری

۴

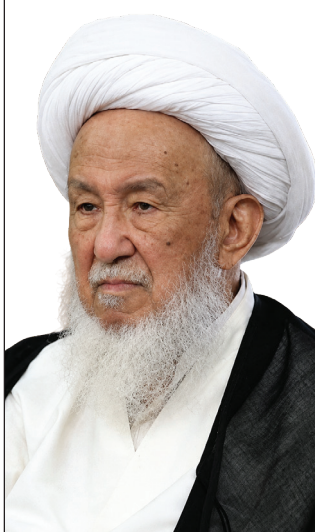


مرجعیت؛

جایگاهی فراتر از فتوا

سخنرانی محمدسرور جوادی
در مراسم بزرگداشت از مقام علمی
حضرت آیت‌الله العظمی فیاض

۷



اعلامیه حزب عدالت و آزادی افغانستان

در محکومیت سیاست حذف هزاره‌ها
و شیعیان از سوی گروه طالبان

۵

جستجوی ریشه‌های سیاسی و تئوریک بحران افغانستان

سرور دانش

پرسش اصلی این است که چرا فدرالیسم در افغانستان مطرح می‌شود و چه ضرورت‌هایی این بحث را توجیه می‌کند؟ در پاسخ باید گفت: فدرالیسم نه به‌عنوان راه حل مطلق، بلکه به‌مثابه چارچوبی نهادی برای مدیریت تنوع و توزیع قدرت، می‌تواند به کاهش تعارضات ساختاری در افغانستان کمک کند.

جایگاه

آیت‌الله العظمی فیاض در فقاقت و مرجعیت معاصر با اشاره به تحولات سیاسی اخیر

سخنرانی استاد سرور دانش در مراسم
بزرگداشت از آیت‌الله العظمی فیاض
و رونمایی از کتاب «از فیوضات فیاض»
و مجله «عدالت و امید»

۲

میان خاطره و فراموشی^(۲)

یک نیمروز پر مخاطره
در جنوب قندهار

محمد هدایت

او گفت من با ریش سفیدان محل مشوره کرده‌ام و آنها گفته‌اند که هزاره‌ها به خداوند و قرآن اعتقاد ندارند و لذا سوگند شان به قرآن بیهوده است. تنها چیزی که هزاره‌ها به آن باور عمیق دارند، تیغ ابوالفضل است. بنابراین شما را به تیغ ابوالفضل قسم می‌دهیم و...

ادعای درستی است؟ آیا می‌توان جمله‌ی اموری را که بر شمرده شد، از جمله‌ی دستاوردهای مردم افغانستان دانست؟

دست‌آورد، قاعدتا بایستی به چیزی گفته شود که کسی آن را کسب کرده و به دست آورده باشد. اما آیا به راستی، جامعه و مردم افغانستان خود به ارزش‌هایی که گفته شد و پیشرفت‌هایی که بر شمرده شد، دست یافته بودند؟ پاسخ منفی است. چرا که اگر پاسخ مثبت می‌بود، هیچ وقت نیازی به پایگاه‌های خارجی، نیروهای ناتو و حمایت مالی و نظامی قدرتهای جهانی وجود نمی‌داشت. تغییرات دوران جمهوریت، در جامعه‌ای به پشتوانه‌ی حضور قدرتهای جهانی به وجود آمد که بسترهای فرهنگی و اجتماعی در آن به هیچ عنوان برای ظهور چنین تغییراتی مساعد و آماده نبود. چه بسا حتی بتوان مدعی شد که این بسترها نه تنها برای ظهور چنین تغییراتی مساعد نبود، بلکه با آن‌ها کاملا در ستیز و در تضاد بود. حضور نیروهای نظامی خارجی و مهم‌تر از آن، پول‌هایی که از طریق موسسات و نهادهای بین‌المللی برای آرایش کردن چهره و سیمای جامعه به سوی آن سرازیر شده بود، هیچ گاه اجازه نداد این ستیز و تضاد در طول این بیست سال به درستی درک گردد.

چه بسا یکی از آسان‌ترین راه‌های درک این تضاد و ستیزه، رصد کردن واکنش‌های امروز جامعه در قبال از بین رفتن آن تغییرات و ارزش‌های حقوق بشری و دموکراتیک در دوران پس از بازگشت مجدد طالبان است. برای بسیاری از مردم، محروم شدن زنان از تحصیل و کار چه بسا امری بایسته و مطابق با شرع تلقی شود. اگر نه به این شوری، لاقال بخش عظیمی از مردم در بدنه‌ی جامعه این محرومیت را فاجعه تلقی نمی‌کنند و با آن سازگار شده و به آن تن داده‌اند. با برخی از آن‌ها هنگامی که صحبت می‌کنی، ظاهر امروز جامعه در مقایسه با سیمای جامعه در دوران جمهوریت، اسلامی‌تر عنوان می‌کنند. از نگاه آن‌ها جلوه‌نمایی دخترکانی که در تلاش برای اثبات شان انسانی خود، در فضای عمومی جامعه جسورانه مشغول کار، تحصیل و تلاش‌اند، چندان با استانداردهای دینی و معیارهای شریعت سازگاری ندارد. این تنها یک نمونه است و گمان بر آن است که اگر یک یک ارزش‌هایی که دوران جمهوریت خود را به دارا بودن آن‌ها ممتاز می‌شمرد، به راستی با بسترها و زیرساخت‌های فرهنگی و اجتماعی جامعه سنخیت نداشتند. حضور آن‌ها در جامعه‌ی افغانستان، همچون وصله‌ای ناجور و آرایه‌ای عاریتی بود که فرجام طبیعی آن‌ها نمی‌توانست چیزی جز جدایی و فراق باشد. بر این اساس چه بسا به جرات بتوان گفت که اطلاق عنوان «دست‌آورد» بر ارزش‌های دموکراتیک و حقوق بشری و نهادهایی که در طول دوران جمهوریت تجربه شد، اطلاقی مجاز و از روی تسامح است.

ما قائل به دترمینیسم تاریخی نیستیم. با این وجود بررسی سیر تغییرات در تاریخ افغانستان و نیز مطالعه‌ی واکنش‌های جامعه آن را به سمت این نتیجه سوق می‌دهد که هر گاه بسترهای لازم برای ایجاد تغییرات مثبت وجود نداشته باشد و جامعه ظهور چنین تغییراتی را رادیکال تلقی کند، ارتجاع با قدرتی بیشتر باز خواهد گشت و تومار آن تغییرات را در هم خواهد پیچید. افغانستان کشور بازی‌های کلان منطقه‌ای و بین‌المللی بوده است. عرصه‌ی رقابت ابر قدرت شرق و غرب و محل تلاقی استراتژیست‌های سیاست خارجی قدرتهای منطقه‌ای. مقدرات این ملک و مردم، بسا اوقات در طول تاریخ آن، در خارج از مرزهای آن رقم خورده است. با این وجود، از زاویه‌ی اقتضائات اجتماعی و فرهنگی، چه بسا به جرات بتوان گفت که هر گونه نسخه‌ی داخلی یا خارجی اگر بخواهد در این سرزمین کامیاب باشد، نبایستی بسترها و زیرساخت‌های فرهنگی را نادیده بگیرد.

تغییر ممکن است، اما تنها راه برای آن که این تغییرات به سمت بهبود و پیشرفت و ترقی، ماندگار و پایدار باشد، آن است که ریشه در بسترهای اجتماعی و فرهنگی جامعه داشته باشد. از این منظر، مسئله‌ی افغانستان دیگر صرفا مسئله‌ی شکست یک نظام سیاسی یا سقوط یک حکومت نیست؛ مسئله، شکست فرایند تولید و درونی‌سازی تغییر است. جامعه‌ای که ارزش‌های جدید را صرفا در قالب نهادهایی وارداتی دریافت کند، بی‌آن‌که در درون آن گفت‌وگویی جدی درباره‌ی ضرورت، معنا و مشروعیت آن ارزش‌ها شکل گرفته باشد، در نخستین بزنگاه تاریخی ممکن است همان ارزش‌ها را پس بزند. چنان‌که ادموند برک، فیلسوف سیاسی محافظه‌کار، هشدار داده بود: «تغییر بدون احتیاط، اصلاح نیست، ویرانی است.»

بنابراین، اگر قرار باشد افغانستان بار دیگر در چرخه‌ی آشنای اصلاح، مقاومت، فروپاشی و ارتجاع گرفتار نشود، باید از تجربه‌ی جمهوریت نه فقط به عنوان خاطره‌ای از یک گذشته‌ی از دست‌رفته، بلکه همچون آزمایشگاهی تاریخی برای فهم خطاها و کاستی‌های خود استفاده کند. از این منظر، چند نتیجه‌ی راهبردی قابل طرح است:

۱. تغییر باید از «جامعه» آغاز شود، نه از «دولت».

ساختن قانون، پارلمان، وزارت‌خانه و نهادهای مدرن، بدون ساختن فرهنگ سیاسی متناسب با آن‌ها، بیشتر شبیه ساختن ساختمانی است که پی آن هنوز ریخته نشده است. دموکراسی پیش از آن که مجموعه‌ای از نهادها باشد، مجموعه‌ای از باورها، عادت‌ها و مناسبات اجتماعی است. جامعه باید به این نتیجه برسد که قانون، آزادی، برابری و مشارکت سیاسی نه امتیاز یک گروه، بلکه ضرورت زندگی جمعی است.

۲. اصلاحات باید تدریجی، بومی و قابل هضم اجتماعی باشد.

این به معنای تسلیم شدن در برابر سنت‌های ناعادلانه نیست؛ بلکه به معنای یافتن زبان و مسیرهایی است که تغییر را برای بخش‌های وسیع جامعه قابل فهم و قابل پذیرش کند. هیچ جامعه‌ای را نمی‌توان با نسخه‌ای واحد و صرفا از بیرون طراحی کرد. جان لاک زمانی نوشت که «جوامع سیاسی برای حفظ زندگی، آزادی و دارایی شکل می‌گیرند»؛ اما شکل تحقق این ارزش‌ها در هر جامعه، نیازمند شناخت دقیق همان جامعه است.

۳. اصلاحات باید از حالت پروژه‌ای و وابسته به بیرون خارج شود.

تا زمانی که منابع، مشروعیت و حتی تصور امکان تغییر، عمدتا از بیرون تأمین شود، هر پیشرفتی در معرض این خطر قرار دارد که با قطع حمایت خارجی، مشروعیت داخلی خود را نیز از دست بدهد. کمک خارجی می‌تواند شتاب‌دهنده باشد، اما نمی‌تواند جایگزین اراده‌ی اجتماعی شود. جامعه‌ای که خود صاحب تغییر نباشد، در لحظه‌ی بحران ممکن است برای بازگرداندن نظم آشنا، حتی از دستاوردهای خویش نیز چشم بپوشد.

۴. مسئله‌ی زنان و حقوق شهروندی باید از سطح «اعطای حق» به سطح «پذیرش اجتماعی حق» منتقل شود. حق، هنگامی پایدار می‌شود که جامعه آن را بخشی از نظم طبیعی و اخلاقی زندگی خود بداند. اگر حقوق زنان صرفا محصول قانون باشد، با تغییر قانون ممکن است از میان برود؛ اما اگر در خانواده، مدرسه، اقتصاد، فرهنگ و مناسبات روزمره اجتماعی ریشه بدواند، بازگرداندن جامعه به وضعیت پیشین بسیار دشوارتر خواهد شد.

۵. و سرانجام، باید به جای رویای «ساختن افغانستان جدید»، به فکر ساختن جامعه‌ای باشیم که بتواند خود را تغییر دهد.

این شاید بنیادی‌ترین درس تجربه‌ی چند دهه‌ی اخیر باشد. آینده‌ی افغانستان را نمی‌توان صرفا با تغییر حکومت، قانون اساسی یا ایدئولوژی سیاسی تضمین کرد. آنچه باید تغییر کند، ظرفیت جامعه برای گفت‌وگو، تحمل تفاوت، پذیرش تکرر و حل مسالمت‌آمیز منازعه است. اگر این ظرفیت‌ها شکل بگیرد، تغییرات سیاسی نیز شانس بیشتری برای ماندگاری خواهند داشت.

شاید مشکل اصلی افغانستان این نبوده است که تغییر در آن ممکن نیست؛ مشکل این بوده که ما بارها کوشیده‌ایم پیش از آن که جامعه را برای تغییر آماده کنیم، خود تغییر را به جامعه تحمیل کنیم. آینده، اگر قرار باشد با گذشته تفاوتی داشته باشد، باید از همین نقطه آغاز شود: تغییر دیگر نباید صرفا چیزی باشد که «بر مردم افغانستان اتفاق می‌افتد»؛ باید چیزی باشد که «مردم افغانستان خود آن را می‌سازند، می‌فهمند و از آن دفاع می‌کنند».

جایگاه آیت‌الله العظمی فیاض در فقاہت و مرجعیت معاصر

با اشاره به تحولات سیاسی اخیر

سخنرانی استاد سرور دانش

در مراسم بزرگداشت از آیت‌الله العظمی فیاض و رونمایی از کتاب
«از فیوضات فیاض» و مجله «عدالت و امید» - قم - ۱۴۰۵/۶/۱۹



شدند. یعنی هم تدوین و هم تنظیم و ویرایش و صفحه‌آرایی آن‌ها همگی در خلال کمتر از ۴۰ روز تهیه و به نشر سپرده شد و از این جهت ممکن است کاستی‌های زیادی هم داشته باشد ولی بدون شک در جای خود ابتکار عالی و قابل قدری است، اما این به نظرم کافی نیست و تنها گام نخست است و باید علما و محققان ما دست به قلم ببرند و بیشتر پژوهش کنند و بنویسند و نشر کنند.

امروز برخی می‌گویند که این نوع کارها یعنی پرداختن به علمای حوزه و فقه و اصول و فقاہت و مرجعیت، برای ما اولویت نداشته و یک نوع وقت‌گذرانی است و باید امروز برای مردم راه‌های نو را جستجو کرد. اما باید گفت این نوع اقدامات نه تنها وقت‌گذرانی نیست، بلکه عین نیاز مردم و ضرورت زمان ما است، مگر این که ما نیاز روز را تنها حضور در فیس‌بوک و تیک تاک و رسانه‌های جمعی معنا کنیم و شب و روز دست به یخن همدیگر باشیم و تحقیر و اهانت و خودزنی و پاشیدن بذر تفرقه و نفاق را پیشه خود کنیم!

در عصر و زمانه‌ای که بر همه جای کشور جور و جهل و جمود و جنون حاکم است و همه سرمایه فرهنگی و اجتماعی و هویت تاریخی ملت به یغما برده می‌شود، معرفی چهره‌های علمی، بازنگری نظریات و اندیشه‌های دانشمندان و احیا و تقویت فرهنگ و تاریخ و ارزش‌های دینی و معنوی، خود یک مسئولیت سنگین و یک خدمت بزرگ در جهت تقدیر از دانش و اندیشه و آگاهی است و بر علاوه، سخن گفتن از فیاض و فیاض‌ها تقدیر از ثمرات حضور بیش از یک قرن حضور مردم ما در حوزات علمیه و مراکز علمی است، آن هم در عصری که خیلی‌ها تا دیروز طلاب و علمای افغانستانی در حوزه‌ها را نه تنها شایسته اجتهاد و فقاہت نمی‌دانستند، بلکه آنان را موجودات اضافی و بار دوش حوزه دانسته و به عنوان حوزویان درجه ۲ و ۳ تلقی می‌کردند. اما امروز همین دانشمندان وطن ما با تولید اندیشه و دانش‌افزایی خود، تاریخ و سرنوشت حوزه‌ها را رقم زده‌اند. آیا این جای افتخار نیست که شخصیت عالی‌قدری مانند مفسر بی‌نظیر قرآن آیت‌الله جوادی آملی بگوید: این طلبه افغانی (آخوند خراسانی هروی ارزگانی) بود که الآن یک قرن ما را دارد به دنبال خودش می‌کشاند... صد سال قبل این طلبه افغانی در مشهد درس خوانده و بعد رفته نجف و درس خوانده، کفایه نوشته، الآن ما صد سال است دنبال او هستیم»..

من حتی می‌خواهم برسختان آیت‌الله آملی اضافه کنم که تا چند صد سال دیگر هم نه تنها آخوند خراسانی هروی ارزگانی بلکه فیاض غزنوی جاجوری نیز تمام حوزات علمیه شیعه را به دنبال خود خواهد کشانید و این افتخار و امتیاز کمی نیست.

با اغتنام از فرصت، در ابتدا سلام و احترام تقدیم می‌کنم به همه علما و فرهیختگانی که امروز در محفل رونمایی دو اثر فرهنگی مربوط به فقیه یگانه نجف مرجع فقید آیت‌الله العظمی فیاض حضور به هم رسانده‌اند و همچنین تشکر می‌کنم از همه دوستان و عزیزانی که همت کردند و زمینه برگزاری این محفل را فراهم ساختند. هدف اصلی ما از برگزاری این محفل، در حقیقت رونمایی از دو اثر قلمی نیست، بلکه هدف اصلی بزرگداشت و تکریم از مقام فقاہت و مرجعیت آیت‌الله فیاض و تجدید یاد و خاطره آن گوهر تابان و در یتیم و نایاب نجف است.

اما پیش از هر سخنی اجازه دهید که ضمن گرامی‌داشت از هفته شهید، درود بفرستم به روان پاک همه شهدای راه عزت و آزادی افغانستان مخصوصا علمای مبارز و شهید کشور از علامه شهید بلخی تا استاد شهید مزاری و تا همه مجاهدان، علما و روحانیت مبارزی که در دوره جهاد رهایی‌بخش افغانستان و دوره‌های بعد از آن در راه عدالت و آزادی به شهادت رسیدند و همچنن درود می‌فرستم به روان پاک همه علما و رجال بزرگ مخصوصا مراجع عظام تقلیدی که از این دنیا رخت برپستند و به لقای حق شتافتند، مخصوصا آیت‌الله قربان‌علی محقق کابلی و آیت‌الله محمداسحاق فیاض.

همچنین وظیفه خود می‌دانم که با استفاده از این فرصت یکبار دیگر سلام و درود بی‌پایان بفرستم به روان بزرگ‌مردی که در زمانه حاکمیت جور و جهل و جنون، مردانه، شجاعانه و حکیمانه در برابر همه یزیدیان زمان به مقاومت برخاست؛ رهبر شهید جمهوری اسلامی ایران آیت‌الله سید علی خامنه‌ای که همچون امامش علی مرتضی در ماه رمضان و در حال عبادت، به دست اشقی الاشقیاهای دوران، به شهادت رسید و به مقام قرب الهی «فزت برب الکعبه» نائل آمد و در تاریخ سراسر افتخار مبارزه و مقاومت در برابر طاغوت و استکبار، به یک الگوی جاودانه دیگر تبدیل شد. روانش شاد و راهش پر رهرو باد!

حضار گرامی!

من لازم نمی‌بینم امروز در باره این دو اثری که رونمایی می‌شود صحبت کنم. ارزیابی و قضاوت در این مورد را به شما فرهیختگان واگذار می‌کنم. اما تنها می‌خواهم به برخی از نکات مهم در مورد عظمت شخصیت آیت‌الله فیاض اشاره کنم و به برخی از سؤالاتی که گاهی از سوی اشخاص ناآگاه یا مغرض مطرح می‌شوند پاسخ کوتاه ارائه کنم و سپس به برخی از تحولات سیاسی کشور اشاره نمایم. اما قبل از آن این نکته را باید یادآوری کنم که این هر دو اثر (هم کتاب فیوضات فیاض و هم مجله عدالت و امید)، کمی با شتاب و در فاصله کمتر از ۴۰ روز و به مناسبت چهلیم رحلت آیت‌الله فیاض تهیه و نشر

برخی دیگر هم مطرح می‌کنند که آیت‌الله فیاض درست است که یک فقیه و مجتهد برجسته و یک دانشمند بی‌نظیر بود، اما می‌پرسند که او همه عمر خود را در عراق به سر برده و برای مردم و کشور خود یعنی برای افغانستان یا برای هزاره‌ها چه کرده است؟

من در پاسخ عرض می‌کنم که آیت‌الله فیاض بدون این که کمترین منت‌داری از کشور و سرزمین مادری یا قوم هم‌کیش و هم‌زبان خود داشته باشد و یا کدام کمک و حمایتی از کسی و گروهی دریافت کرده باشد، تنها با همت بلند و تلاش و کوشش نفس‌گیر و تقوا و تهذیب نفس خود، خود را به قله رسانید، به قله بلند و شامخی که رقابت برای فتح آن بسیار طاقت فرسا است. فیاض همراه با خود، شما را یعنی ملت و کشور خود را هم به قله رسانید. ملت‌ها با علم و دانش و با چهره‌ها و استعدادهای درخشان خود به قله‌ها صعود می‌کنند.

این سؤال بسیار ساده‌لوحانه است که بگوییم فیاض برای ملت خود چه کرد؟ فیاض شما را حد اقل در دنیای پهناور اجتهاد و فقاقت، به اوج افتخار رسانید. مرجعیت جهانی قله بلندی است که در رقابت سخت جهانی کمتر کسی یا کسانی می‌توانند این قله را فتح کنند. آیا این کم خدمتی است؟ فیاض دهقان‌زاده‌ای بود که پدر بینوایش حتی یک متر زمین از خود نداشت و برای دهقانی زمین‌داران دیگر از دیار مادری خود همیشه آواره بود و بالاخره در آوارگی هم جان سپرد، اما این فرزند برومندش نه تنها نام پدر و مادرش، بلکه نام ملت و وطنش را تا آسمان‌های بلند علم و دانایی بالا برد! اکنون شما نیز بیایید همت کنید و در سایر رشته‌های علمی میدان‌دار شوید و در رقابت جهانی در فیزیک و طب و فلسفه و سیاست و جامعه‌شناسی و مانند آن خود را به قله برسانید، تا شما نیز فیاض دیگری شوید و افتخار دیگری برای ملت خود به ارمغان بیاورید.

برادران و خواهران گرامی! علما و طلاب عزیز!

جایگاه فیاض را باید در دو قلمرو یا در دو محیط بررسی کرد: یکی محیط علمای افغانستان و دوم محیط مکتب نجف و جهان تشیع و نه با محیط غرب و اروپا و با انیشتاین و نیوتن و کانت و دیکارت و هایدگر و مانند آنان.

اول- در محیط علمای معاصر افغانستان

در این رابطه در کتاب از فیوضات فیاض، فصل نخست را به این عنوان اختصاص دادم: (حوزه نجف؛ خاستگاه نسلی از فقها و مجتهدان افغانستانی از محمدکاظم خراسانی هروی تا محمداسحاق فیاض) و به همین مناسبت علمای افغانستانی را به سه نسل تقسیم کردم: نسل اول- سه چهره شاخص تاریخی: محمدکاظم خراسانی هروی ارزگانی الاصل صاحب کفایه الاصول و ملا فیض محمد کاتب هزاره که او نیز بدون شک یک فقیه و مجتهد برجسته بود و ملا محمدافضل ارزگانی. نسل دوم- نسل فقها و مجتهدان معاصر و نسل سوم- نسل فرهنگ و سیاست.

فیاض جزء نسل دوم بود. منظورم از نسل دوم در این تقسیم بندی، نسل ۵۰ سال اول قرن گذشته خورشیدی است از اوایل عهد سلطنت امان الله خان تا اواخر محمداظهرشاه. در میان این نسل در حدود ۴۰ تا ۵۰ تن علمای شاخص و درجه اول وجود دارند که من تنها از حدود ۲۰ نفر در این کتاب نام بردم و امیدوارم این فهرست را با دقت و تفصیل بیشتر تکمیل کنم.

اما نکته‌ای که امروز می‌خواهم در این قسمت اضافه کنم این است که آیت‌الله فیاض در میان این جمع یعنی نسل فقها و مجتهدان معاصر افغانستانی نیز در قله قرار داشت. به عنوان مثال از این نسل هفت تن از علمای شناخته شده و بسیار برجسته را نام می‌برم که متأسفانه اکنون همه آنان دیگر در میان ما نیستند و به رحمت حق پیوسته‌اند. این هفت تن متعلق به یک عصر و زمان و باهم همقراغ هستند و تاریخ تولد آنان نزدیک به همدیگر و در دهه‌های اول و دوم و سوم قرن خورشیدی گذشته یعنی از سال ۱۳۰۰ تا ۱۳۳۴ وارد حوزه نجف شده‌اند که به ترتیب تاریخ ورود آنان به نجف نام می‌برم:

- آیت الله علامه مدرس افغانی (متولد ۱۲۸۴ متوفای ۱۳۶۵ ش). تاریخ ورود به نجف: ۱۳۰۴ ش. مرحوم مدرس هم از نگاه سنی و هم از نگاه تاریخ ورود به نجف و هم از نگاه مقام استادی شیخ المشایخ و استاذ الاساتذه ما است و تا به امروز اکثر طلاب افغانستانی و ایرانی و حتی عرب شاگرد مستقیم یا بالواسطه ایشان هستند.
- آیت‌الله سید سرور واعظ بهسودی (متولد ۱۲۹۵ متوفای ۱۳۵۸ ش) تاریخ ورود به نجف: ۱۳۲۵.
- آیت‌الله محمدعیسی محقق خراسانی (متولد ۱۳۱۵ ش) تاریخ ورود به نجف: ۱۳۲۵ ش.
- آیت‌الله محمداسحاق فیاض (متولد ۱۳۰۹ ش متوفای ۱۴ جوزای ۱۴۰۵). تاریخ ورود به نجف: ۱۳۲۸.
- آیت‌الله قربانعلی محقق کابلی (متولد ۱۳۰۷). تاریخ ورود به نجف: ۱۳۳۲.
- آیت‌الله محمدآصف محسنی قندهاری (متولد ۱۳۱۴). تاریخ ورود به نجف: ۱۳۳۲.
- آیت‌الله موسی عالمی بامیانی (متولد ۱۳۱۰ متوفای ۱۳۵۲ ش). تاریخ ورود به نجف: ۱۳۳۴.

در میان علمای یاد شده، موسی عالمی هنوز هم ناشناخته باقی مانده است. اما او نه تنها یک مجتهد بلکه یک نابغه بود. او در جلد اول کتاب «المفصل فی شرح المطول» خود تنها در باره بسمله ۱۱۷ صفحه شرح نوشته است. از این کتاب تنها چهار جلد چاپ شده و اگر مرگ نابهنگام مانع نمی‌شد، عالمی این کتاب را در ۱۰ جلد نشر می‌کرد که برای اولین بار در کنار «المدرس الافضل» علامه مدرس، این هم به عنوان یک دائرة المعارف بزرگ در علوم عربی معانی و بیان و بدیع، به دست توانای یک فارسی زبان هزاره بامیانی تألیف می‌شد.

هریک از این هفت تن از نگاه جایگاه علمی و آثار و تألیفاتی که به یادگار گذاشته‌اند همگی افتخار افغانستان هستند، اما فیاض بدون هیچ شک و تردیدی در میان همه علمای معاصر افغانستانی یک سروگردن از همه بالاتر بود. دلیل آن هم عیان است. کتاب‌های ایشان و شاهد عینی دیگر هم جایگاه مرجعیت جهانی ایشان



این سؤال بسیار ساده‌لوحانه است که بگوییم

فیاض برای ملت خود چه کرد؟ فیاض شما را

حد اقل در دنیای پهناور اجتهاد و فقاقت، به

اوج افتخار رسانید. مرجعیت جهانی قله بلندی

است که در رقابت سخت جهانی کمتر کسی یا

کسانی می‌توانند این قله را فتح کنند. آیا این کم

خدمتی است؟ فیاض دهقان‌زاده‌ای بود که پدر

بینوایش حتی یک متر زمین از خود نداشت و

برای دهقانی زمین‌داران دیگر از دیار مادری

خود همیشه آواره بود و بالاخره در آوارگی هم

جان سپرد، اما این فرزند برومندش نه تنها

نام پدر و مادرش، بلکه نام ملت و وطنش را تا

آسمان‌های بلند علم و دانایی بالا برد!

در محیطی مانند نجف و کشورهای عربی و بازتاب جهانی رحلت فیاض و مراسم با شکوه تشییع جنازه ایشان در کشور عراق و پیام‌های تمجید و تکریمی که از سوی رجال درجه اول علمی و سیاسی نشر شد

دوم- در محیط علمای معاصر نجف اشرف

آیت‌الله فیاض در پیوند با مکتب نجف و فقاقت و مرجعیت جهانی نیز در قله قرار دارد. در این قسمت نیز از هفت تن از استوانه‌های فقاقت نجف نام خواهم برد. فیاض آخرین و زبده‌ترین شارح علمی مکتب نجف (شیخ انصاری و آخوند خراسانی) است. مکتب فقهی بزرگ نجف، مؤسسان و شارحان و مفسران زیادی داشته است اما می‌توان گفت که همه آنان مخصوصاً هفت تنی که از اساطین مکتب نجف در دو قرن اخیر هستند، همگی امروز در شخصیت علمی فیاض فشرده شده است، به گونه‌ای که بدون اغراق می‌توان گفت که: امروز آیت‌الله فیاض یعنی شیخ اعظم انصاری؛ آیت‌الله فیاض یعنی محقق خراسانی هروی؛ آیت‌الله فیاض یعنی محقق نائینی، محقق عراقی، محقق اصفهانی معروف به کمپانی؛ آیت‌الله فیاض یعنی آیت‌الله خوئی و شهید سید محمدباقر صدر.

برای توضیح این تسلسل تاریخی باید اضافه کنم: در دو قرن اخیر تاریخ نجف، در دوره نخست شیخ الفقاها و المجتهدین که به نام شیخ اعظم شهرت یافت، شیخ مرتضی انصاری قرار داشت. در دوره بعدی، محقق خراسانی از شاگردان شیخ انصاری، در رأس مکتب فقاقتی نجف قرار گرفت و در دوره سوم، سه محقق دیگر یعنی محقق نائینی، محقق عراقی و محقق اصفهانی هر سه نفر از شاگردان آخوند خراسانی بودند. در مرحله چهارم آیت‌الله خوئی است که شاگرد هر سه محقق یادشده بوده است و در مرحله پنجم اکنون آیت‌الله فیاض است که شاگرد آیت‌الله خوئی است. به عبارت دیگر می‌توان وی را شاگرد بالواسطه شیخ انصاری و آخوند خراسانی و محققان دیگر و وارث برحق حرکت علمی دوصدساله اخیر نجف دانست.

دلیل روشن این موضوع المباحث الاصولیه است که در ضمن ۱۵ جلد ضخیم، تمام مسائل علم اصول را از آغاز تا پایان به صورت علمی تشریح کرده و نظریات هفت تن از اساطین مکتب نجف: (شیخ انصاری، آخوند خراسانی، محقق نائینی، محقق عراقی، محقق اصفهانی، آیت‌الله خوئی و شهید صدر) را به طور عالمانه شرح و نقد کرده است.

آیت‌الله فیاض در هر سه عرصه تدریس، تحقیق و تألیف دارای ویژگی‌های منحصربه‌فردی است. معیار مراتب علمی یک شخص این نیست که در کلاس های زیاد درس شرکت کرده باشد. ممکن است کسی ده‌ها سال هم شاگردی کند و در درس بزرگ‌ترین اساتید هم شرکت کند اما در واقع ذهن او تهی از اندوخته‌های

علمی باشد. گفته می‌شود که شیخ انصاری در مرحله تلمذ، به کمترین درس شرکت کرده است، اما او به خاطر تدریس و تحقیق و تألیف کتاب‌هایی مانند مکاسب و رسائل، لقب "الشیخ الاعظم" را دریافت کرد. معیار اصلی، تدریس و تحقیق و تألیف است.

آیت‌الله فیاض در زمینه تدریس، علاوه بر تدریس سطوح عالی، در حدود ۴۸ سال تدریس خارج داشته است و در طی این مدت دو دوره کامل خارج اصول را تدریس کرده و دوره سوم را تا بحث استصحاب ادامه داده و بعد از آن به جهت مشکلات صحنی درس خارج خود را برای همیشه تعطیل کرده است. اما درس خارج فیاض نسبت به درس‌های خارج بسیاری دیگر از فقها به شمول استادش آیت‌الله خوئی از مزیت بیشتری برخوردار بوده است. آیت‌الله خوئی در طول ۵۷ سال درس خارج، هفت دوره درس خارج اصول داشته یعنی به طور اوسط هر دوره درس ایشان ۸ سال طول کشیده است، در حالی که هر دوره درس خارج اصول فیاض ۱۶ تا ۱۸ سال یعنی دو برابر دوره درس آیت الله خوئی، طول کشیده است و این نشان دهنده وسعت و دقت و عمق و جامعیت درس آیت‌الله فیاض را نشان می‌دهد.

همچنین فیاض فراتر از تدریس و تحقیق، دست به قلم برد و با قلم جادویی و سحرآمیز خود دوره کامل اصول و فقه را با دقت علمی و با شیوه اجتهادی به رشته تحریر کشید. در حالی که حتی در میان اعلام و اساطین دو قرن اخیر چهره‌های کمی هستند که مستقیماً دست به تألیف بزنند و دانش و اندیشه جمع زیادی از آنان توسط شاگردان ایشان تقریر شده است.

آثار مهم علمی نائینی و عراقی توسط شاگردان ایشان تقریر شده مانند فوائدالاصول از تقی آملی و اجدوالتقریرات از آیت‌الله خوئی به عنوان تقریرات درس محقق نائینی و همچنین بدائع الافکار میرزا هاشم آملی و نهایت الافکار محمدتقی بروجردی به عنوان تقریرات درس محقق عراقی و حتی مباحث اصلی آیت‌الله خوئی در فقه و اصول توسط شاگردان ایشان تقریر شده است. از آیت‌الله خوئی جز معجم رجال و البیان و تقریرات درس محقق نائینی، بقیه مجلدات "موسوعه الامام الخوئی" که در ۵۰ جلد نشر شده، توسط شاگردان ایشان نوشته شده و خوشبختانه مهم‌ترین آثار خوئی در علم اصول توسط علمای افغانستانی نوشته شده مانند «محاضرات» فیاض و "مصباح الاصول" واعظ بهسودی و از همین رو کتاب محاضرات در زمان خود نه تنها آیت‌الله فیاض بلکه مقام علمی آیت الله خوئی را نیز به شهرت رساند چون همه استادان و شاگردان درس خارج، آیت‌الله خوئی و نظریات علمی و اصولی او را در ورهله نخست با «محاضرات» و از طریق کتاب «محمداسحاق فیاض» شناخته‌اند.

اما مرحوم فیاض بسان شیخ اعظم و آخوند خراسانی و شهید صدر علاوه بر تقریرات، خود نیز دست به قلم برد و علاوه بر تقریرات شاگردان، خود وی به طور مستقیم بیش از ۴۰ جلد کتاب علمی تألیف کرده است که برخی از آن‌ها یک دائره المعارف است مانند: المباحث الاصولیه و تعالیق مبسوطه. خود ایشان در باره المباحث الاصولیه در آخر جلد ۱۵ گفته است: به کملت الموسوعه العلمیه الاصولیه التي اشتملت علی احداث ما وصل الیه الاصولیون من الآراء و الافکار والنظریات العامه. یعنی: «با این جلد پانزدهم، دایره‌المعارف جامع و علمی اصول فقه تکمیل شد که شامل جدیدترین آرا، اندیشه‌ها و نظریه‌های کلی رسیده به دست علمای اصول است».

همچنین ایشان در تعریف المباحث الاصولیه نوشته است: دراسه موضوعیه معقمه تستوعب احداث ما وصل الیه الباحث الاصولی من الآراء و النظریات العامه باسلوب بالغ درجه کبیره من الدقه و العمق و الشمول. یعنی: «این یک مطالعه کامل ژرف‌نگرانه و بی‌طرفانه است که جدیدترین آرا و نظریه‌های کلی رسیده به دست محققان اصول فقه را در بر می‌گیرد و با دقت، عمق و جامعیت بالایی ارائه شده است».

به نظرم امروز برای اجتهاد و فقاقت کسی کافی است که به جای ده‌ها و صدها جلد کتاب‌های پراکنده دیگر، تنها همین ۱۵ جلد المباحث الاصولیه فیاض را به طور دقیق و محققانه مطالعه کند و آن را در استنباط فقهی به کار ببندد چون این کتاب آخرین و جدیدترین نظریات و اندیشه‌های اصولی حد اقل هشت تن از استوانه‌های اجتهاد و فقاقت را یکجا به تحلیل و تبیین گرفته است.

در کنار آن‌ها، مسائل مستحدثه و نوآوری‌های آیت‌الله فیاض در عرصه‌های غیر از مباحث سنتی مطرح شده در درس‌های خارجه فقه و اصول، نیز قابل توجه است: الاراضی، البنوک، جایگاه زن در نظام اسلامی، مسائل طبیی، اطروحات فکریه، المسائل المستحدثه، مالکیت فکری و مانند آن که معرفی هر کدام تحقیق جداگانه می‌طلبد.

حضار گرامی!

به خاطر ضیق وقت تعیین شده، در رابطه با جایگاه آیت الله فیاض به همین مقدار اکتفا می‌کنم و حتماً دوستان دیگر در این رابطه سخن خواهند گفت. لازم می‌بینم که در این محفل علمایی و روحانی و به جهت اهمیت موضوع به پاره‌ای از تحولات خطیر سیاسی افغانستان و رسالتی که علما بر دوش دارند، به صورت بسیار مختصر اشاره کنم.

امروز در افغانستان متأسفانه فضایی حاکم شده که زندگی برای تمام مردم افغانستان از همه اقوام و گروه‌های سیاسی و اجتماعی، مخصوصاً برای شیعیان و هزاره‌های افغانستان بسیار تلخ و غیرقابل تحمل شده است.، اکنون علی‌رغم این که مردم ما به پیروی از سیاست مدنی و صلح جوانیه و رعایت منافع و مصالح علیای کشور، همواره طرفدار صلح و عدالت و سیاست گفتگو و راه‌حل مسالمت‌آمیز منازعات بوده‌اند، اما همه شواهد اخیر نشان می‌دهد که در گروه حاکم هیچ نوع تغییری در سیاست انحصار و حذف اقوام و گروه‌های دیگر ایجاد نشده و این گروه به هیچ توصیه خیرخواهانه کشورهای منطقه و جامعه جهانی مبنی بر تعامل سیاسی و تشکیل حکومت فراگیر با مشارکت عادلانه تمام اقوام و گروه‌های کشور توجه نکرده است.

در ماه‌های اخیر برخورد این گروه نشان می‌دهد که جامعه شیعه و هزاره افغانستان به طور مشخص هدف سرکوب و تجاوز قرار گرفته و یکبار دیگر با خطر بقا و طرح خطرناک حذف مواجه شده است. ایجاد محدودیت برای شعایر و نمادهای مذهبی شیعیان، لغو رسمیت مذهب تشیع و قانون احوال شخصیه



اهل تشیع و تدریس فقه جعفری در دانشگاه‌ها، امارتی اعلام کردن سکونت‌گاه‌ها و شهرک‌های محل سکونت هزاره‌ها در کابل و غزنی و هرات و مزار و حتی بهسود و دایکندی و بامیان، تصرف مرکز بزرگ فرهنگی و دینی خاتم النبیین در کابل، تعطیل کردن رسانه‌های مربوط به شیعیان مانند تلویزیون تمدن و راه فردا و مانند آن‌ها، اخراج کدوهای شیعیان از ادارات دولتی، کوچ‌های اجباری مردم، توقیف‌های خودسرانه و شکنجه‌های وحشیانه و اعمال فشارهای طاقت‌فرسای سیاسی و اقتصادی و روانی بر گروه‌های مختلف مردم شیعه و هزاره و بدتر و خطرناک‌تر از همه ادعای برخی از چهره‌های معلوم الحال این گروه در کتابش به نام (معتد ما ترید من معتقد ماترید) مبنی بر تکفیر شیعه و "فرقه قیوریه و تکفیری" خواندن تشیع و تکرار اباطیل سلفی‌ها مبنی بر این که این مذهب توسط ابن سبای یهودی تأسیس شده و عقاید آن‌ها مستلزم انکار توحید است و ادعای این که (هم یعنی) (شیعه) ایادی الکفار بین المسلمین فی طول التاریخ) و ده‌ها مورد از برخوردهای خشن و غیر انسانی دیگر نشان می‌دهد که موجودیت و بقای معنوی و فیزیکی مردم ما با خطر جدی مواجه است.

امروز که در آستانه ۲۵ سپتمبر روز جهانی یادبود نسل‌کشی هزاره‌ها در عصر امیر عبدالرحمان خان قرار داریم، سیاست عبدالرحمانی مبنی بر تکفیر مذهبی، نسل‌کشی، کوچ اجباری و پاکسازی قومی، یکبار دیگر در حال تکرار شدن است. در اواخر قرن ۱۹ در سال‌های بین ۱۸۸۸ تا ۱۸۹۳ که آخرین سنگر مقاومت هزاره‌ها در ارزگان توسط لشکریان مهاجم عبدالرحمان تسخیر گردید، بر اساس منابع معتبر تاریخی بیش از ۶۰ درصد یعنی در حدود ۴۰۰ هزار خانواده از جمعیت هزاره‌ها قتل عام یا آواره و یا به بردگی گرفته شدند و زمین‌هایشان غصب گردید.

اکنون ضمن گرامی‌داشت قربانیان مظلوم آن فاجعه نسل‌کشی، باید تأکید کنیم که در چنین وضعیتی مسئولیت و رسالت همه ما مخصوصاً علما و طلاب بیش از هر وقت و زمان دیگر سنگین تر خواهد بود. در افغانستان علما و طلاب همواره و در طول تاریخ، به تأسی از تعالیم آزادی‌خواهانه عاشورایی و الگوهای علوی و حسینی، تلایهدار عدالت‌خواهی و حق‌طلبی بوده و در دفاع از آزادی‌ها و حقوق اساسی مردم سهم برانده و تعیین‌کننده داشته‌اند و مطمئن هستیم که در زمانه کنونی نیز علما و طلاب ما این رسالت تاریخی خود را در مبارزه با ظلم و ستم و تأمین عدالت ایفا خواهند کرد.

نکته مهم دیگر در این رابطه حفظ و تقویت وحدت، همدلی و همبستگی مردم در مقابل این فشارها است. اساتید معظم و علمای اعلام باید تلاش کنند که صفوف مردم ما بیش از هر وقت دیگر فشرده‌تر و منسجم‌تر شود. ما در میان خود با این که ممکن است دیدگاه‌ها و خطوط متفاوت سیاسی و فکری داشته باشیم - که این یعنی تفاوت‌ها و چندصدایی و آزادی فکری از لازمه یک جامعه زنده و رشید است - اما می‌دانیم و بلکه یقین داریم که در کنار این تفاوت‌ها، صدها نقطه مشترک، درد مشترک، هویت مشترک، آرمان‌های مشترک و منافع مشترک داریم و عقلانیت سیاسی ایجاب می‌کند که آرمان‌ها و اهداف و منافع مشترک باید در اولویت همه قرار داشته باشند. از این رو علمای بزرگوار باید در این عرصه نسبت به همه باید پیشگام باشند.

نکته مهمی که می‌خواهم توجه عمیق شما را به آن جلب کنم این است که امروز دشمن خانه شما را از تهداب و -به تعبیر سعدی- از پای‌بست ویران می‌کند، اما متأسفانه خواجه در بند نقش ایوان است. دشمن به تدریج همه دستاوردهای شما را در تمام عرصه‌ها نابود می‌کند. این دستاوردها نه تنها محصول دوره جمهوریت و تلاش‌های این شخص و آن شخص بود، بلکه محصول حداقل ۵۰ سال مجاهدات و مبارزات و مقاومت‌ها و خون شهدا مخصوصاً مقاومت عدالت‌خواهانه دهه هفتاد بود. ما اگر در دوره جمهوریت دارای رسمیت مذهب و جایگاه سیاسی و حقوق سیاسی و مدنی و مالک شهرک‌ها و رسانه‌ها و دانشگاه‌ها و حوزه‌های علمیه شدیم، همه آن‌ها به برکت آن مقاومتی بود که مردم ما را به عنوان یک قدرت و شریک در اقتدار سیاسی مطرح ساخته و راه را هموار و فرصت‌ها را فراهم ساخته بود و به تعبیر شهید بلخی این آبرخ از همت آن لاله کفنان بود. بنا بر این هر آنچه داریم دستاورد همه ما و مربوط به کل مردم ما و مرتبط به هویت و تاریخ و فرهنگ همه ما است و تعلق به شخص یا جناح یا حزب خاصی ندارد. حوزه علمیه خاتم النبیین یا شهرک امید سبز یا جبرئیل هرات و نوآباد غزنی و هر مورد مشابه دیگر ملکیت مردم و ملت است نه شخص و حزب خاص. شما باید امروز متوجه این ظرافت باشید و اجازه ندهید که دسایس و نقشه‌های زیرکانه دوره عبدالرحمان تکرار شود و نباید مسائل فرعی و هواهای شخصی باعث شود که اولویت‌ها و مسائل اصلی خود را فراموش کنیم.

من به سهم خود از جامعه بین المللی و کشورهای اسلامی و به طور خاص از حوزات علمیه قم و نجف و مراجع عالی‌قدر تقلید جهان تشیع و همچنین از همه اقوام شریف افغانستان و گروه‌ها و شخصیت‌های سیاسی کشور می‌خواهم که در این شرایط حساس تاریخی، شیعیان افغانستان را تنها نگذارند و در مقابل ظلم و ستم آشکاری که بر این مردم صرفاً به خاطر تفاوت‌های مذهبی و قومی صورت می‌گیرد، از آنان دفاع و حمایت کنند و مظالم گروه متعصب افراطی حاکم ضد عدالت و ضد انسانیت را محکوم کنند.

در پایان چند پیام فشرده دیگر برای نسل سوم علمای افغانستانی دارم. برای نسلی که هم اکنون نیز در حوزات علمیه داخل و خارج کشور حضور سنگینی دارد و من این نسل را نسل فقاقت و سیاست نامیده‌ام، یعنی نسلی که رسالت دو بعدی فقاقت و سیاست را بر دوش دارد.

۱. هر طلبه‌ای که سطح عالی حوزه را تمام کرده و به درس خارج مشغول است و در حوزه علمیه حضور دارد، باید رسیدن به درجه "اجتهاد" را حداقل هدف اصلی خود قرار دهد. با توجه به امکانات و فرصتی که امروز در حوزات علمیه فراهم است، هر کسی که به پایین‌تر از درجه اجتهاد قناعت کند، هم به خود خیانت کرده و هم به مردم و هم بهترین فرصتی را از دست داده که در گذشته کمتر برای مردم ما فراهم بوده است.

۲. شرایط زمانه امروز اقتضا می‌کند که در اجتهاد و فقاقت با دید انتقادی و نوآورانه برخورد شود. فقه و اجتهاد امروز بر عکس دیروز، با چالش‌های زیاد و انتظارات فراوان مواجه است و باید در روش اجتهاد، بازنگری صورت گیرد تا فقه پویایی خود را از دست ندهد و این، مسئولیت نسل جدید علما و فقها است که با بصیرت و چشم بیدار و به عنوان "عالم به زمان" با "حوادث واقع" برخورد کنند.

۳. خطابم به علما و طلاب جوان این نسل این است که در "فقاقت" راه "قیاض بزرگ" و در "سیاست" راه "شهید مزاری بزرگ" را ادامه دهید. پیمودن هر دو مسیر یعنی "فقاقت پویا" و "سیاست عدالت‌خواهانه"، ضرورت زمان، نیاز مردم و عامل بقای ما است و هر راه دیگر، در حقیقت بی‌راهه و کژراهه است و به عقب‌گرد و گمراهی می‌انجامد.

تشکر از توجه شما

والسلام علیکم ورحمت الله و برکاته.



تن رنجور معارف و تازیانه‌ی پیداد

محمد نظری

پس از حاکمیت گروه طالبان، یکی از بخش‌هایی که بیشترین آسیب را دید، سکتور معارف افغانستان بود. طالبان با به‌دست گرفتن قدرت، نخستین اقدام‌شان منع نیمی از جامعه از ادامه‌ی آموزش بود. من به عنوان یکی از مسئولان مکاتب خصوصی که از سال ۱۳۹۲ تا ۱۴۰۵ یعنی امروز به صورت مستقیم و غیر مستقیم در بخش معارف مسولیت و با معارف سروکار داشتیم، با صراحت می‌توانم بگویم که یگانه امید مردم افغانستان برای روشنایی آینده، فعال بودن سکتور معارف بود.

مردم با وجود سخت‌ترین شرایط اقتصادی، فرزندان‌شان را حمایت می‌کردند تا درس بخوانند. من در دوره‌ای که مدیر مسول لیسه کنیشکا در غرب کابل بودم شاهد رویدادهای زیادی بودم. خودم می‌دیدم که مردم چقدر در بخش معارف هزینه می‌کنند. پیرمردی که‌ن سال را می‌دیدم که روزانه بارهای سنگین را بر دوش می‌کشید، فقط به امید اینکه فرزندانش درس بخوانند و آینده‌ی بهتری داشته باشند. در لیسه‌ی کنیشکا و در اتحادیه‌ی مکاتب خصوصی افغانستان، شاهد تنگدستی هزاران خانواده بودم؛ اما هیچ کدام حاضر نبودند حتی یک روز فرزندشان از درس محروم شوند.

شور و هیجان در میان نسل جوان موج می‌زد. رقابت از همان صنف اول میان دانش‌آموزان وجود داشت و هرکدام برای آینده‌ی خود آرزو و امیدی داشتند. من بارها از دانش‌آموزان درباره‌ی آینده‌شان می‌پرسیدم و پاسخ‌هایی پر از امید می‌شنیدم؛ به‌ویژه از دخترانی که پس از سال‌های تاریک، تازه طعم زیبایی آگاهی و آزادی را چشیده بودند و در برنامه‌های فرهنگی و آموزشی پیشتاز بودند.

اما این همه امید با حاکمیت طالبان به خاک سپرده شد. امروز یک نسل بدون انگیزه در مکاتب فقط «حاضری» می‌دهد؛ نه شور گذشته باقی مانده و نه کیفیت آموزشی. مدیران مکاتب مجبور به اجرای دستورات طالبان‌اند. نخستین اقدام طالبان منع دختران از مکاتب بود و سپس تغییر محتوای آموزشی. در این مقاله تلاش می‌کنم وضعیت معارف پس از حاکمیت طالبان را دقیق‌تر شرح دهم.

بخش اول: منع دختران از مکاتب

پنج سال از حکومت طالبان می‌گذرد، اما دخترانی که نیمی از دانش‌آموزان مکاتب را تشکیل می‌دادند، همچنان از آموزش محروم‌اند.

در سال ۲۰۲۳، هنگام یک سفر کوتاه به وطن، به لیسه‌ی کنیشکا به عنوان موسس و مدیر مسول آن لیسه رفتم. دقیقاً روز اعلام نتایج سالانه بود. دختران صنف ششم مرا در صحن مکتب دیدند و با چشمان پر از اشک دورم حلقه زدند. با صدایی لرزان گفتند: «امروز آخرین روز ما در مکتب است. لطفاً به مسئولین بگویید اجازه بدهند یک ساعت بیشتر بمانیم.» این جمله چنان سنگین بود که توان پاسخ دادن نداشتم. مستقیم به اداره رفتم و از مدیر خواستم تا هر زمان که این دختران می‌خواهند در مکتب بمانند اجازه بدهید بمانند.

منع دختران از آموزش، علاوه بر آسیب‌های روحی و عاطفی، ضربه‌ی جبران‌ناپذیری بر پیکر جامعه‌ی افغانستان وارد کرده است. طالبان با این تصمیم غیرعقلانی، هزاران خانواده را بدون نان و هزاران چراغ امید را خاموش کردند.

برای درک عمق فاجعه کافی است تنها یک نمونه را بررسی کنیم: در غرب کابل ۲۳۵ مکتب خصوصی فعال بود و در هر مکتب حداقل ۱۰ زن به‌عنوان معلم مصروف تدریس بودند. با منع آموزش دختران، همه‌ی این زنان بی‌کار شدند.

این فقط یک منطقه‌ی کوچک از افغانستان است؛ در سطح کشور، هزاران زن در مکاتب دولتی و خصوصی، در ادارات دولتی، موسسات، پروژه‌های آموزشی و برنامه‌های جامعه‌محور کار می‌کردند و بسیاری از آنان تأمین‌کننده‌ی اصلی معیشت خانواده بودند.

با بسته‌شدن مکاتب دخترانه، این زنان نه‌تنها شغل خود را از دست دادند، بلکه خانواده‌های‌شان نیز با بحران اقتصادی شدید روبه‌رو شدند. این وضعیت نشان می‌دهد که تصمیم طالبان فقط یک «محدودیت آموزشی» نبود؛ بلکه یک ضربه‌ی ساختاری به اقتصاد خانواده‌ها و جامعه بود. با روی کار آمدن طالبان مجموعاً حدود ۱۲۰ هزار زن در بخش‌های آموزشی، اداری و موسسات بین‌المللی بی‌کار شدند.

امروز حدود ۱.۵ میلیون دختر از صنف هفتم به بالا اجازه‌ی رفتن به مکتب ندارند و ۸۰ فیصد دختران متوسطه و لیسه عملاً از آموزش حذف شده‌اند. این بزرگ‌ترین بحران آموزشی جنسیتی جهان است.



اعلامیه حزب عدالت و آزادی افغانستان در محکومیت سیاست حذف هزاره‌ها و شیعیان از سوی گروه طالبان

حزب عدالت و آزادی افغانستان، هجوم نیروهای طالبان بر مجتمع علمی - فرهنگی خاتم‌النبین در کابل و برخوردهای اخیر با دکان‌داران و کسبه‌کاران هزاره در شهرک جبریل هرات را به‌شدت محکوم می‌کند و آن را ادامه سیاست سیستماتیک سرکوب، تبعیض و اعمال فشار بر شهروندان و در راستای سیاست حذف هزاره‌ها و شیعیان از تمامی ساختارهای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی افغانستان می‌داند.

حزب عدالت و آزادی افغانستان تأکید می‌کند که هیچ حکومت و گروهی حق ندارد به دلیل هویت قومی، مذهبی یا اجتماعی شهروندان، حقوق اساسی آنان را سلب یا محدود کند. امنیت مراکز دینی و علمی، حق مالکیت، آزادی کسب‌وکار و حق برخورداری برابر از امنیت و عدالت، حقوق مسلم همه شهروندان افغانستان است و نمی‌تواند تابع اراده یک گروه یا دستگاه سلطه باشد.

ما به‌ویژه نسبت به آنچه در مناطق هزاره‌نشین افغانستان در حال وقوع است که عامل اصلی آن گروه طالبان است، عمیقاً نگرانیم. غصب و تصاحب زمین‌ها و شهرک‌های هزاره‌ها، برنامه‌ریزی سیستماتیک در بخش‌های هزاره نشین کابل از جمله شهرک امید سبز و جایدادهای مردم در منطقه کوتاه سنگی، اعمال فشار اقتصادی بر مردم، محدودسازی فعالیت‌های تجاری، ایجاد محدودیت برای مراکز مذهبی و علمی و رفتار تبعیض‌آمیز با شهروندان، نه‌تنها نقض حقوق اساسی مردم، بلکه عاملی برای تعمیق شکاف‌های اجتماعی و بی‌اعتمادی عمومی و خطر جدی برای آینده افغانستان است.

چنان که می‌دانیم طی پنج سال گذشته بخشی از شخصیت‌ها و نهادهای مربوط به جامعه شیعه و هزاره تلاش مستمر به خرج داده‌اند تا در رفتارها و سیاست‌های گروه طالبان تغییر بیاورند ولی این تلاش‌های یک جانبه تا کنون کمترین نتیجه‌ای در بر نداشته است و طالبان هم‌چنان بر سیاست حذف و تبعیض سیستماتیک اصرار می‌ورزند. از همین رو از جامعه هزاره و شیعه افغانستان می‌خواهیم که با اتحاد و همبستگی کامل در برابر سیاست شوم و ویرانگر گروه طالبان بایستند، چون سیاست حذف هزاره‌ها و شیعیان که توسط این گروه در حال اجرا است موضوع فراجحاحی است و موجودیت و بقای هزاره‌ها و شیعیان را هدف گرفته است. امیدواریم تمامی کسانی که تا کنون به نحوی با این گروه در ارتباط بوده‌اند به مقاومت منفی روی بیاورند و به مقاطعه کامل با این گروه غاصب و ستم‌پیشه بپردازند و بیش از این به نام هزاره و شیعه به سلطه نامشروع و جاهت و مشروعیت نبخشند.

ما همچنین از نهادهای حقوق بشری، سازمان ملل متحد، نمایندگی‌های دیپلماتیک و جامعه جهانی می‌خواهیم رویدادهای اخیر را با جدیت پیگیری کرده و در برابر سیاست‌های تبعیض‌آمیز و سرکوبگرانه طالبان سکوت نکنند.

افغانستان متعلق به همه شهروندان آن است؛ اعم از هزاره، تاجیک، پشتون، ازبیک و سایر اقوام و پیروان همه مذاهب و ادیان. آینده افغانستان تنها زمانی می‌تواند بر پایه صلح و ثبات استوار شود که برابری شهروندی، عدالت، آزادی، کرامت انسانی و حق مشارکت سیاسی همه مردم به رسمیت شناخته شود.

حزب عدالت و آزادی افغانستان

۱۵ سنبله ۱۴۰۵ برابر با ۶ سپتامبر ۲۰۲۶

با حضور دختران در مکاتب، هزاران زن شاغل بودند؛ اما با بسته‌شدن مکاتب دخترانه، همگی آنان بی‌کار شدند. این وضعیت به‌طور مستقیم به فاجعه‌ی اقتصادی و افزایش بیکاری انجامید.

منع دختران از مکاتب و دانشگاه‌ها باعث شده ازدواج دختران زیر سن قانونی ۲۵ فیصد افزایش یابد. این یعنی طالبان نه‌تنها آموزش، بلکه آینده‌ی اجتماعی و اقتصادی زنان را نیز نابود کرده‌اند.

بخش دوم: ایدئولوژیک‌سازی نصاب معارف

پس از تسلط طالبان، آسیب جدی دیگری که بر معارف وارد شد، ایدئولوژیک‌سازی نصاب آموزشی بود. طالبان مضامین مهمی چون مهارت زندگی، مدنی، حرفه و هنر را حذف کردند و مضامین علمی مانند کیمیا، فزیک، بیولوژی و تاریخ معاصر را محدود ساختند.

متون تاریخی را سانسور کردند و موارد چون نسل‌کشی‌ها، نقش زنان و دوره‌ی جمهوریت از کتاب‌ها حذف گردیدند. در کنار آن ساعات درسی مضامین علمی کاهش یافت و در مقابل، ساعات مضمون دینیات افزایش پیدا کرد در برخی ولایات تا ۴۰ فیصد نصاب را مضامین مذهبی تشکیل می‌دهد.

طالبان از مدیران، معلمان و دانش‌آموزان خواستند مطابق ظاهر طالبان لباس بپوشند. کلاه و لباس افغانی (پشتونی) جایگزین یونیفورم مکاتب شد. نشر ترانه در مکاتب ممنوع گردید و در مراسم‌ها فقط نعت مورد تأیید طالبان اجازه‌ی پخش دارد.

در دانشگاه‌ها نیز رشته‌های حقوق و علوم سیاسی که ستون نقد، پرسشگری و تولید اندیشه بودند حذف شدند. طالبان بیش از آنکه به روشنایی بیندیشند، به تاریکی و جهالت اجتماعی باور دارند.

در حقیقت، طالبان معارف افغانستان را زیر «ساطور» خود قرار داده‌اند و مطابق میل‌شان آن را قطعه قطعه می‌کنند. این خطرناک‌ترین پیامدی است که مردم افغانستان سال‌ها نمی‌توانند آن را جبران کنند. حتی این گروه با این رویکرد شان روند توسعه‌ی کشور را متوقف کرده و مملکت را به دوره‌ی جاهلیت و عصر قهقرا می‌برند.

اگر وضعیت آموزش و پرورش به همین شکل ادامه پیدا کنند دیگر با یک نسل طالبانیسم به تمام معنی روبرو هستیم که همه آماده انتحاری هستند. این هشدار جدی برای مردم افغانستان است. نسل جوان به شکوفایی و توسعه نمی‌اندیشند بلکه هر روز زیر درس‌های ایدئولوژیکی گروه طالبان می‌روند که آنها را به لحاظ ذهنی آماده برای انتحاری کنند.

بخش سوم: وضعیت امکانات و بودجه

در دوره‌ی طالبان، بودجه‌ی معارف ۷۰ فیصد کاهش یافته است. امروزه ۴۰ فیصد مکاتب فاقد تعمیر مناسب‌اند و کمبود کتاب درسی به ۵۰ فیصد رسیده است. هزاران مکتب بدون میز، چوکی، کتاب، برق و صنف گرم فعالیت می‌کنند. این یعنی بی‌توجهی کامل به آینده‌ی نسل جوان.

در مقابل، طالبان صدها مدرسه‌ی دینی با هزینه‌های هنگفت در ولایات مختلف تأسیس کرده‌اند؛ مدارس که با رویکرد ایدئولوژیک طالبانی اداره می‌شوند و عملاً همان مدل مدارس دینی پاکستان را در افغانستان فعال کرده‌اند.

این مدارس نسل جدید را به سوی بی‌سوادی و افراط‌گرایی سوق می‌دهند؛ نسلی که آماده‌ی خشونت باشد، نه خلاقیت و روشنگری. طالبان حتی مراکز بزرگ نظامی دوره‌ی جمهوریت را به مدارس دینی تبدیل کرده‌اند تا افکار تندروانه‌ی مذهبی را گسترش دهند.

این وضعیت نشان می‌دهد که معارف افغانستان امروز یک «جسم نحیف» است که زیر ساطور طالبان نفس‌هایش به شماره افتاده؛ چرا که از پشتوانه‌های مالی، عملی و انسانی خود روز به روز محروم می‌شود.

جمع‌بندی

بدون مجامله می‌توان گفت معارف افغانستان پس از حاکمیت طالبان به وضعیتی رسیده که می‌توان آن را «نحیف و بی‌جان» نامید. منع دختران از آموزش، حذف مضامین علمی، سانسور تاریخ، ایدئولوژیک‌سازی نصاب، کاهش بودجه، تخریب زیرساخت‌ها و گسترش مدارس دینی، آینده‌ی افغانستان را با خطر جدی روبه‌رو کرده است.

طالبان نه‌تنها آموزش را نابود کرده‌اند، بلکه امید، انگیزه و آینده‌ی یک نسل را نیز از بین برده‌اند. افغانستان بدون معارف نمی‌تواند به سوی توسعه، عدالت و روشنگری حرکت کند. بازسازی معارف باید اولویت ملی و جهانی باشد؛ زیرا آینده‌ی این سرزمین در گرو آموزش است.

منابع

- گزارش‌های یونسف درباره‌ی وضعیت آموزش دختران در افغانستان (۲۰۲۲-۲۰۲۴)
- گزارش یونسکو درباره‌ی بحران آموزشی افغانستان
- گزارش بانک جهانی درباره‌ی نیروی انسانی و معلمان پس از ۲۰۲۱
- گزارش دفتر هماهنگی امور بشردوستانه‌ی سازمان ملل (UNOCHA)
- گزارش‌های حقوق بشری Human Rights Watch درباره‌ی محدودیت‌های آموزشی طالبان

برادر گرامی دکتر طاهر شاران!

عضویت شما در انجمن سلطنتی کانادا و تحقیقات علمی در زمینه فیزیک اتمی و خدمات شما در همکاری با نهادهای علمی معتبر بین‌المللی و آژانس بین‌المللی انرژی اتمی در کاربرد صلح‌آمیز علوم هسته‌ای، مایه مسرت و افتخار و گامی بزرگ در جهت تقویت و توسعه دانش بشری است.

شما یک الگوی موفق و الهام‌بخش برای مردم ما هستید. این موفقیت را به جناب‌عالی، خانواده محترم و جامعه علمی و فرهنگی کشور از صمیم قلب تبریک می‌گوییم.

به امید موفقیت‌های مزید

سروردانش

رئیس حزب عدالت و آزادی



Tahir Shaaran combines internationally recognised research in theoretical physics with outstanding scientific leadership. His research in attosecond science, atomic physics, and nonlinear quantum optics has advanced understanding of ultrafast electron and molecular dynamics. Through public service and leadership in nuclear policy development and implementation, he has advanced international collaboration including with the International Atomic Energy Agency in the peaceful application of nuclear science. His work has strengthened scientific capacity, higher education, and international cooperation.



DEPARTMENT OF PHYSICS
University of Toronto

Royal Society of Canada | Société royale du Canada

ACADEMY OF SCIENCE

گزارش مراسم بزرگداشت از مقام علمی حضرت آیت الله العظمی محمد اسحاق فیاض

مراسم بزرگداشت و تجلیل از مقام علمی والای حضرت آیت الله العظمی فیاض، به همراه رونمایی از آثار منتشرشده توسط «بنیاد اندیشه» در حوزه نوآوری های فقهی آن فقیه فرزانه، مورخ ۱۹ سنبله ۱۴۰۵ در شهر قم با حضور گسترده علما، نخبگان، دانشجویان و نمایندگان دفاتر مراجع تقلید آیت الله فاضل بهسودی، آیت الله موحدی نجفی و آیت الله العظمی فیاض ٫ برگزار شد.



این مراسم با مدیریت اجرای دکتر قربانعلی هادی آغاز گردید. وی ضمن خوش آمدگویی به شرکت کنندگان، به صورت مختصر به ضرورت برگزاری چنین نشست های علمی پرداخت و سپس از جناب آقای رحیمی، قاری بین المللی قرآن کریم، دعوت به قرائت نمود. پس از قرائت آیات شریفه، مجری از دکتر توسلی غرjestانی رئیس ستاد برگزاری، دعوت کرد تا ضمن خوش آمدگویی، گزارشی از پیشینه و فعالیت های این بنیاد ارائه دهد.

دکتر توسلی غرjestانی ضمن خوش آمدگویی به حضار و شرکت کنندگان محترم، در سخنان خود، سیر موفقیت های علمی و فرهنگی بنیاد اندیشه در کابل را ترسیم کرد و خاطرنشان ساخت که این بنیاد در دوران فعالیت در کابل، موفق به انتشار بیش از ۸۰ عنوان کتاب (شامل مجموعه های چندجلدی) شده است. وی همچنین به فعالیت های مستمر نشریات بنیاد از جمله فصلنامه های «اندیشه معاصر»، «ادبیات معاصر»، «نگاه معاصر»، «عدالت و امید»، «پابندیا» و هفته نامه «سیمای خرد» در نمایندگی بامیان اشاره نمود.

وی با اشاره به چالش های پس از سقوط افغانستان در سال ۱۴۰۰ و مهاجرت کدوهای علمی و اداری، تأکید کرد که بنیاد اندیشه با اتخاذ استراتژی «مقاومت فرهنگی»، علی رغم کمبود امکانات، تاکنون موفق به انتشار ۱۴ عنوان کتاب جدید، از جمله آثار ۸ جلدی آیت الله محقق خراسانی و همچنین ۱۰ شماره فصلنامه عدالت و امید شده است. وی در پایان، چشم انداز فعالیت های آتی بنیاد را تبیین نمود.

معناشناسی نواندیشی در فقه

در ادامه برنامه، نخستین سخنران، دکتر محمدعلی جویا، با موضوع «معنا و مفهوم نواندیشی در فقه» به سخنرانی پرداخت. وی در تبیین رویکردهای موجود در حوزه نواندیشی فقهی، سه دیدگاه اصلی را مطرح کرد:

۱. دیدگاه نخست: کفایت روش های سنتی، ابزارها و روش شناسی متداول (نظیر روش اجتهاد جواهری) برای پاسخ به مسائل نوپدید.

۲. دیدگاه دوم: لزوم ورود ابزارهای نوین به فرآیند اجتهاد (نظیر تاریخ، جامعه شناسی، فرهنگ و زبان) جهت پاسخگویی به فروعات جدید.

۳. دیدگاه سوم: ضرورت تحول در مبانی (کلامی، قرآنی و روایی)؛ چرا که تحول در ابزارها به تنهایی برای نواندیشی کافی نیست.

دکتر جویا با تشریح این رویکردها، آیت الله فیاض را از جمله فقهای نوآور در عرصه فقهات معاصر دانست و با تحلیل ویژگی های شیوه اجتهادی ایشان، وی را نماینده ای نوآور در قلمرو فقه سنتی و جواهری توصیف کرد.

نقش نشریه «عدالت و امید» در بازشناسی هویت

در ادامه، استاد سرور جوادی به تبیین فلسفه تأسیس نشریه «عدالت و امید» در کابل پرداخت. وی اظهار داشت هدف بنیاد از راه اندازی این نشریه، بازشناسی بزرگان و مشعل داران تاریخ هزاره بوده است؛ چهره هایی که با وجود نقش ستاره آسای خود در برهه های تاریخ، از دید همگان پنهان مانده بودند. وی افزود که وظیفه اصلی این نشریه، معرفی و تجلیل از این شخصیت های شاخص است که تاکنون نیز با موفقیت به این امر پرداخته است.

بازشناسی جایگاه علمی و نقش اجتماعی آیت الله فیاض

استاد جوادی در بخش دیگری از سخنان خود، به تبیین دو الگوی ممکن در حوزه فقهات پرداخت و رویکرد آیت الله فیاض را «رویکردی میانه» توصیف کرد؛ رویکردی که نه از واقعیت های جامعه جدا و تجرید شده بود و نه با اصول، مبانی سنتی و میراث گران سنگی که طی نسل ها درخت فقهات را در جهان تشیع پرثمر و تنومند ساخته است، بیگانه بود.

به گفته استاد جوادی، توجه آیت الله فیاض به نیازهای جامعه ای که از دل آن برخاسته بود، گواهی بر این ضرورت است که «مرجعیت بومی» در جامعه امروز یک ضرورت مبرم است. وی تأکید کرد که وظیفه مرجعیت امروز فراتر از صدور فتاواست؛ در شرایطی که بسیاری از نهادهای سیاسی، فرهنگی و اجتماعی دچار خلأ شده اند، مرجعیت باید به پناهگاهی برای مردم و مدیریت امور آنان تبدیل شود.

تغییر نگاه به طلاب افغانستان

سخنران پایانی این محفل، استاد سرور دانش، معاون پیشین ریاست جمهوری و رئیس بنیاد اندیشه بود. وی با تأکید بر ضرورت پرداخت علمی به شخصیت و آثار بزرگان همچون آیت الله العظمی فیاض، به نقش برجسته ایشان در تغییر نگرش نسبت به طلاب افغانستان در حوزه های علمیه اشاره کرد.

استاد دانش سخنان خود را با ادای احترام به روان پاک شهدای افغانستان، علما و دانشمندان مبارز، از علامه شهید بلخی تا استاد شهید مزاری و شهدای دوره جهاد رهایی بخش افغانستان آغاز کرد. وی همچنین با درود به روان فقها و علمای بزرگ، به ویژه آیت الله محقق کابلی و آیت الله محمد اسحاق فیاض، ضمن ارج نهادن به مقام رهبری شهید جمهوری اسلامی ایران آیت الله خامنه ای، از ایستادگی مردانه، شجاعانه و حکیمانه ایشان در برابر چالش ها و حاکمیت های جور، جهل و جنون زمانه به نیکی یاد کرد.

استاد دانش سخنان خود را در چند محور ادامه داد.

محور اول: جایگاه والای آیت الله فیاض

استاد دانش جایگاه آیت الله فیاض را در دو عرصه «علما و فقهای معاصر افغانستان» و «محیط علمی معاصر نجف»، ممتاز، یگانه و شامخ دانست. وی اظهار داشت: «می توان آیت الله فیاض را زبده ترین مفسر مکتب نجف دانست که در قله علم و فقهات ایستاده است،»

وی همچنین به رونمایی از دو اثر «از فیوضات فیاض» و فصلنامه «عدالت و



امید» (ویژه بازخوانی آثار و اندیشه های آیت الله فیاض) اشاره کرد و گفت: این آثار که در سالگرد چهارم درگذشت ایشان منتشر شده اند، اگرچه ممکن است کاستی هایی داشته باشند، اما آغازگر مسیری ارزشمند برای تقدیر از دانش و آگاهی ایشان هستند. سخن گفتن از فیاض، در واقع تجلیل از حضور پربار بیش از یک قرن مردم ما در حوزه های علمیه است.

استاد دانش در ادامه سخنان خود گفت: آیا این جای افتخار نیست که شخصیت عالی قدری مانند مفسر بی نظیر قرآن آیت الله جوادی آملی بگوید این طلبه افغانی یعنی آخوند خراسانی هروی ارزگانی بود که الان دارد یک قرن است که که کفایه نوشته و صدسال است ما را به دنبالش می کشد. استاد دانش افزود من می خواهم حتی به سخنان آیت الله جوادی آملی اضافه کنم که تا چند صد سال دیگر هم نه تنها این آخوند خراسانی هروی بلکه فیاض غزنوی نیز تا چند صد سال دیگر تمام حوزات علمیه و مراکز دینی را به دنبال خود خواهد کشید و این افتخار و امتیاز کمی نیست.

وی همچنین خاطرنشان کرد که ملت ها با تکیه بر علم و چهره های برجسته علمی به قله ها می رسند و آیت الله فیاض با تکیه بر دانش خود، توانست ملت و کشورش را به قله افتخار رساند.

محور دوم: بحران زیستی و اجتماعی شیعیان و هزاره ها در افغانستان

استاد دانش با ابراز تأسف از وضعیت کنونی افغانستان، خاطرنشان کرد که تمامی مردم این کشور، به ویژه جامعه ی هزاره و شیعه، در تنگنای شدید اجتماعی، مذهبی و سیاسی قرار گرفته اند که بقای معنوی و وجودی آنان را با تهدیدی جدی مواجه ساخته است. وی با اشاره به سیاست های سرکوبگرانه، تبعیض آمیز و برخورد های تکفیری رژیم طالبان که در متون و آثار این گروه نیز تصریح شده است، وضعیت امروز این جامعه را با دوران حاکمیت عبدالرحمن مقایسه کرد و بر رسالت وحدت آفرین علما و روحانیون در مواجهه با این بحران تأکید نمود.

وی در ادامه به اقدامات سیستماتیک علیه اقلیت های مذهبی از جمله لغو قوانین احوال شخصیه اهل تشیع، حذف آنان از بدنه اداری کشور، مصادره و حکومتی اعلام شدن شهرک های هزاره و شیعه نشین در ولایات کابل، غزنی، مزارشیرف، هرات، دایکندی و بامیان، تعطیل کردن رسانه هایی نظیر «راه فردا» و «تمدن»، تصرف حوزه ی «خاتم النبیین (ص)» و شهرک «امید سبز»، و همچنین فشار مستمر بر شهرک نشینان «نواباد غزنی» و «جبرئیل هرات» پرداخت و آن ها را از جمله شواهد تشدید فشار بر مردم صلح جو و مدنی هزاره و شیعه برشمرد.

محور سوم: پیام به نسل نوظهور طلاب (نسل فقهات و سیاست)

استاد دانش در بخش پایانی سخنان خود، خطاب به نسل جدید طلاب، سه توصیه کلیدی را مطرح کرد:

۱. تعالی در اجتهاد: وی تأکید کرد هر طلبه ای که دروس سطح عالی را پشت سر گذاشته و در مرحله ی درس خارج است، باید دستیابی به قله ی اجتهاد را هدف اصلی خود قرار دهد. وی هشدار داد که قناعت به سطوح پایین تر از اجتهاد (با وجود امکانات نسبی موجود)، نه تنها خیانت به خویشتن و ملت، بلکه از دست دادن فرصتی است که در گذشته کمتر برای مردم ما مهیا بود.

۲. خلاقیت و نواندیشی در فقه: وی خاطرنشان کرد که نسل سوم طلاب باید نگاهی خلاق و انتقادی به فقهات داشته باشند؛ چرا که روش های سنتی اجتهاد دیگر پاسخگوی چالش ها و انتظارات روز نیست. از این رو، بازنگری در روش های اجتهاد برای حفظ پویایی فقه، وظیفه ی اصلی نسل جوان است.

۳. پیوند فقهات و سیاست: استاد دانش توصیه کرد که نسل جدید طلاب جوان باید در عرصه ی فقهات، راه فیاض بزرگ و در عرصه ی سیاست، راه شهید مزاری بزرگ را الگوی خود قرار دهند. وی معتقد است پیمودن هم زمان این دو مسیر (فقهات پویا و سیاست عدالت خواهانه)، ضرورت زمانه و عامل بقای ملت است و هر مسیر دیگری، تنها به انحراف و کج راهی منجر خواهد شد.

این مراسم با رونمایی از دو اثر جدید بنیاد اندیشه، یعنی کتاب «از فیوضات فیاض» و فصلنامه «عدالت و امید» (ویژه بازخوانی اندیشه ها و آثار آیت الله العظمی محمد اسحاق فیاض) به پایان رسید. همچنین تعدادی از این آثار میان شرکت کنندگان توزیع گردید. در پایان نیز، مراسم با قرائت دعای پایانی توسط آیت الله عارفی خاتمه یافت.



مرجعیت؛ جایگاهی فراتر از فتوا

سخنرانی محمدرور جوادی**در مراسم بزرگداشت از مقام علمی****حضرت آیت الله العظمی فیاض**

مرجعیت بعنوان مهمترین نهاد مذهبی شیعه چه جایگاهی دارد؟ به آن چگونه نگاه کنیم؟ مقدس و دست نیافتنی و صرفا خدا دادی؟ انسانی و قابل نقد و منعطف؟ مورد نیاز و ضرورت یا نه تکرار غیر ضروری؟ به نظر من نگاه به مقام مرجعیت بعنوان امر خدادادی و مقدس یک آسیب است. انگیزه‌ها را می‌کشد و تلاش‌ها را عقیم می‌کند. همانگونه نگاهی که آن را امری غیر ضروری می‌داند، ویرانگر است؛ چرا که فقه و اجتهاد اگر چه در گذشته و بازخوانی میراث آنان ریشه دارد اما فرصت رسیدگی به نیازها و طرح مقتضیات امروز و اکنون ما در این بازخوانی وجود دارد.

می‌کشد به زمین می‌نشینند و حکومت را ناتوان کرده است. افسانه‌های میان مردم سبب شهرت او به گاوسوار شد. در کابل چهل روز منتظر ملاقات ظاهرشاه ماندیم روزی که ما را به ارگ بردند وقت ورود شاه به تالار همه به پا ایستادند و به شاه سلام کردند جز گاوسوار. ظاهر شاه پرسید چرا شورش کردی؟ ابراهیم گفت ظلم بود. ظاهرشاه گفت اگر آب جوی گل آلود باشد آدم تشنه می‌رود از سرچشمه آب بنوشد نه اینکه جوی را خراب کند. ابراهیم گفت من دیدم آب از سرچشمه گل آلود است. پس از بحث و جدل‌های این چنینی ابراهیم خان از ظاهرشاه می‌خواهد حواله روغن شرکت را از سر مردم هزاره پس کند والا مثل او مردمان بسیاری قیام خواهند کرد و این گونه بود که آن حواله‌ی ظالمانه لغو شد.

جایگاه مرجعیت

مرجعیت بعنوان مهمترین نهاد مذهبی شیعه چه جایگاهی دارد؟ به آن چگونه نگاه کنیم؟ مقدس و دست نیافتنی و صرفا خدا دادی؟ انسانی و قابل نقد و منعطف؟ مورد نیاز و ضرورت یا نه تکرار غیر ضروری؟ به نظر من نگاه به مقام مرجعیت بعنوان امر خدادادی و مقدس یک آسیب است. انگیزه‌ها را می‌کشد و تلاش‌ها را عقیم می‌کند. همانگونه نگاهی که آن را امری غیر ضروری می‌داند، ویرانگر است؛ چرا که فقه و اجتهاد اگر چه در گذشته و بازخوانی میراث آنان ریشه دارد اما فرصت رسیدگی به نیازها و طرح مقتضیات امروز و اکنون ما در این بازخوانی وجود دارد.

در یک تقسیم‌بندی دیدگاه‌ها در مورد جایگاه مرجعیت را می‌شود اینطور ترسیم کرد:

۱. مدل هرمی:

یک مدل اقتباسی، ژورنالیستی و تلفیقی بسیار شایع است. ریشه مفهومی آن ترکیب نامتقارنی است از:

الف: هرم داده تا حکمت در تئوری سیستم‌ها و مدیریت دانش.

ب: نظریه طبقات فکری آنتونیو گرامشی، روشنفکران سنتی و ارگانیک در برابر مصرف‌کنندگان فرهنگ.

ج: مدل‌های اشاعه نوآوری اورث راجرز یا هرم‌های طبقه‌بندی نخبگان پارتو.

این مدل، هرمی را ترسیم می‌کند که چهار لایه دارد: لایه زیرین را اجتماع تشکیل می‌دهد و در نوک هرم کس یا کسانی قرار می‌گیرند که فکر و اندیشه خلق می‌کنند. لایه پایین‌تر از راس هرم، آدم‌های خردمندی‌اند که براساس فکر تولید شده و داده‌ها، استراتژی می‌سازند و در لایه پایین‌تر گروهی از سمیات‌ها و پروپاگندا هستند که کارشان توصیف پالیسی و استراتژی برگرفته از اندیشه و فکر گروه اول است و در نهایت لایه چهارم مصرف‌کننده است و توصیف‌های پروپاگندا را می‌بلعد.

این دسته‌بندی در فضاهای تحلیلی، سخنرانی‌های بومی و مقالات انتقادی حوزه مدیریت فرهنگی/سیاسی بارها با تغییراتی بازتولید شده است. ساختار آن کپی‌برداری است از زنجیره تولید تا مصرف فکر:

تولید ایده: فیلسوف، متفکر یا فقیه؛

تحلیل و استراتژی: مدیر خردمند، استراتژیست؛

ترویج، پروپاگاندا و توجیه: توصیف‌گر، مبلغ، مداح.

مخاطب عام/توده منفعل: خورنده پروپاگاندا.

گرامشی سازوکاری شبیه به لایه‌های ۱ تا ۳ را در تثبیت «هرمونی» تبیین

بلخی می‌گوید این صحنه و حرف آن زن قوما به جانم آتش زد او را دنبال کردم. وقتی می‌خواست داخل یک خانه گلی شود صدا کردم. کمی پیسه داشتم دادم و گفتم همشیره این را بگیر چادر نو بخر. بلخی اگر مرد شد چادر همه را نو می‌کند و اگر نو نتوانست کاری می‌کند که چادر نوها بر سر شما کاکه‌گی نتوانند. بلخی می‌گوید این دردها مرا آرام نگذاشت و از کرسی درس و استادی کشاند تا کنج زندان. بلخی از درون زندان پیام عدالت و آزادی داد و به نسل عدالت‌خواه توصیه کرد که پاسخ سیل بنیان‌کن ظلم و استبداد خون است.

مشعل‌داران امید

شماره‌ای هم به بصیر احمد دولت‌آبادی، نویسنده و روایت‌گر عدالت و آزادی اختصاص یافته است. یک شماره به مرجع فقید آیت الله محقق کابلی و شماره جدید به مرجع فقید دیگر آیت الله فیاض و شماره بعدی هم به مرحوم علامه مدرس جاغوری اختصاص یافته است. این‌ها مشعل‌داران امیدند و شرح حال شان به ما می‌آموزد که چگونه در سختی‌ها با امید و داشتن هدف می‌توان راه صعود به قله‌ها را طی کرد.

پیشنهادم این است که به چهره‌های دیگر عدالت‌خواه و مشعل‌دار امید، مانند ابراهیم‌خان گاو سوار هم پرداخته شود. به نظر من قیام گاوسوار یکی از سرنوشت ساز ترین قیام‌های عدالت‌خواهی در سرزمین ما است. از مرحوم آیت الله فاضل ورسی و مرحوم استاد خلیل پنجابی بارها شنیدم که هر دو از زبان مرحوم علامه مدرس جاغوری نقل می‌کردند: من بعنوان نماینده آیت الله ابوالحسن اصفهانی به افغانستان رفته بودم. در همان زمان قیام گاو سوار اتفاق افتاد. از طرف ظاهر شاه تعدادی از علمای هزاره مامور شدند ابراهیم خان را وادار به گفتگو کنند. ما رفتیم با او در کوتل قوناق نشستیم. در شروع جلسه مرحوم آقای ربیس یکلونگی با ذکر چند حدیث در مورد حرمت قیام در زمان غیبت امام زمان او را ملامت کرد که گمراه و جهنمی شده‌ای. ابراهیم‌خان در حالی که سراپاگوش بود و اشک‌هایش می‌ریخت، با ختم صحبت های آقای ربیس گفت: من نمیدانستم با این کارم جهنمی شده‌ام و گمراه. هدف و مقصدی برای قدرت یا غارت و پول‌دار شدن نداشتم. روزی سوار اسبم از جایی به سمت دیگری می‌رفتم. بین راه دیدم دو عسکر یک زن را که بالای سرش دیگلی (ظرف مخصوص) روغن بود با چوب زده زده همراه خود طرف حکمرانی می‌برند، پرسیدم شما کی هستید؟ و چه گپ است؟ گفتند ما مامور حصول حواله روغن شرکت هستیم. شوهر این زن از بابت حواله روغن شرکت قرض‌دار است و روغنی که در دیگلی جمع کرده‌اند قرض را پوره نمی‌تواند. خودش هم فرار کرده است. ما زنش را با این روغن می‌بریم پیش حاکم هرچه او تصمیم گرفت.

گاو سوار می‌گوید: این وضعیت حالم را دگرگون کرد و جهان بر سرم خراب شد. عسکرها را خلع سلاح کردم و با قمچین لد و کوپ کردم. این قضیه باعث شد حکومت سرم لشکر بکشد و من هم تسلیم نشدم و حکومت شهرستان را گرفتم. گاو سوار ادامه داد: حالا من تسلیم شما هستم مرا به حکومت تسلیم می‌دهید یا هر جزایی می‌دهید قبول دارم و نمی‌خواهم گمراه از دنیا بروم اما اگر جهنمی هم شده‌ام یک شرط دارم: اگر به حکومت تسلیم می‌دهید ببرید به خود ظاهرشاه تسلیم دهید تا قبل از اعدام، درد و ظلمی را که مردم می‌بینند بگویم در غیر آن با شما نمی‌روم.

مرحوم مدرس در ادامه روایت خود می‌گوید: بین راه تا کابل هر جا مردم به تماشای ما جمع می‌شدند چون آوازه شده بود یک نفر بنام ابراهیم شورش کرده، سوار یک گاو است از گوش راست گاو می‌کشد پرواز می‌کند و از گوش چپش

از همکارانم در بنیاد اندیشه سپاس که فرصت چنین نشست پرباری را فراهم کرده‌اند. کتاب از فیوضات فیاض نوشته استاد دانش را خوانده‌ام و بعنوان یک خواننده، قلم و دانش و از همه مهمتر اهتمام ایشان به این موضوعات را تحسین می‌کنم. زمانه‌ی ما زمانه‌ای است که فقه و فقاقت و جایگاه و اهمیت آن بشدت زیر سوال برده می‌شود. درین شرایط اهتمام یک سیاست‌گر و نویسنده و اندیشمند سیاسی به موضوعات فقهی و شکافتن نکات غامض آن که حتی خیلی از علمای شاغل در حوزه‌های علمیه به آنها نمی‌پردازند یا خارج از توان‌شان است جای تحسین دارد.

عدالت و امید

پیش از آن که به اصل موضوع جلسه بپردازم، بر خود لازم می‌دانم که توضیحاتی را در خصوص یکی از تولیدات بنیاد اندیشه ارایه کنم. عدالت و امید عنوان فصل نامه‌ای است که تا کنون ۱۷ شماره به نشر رسیده است. در کابل بنیاد اندیشه در حوزه‌های فکر و اندیشه، سیاست و دیپلماسی، ادبیات و هنر، فلسفه و حکمت فصل‌نامه‌هایی را راه انداخت تا در کنار نشر کتاب از دانش صاحبان قلم و اندیشه در حوزه‌های مختلف علوم انسانی بصورت تخصصی و پژوهشی استفاده شود و دیدگاه‌های آنان در اختیار جامعه قرار گیرد. همچنین در حوزه مسایل روز و تحلیل اتفاقات و تحولات روز مره نشریه سیمای خرد توسط همکاران بنیاد در بامیان فعال شد.

در این میان احساس می‌شد که جای یک چیز خالی است؛ نشریه‌ای به منظور زنده نگه داشتن یاد و نام شخصیت‌هایی که بر علاوه سایر خصوصیت‌های قابل توجه مانند علم، هنر و داشتن آثار، دو خصوصیت ممتاز را دارا باشند: (۱) عدالت‌خواهی و (۲) مشعل‌داری امید در دوره‌هایی که ظلمت و تاریکی، بر آسمان زندگی جامعه سایه انداخته است.

بعد از نسل کشی مردم ما توسط عبدالرحمن جامعه ما سال‌های طولانی در سکوت مرگباری فرو رفت. نوعی تاریکی و ظلمت بر فضای جامعه خیمه افکند. کم کم کسانی پیدا شدند؛ شوخ و بازیگوش که با دمیدن نفس‌های گرم‌شان به سوتکی ساخته شده از خاک گلولی آزادی، خواب خفتگان را آشفته کردند و حتی شده با افروختن شمع، افق‌های ممکن را در پیش چشم جامعه ترسیم نمودند.

مزاری و بلخی

بیشترین شماره‌های عدالت و امید به شهید مزاری اختصاص یافته؛ او که تمام وجودش به عدالت‌خواهی تبدیل شد و تمام هستی‌اش قربانی عدالت‌خواهی شد. دو شماره هم به تجلیل از شهید بلخی پرداخته است. بلخی عدالت‌خواه مظلوم و آزاد‌مرد در بندی که پس از رهایی از زندان در جریان سفرش به نجف در یک سخنرانی می‌گوید «درین سفر علما مرا ملامت کردند که عمرت را برای کارهای عبث تلف کردی ورنه حالا یک مجتهد می‌شدی! بلی من استعداد مجتهد شدن داشتم اما درد قوم، درد مردم و مظلومیت آنها وادارم کرد تا سرم را با فولاد جنگ بدهم». این جمله مشهور که بعدها شعار خیلی‌ها شد، از بلخی است.

بلخی در ادامه خاطره‌ای نقل می‌کند: «روزی به سمت چنداول، سوار ملی‌بس شدم. داخل ملی‌بس یک سیاستر قوما با لباس‌های کهنه روی چوکی نشسته بود. در ایستگاه بعدی دو سیاستر دیگر که از قوما نبود سوار شدند. بسیار با لباس‌های نو و شیک. جا برای نشستن نبود. مستقیم رفتند سراغ همان زن قوما و گفتند تو برخیز که ما بنشینیم. زن قوما گفت چرا من برخیزم؟ تو هم کرایه داده‌ای من هم. تو چادرت نو است و چادر من کهنه. برای همین من بلند شوم که تو بنشینی؟»

می‌کند. لایه سوم همان دستگاه ایدئولوژیک و توجیه‌گر وضع موجود است که گفتمان طبقه حاکم را تبدیل به عقل سلیم می‌کند و لایه چهارم توده‌ای است که هژمونی بر آنان اعمال می‌شود.

۲. مدل از پایین به بالا:

مدافعان این مدل، بر طرح یا مدل طبقاتی نخستین نقدهایی را وارد می‌دانند که مهم‌ترین آن‌ها را می‌توان در موارد ذیل برشمرد:

- خطی فرض کردن فرآیند آگاهی

این مدل فرض می‌کند ایده در خلأ توسط طبقه ۱ تولید می‌شود، طبقه ۲ آن را به فرمول تبدیل می‌کند، طبقه ۳ آن را جار می‌زند و طبقه ۴ می‌بلعد! این توهم محض است. ایده‌ها در واکنش به بحران‌های مادی، اقتصادی و تعارضات طبقه ۴ شکل می‌گیرند.

- نادیده گرفتن «منافع نهادی» و فساد ساختاری:

این تقسیم‌بندی بوی رمانتیسیسم فکری می‌دهد؛ گویی تولیدکننده اندیشه یک فیلسوف پاک‌نهاد است و استراتژیست یک مدیر خردمند! واقعیت این است که در ساختارهای متصلب و نهادی‌شده، تولیدکننده ایده، خود جیره‌خوار و محصور نظام مالی و سیاسی مسلط است. ایده‌ها اغلب توجیه عقلی منافع نهاد قدرت‌اند، نه کشف حقیقت.

- تقلیل طبقه ۳ به «مداح»:

تعبیر «مداح» نشان‌دهنده اصطکاک سیاسی و خشم از ماشین پروپاگاندا است. تقلیل لایه توزیع، روایت‌سازی و مشروعیت‌بخشی به «مداحی»، باعث دست‌کم گرفتن خطرناک سازوکار بازتولید قدرت می‌شود. این لایه، مهندسان افکار عمومی، نهادهای رسانه‌ای، منابر و شبکه‌های بازتولید هویت جمعی هستند، نه صرفاً چند متملق سطحی.

- انفعالی مطلق فرض کردن جامعه:

طبقه ۴ در این دسته‌بندی «صرفاً خبر شنونده» تلقی شده است؛ رویکردی قرن نوزدهمی که توده را ماده‌ای بی‌شکل برای قالب‌ریزی می‌داند. جامعه‌شناسی مدرن نشان داده که توده‌ها از طریق مقاومت منفی، تحریف پیام، ساخت ضد روایت و شکل‌دهی به اقتصاد سیاسی، اتفاقاً تعیین‌کننده دوام یا زوال طبقات ۱ تا ۳ هستند.

با توجه به این انتقادات است که مدل از پایین به بالا مطرح می‌شود. مطابق این دیدگاه، لایه چهارم یا همان توده و احوالات شان در تولید فکر و ایده نقش اساسی دارند و فکر تولید شده بایستی انعکاس دردها، نیازها، تمایلات، مطالبات، خموشی یا خروش جامعه باشد و متفکر یا حکیم پاک نفس، آیین‌های است که صورت اجتماع را منعکس می‌کند. بنابراین اگر بنا باشد طرحی هندسی برای این فرآیند پیشنهاد شود، به جای طرح هرمی بایستی بیشتر بر الگویی دایروی تمرکز کرد.

فقه‌ها کدام یک‌اند؟

فقه‌ها از آنجایی که ازخود ایده‌ای ندارند بلکه نص رسیده از جانب خدا را تبدیل به حکم کرده بصورت فتوا صادر می‌کنند در واقع همان استراتژیست‌هایی‌اند که در نظریه اول، مدیران خردمند تعریف شده‌اند.

خداوند در راس هرم است، با اغماض می‌توان گفت پیامبرگاهی جای خدا می‌نشیند چون به تصدیق خود خدا: «لاینطق عن الهوی. ان هو الا وحی یوحی». حکم خداوند نیز، عاری از نقص و کاستی است، تنزیهی که بیش از آن که ریشه در سلطه و هژمون داشته باشد، ناشی از علم، حکمت و آگاهی ذات باری تعالی به نیازها، دردها و مطالبات مردم است.

درین صورت نمی‌توان گفت فلان فقیه نو اندیش است یا نیست. فقیه از خود ایده‌ای ندارد. او بیشتر استراتژیست است تا ایدئولوگ. آری، می‌توان گفت که فقیه‌یی که با نیازهای جامعه آشنایی بیشتری دارد، از ابزارهای تازه و خلاقانه‌تری استفاده می‌کند و درک عمیق‌تری از ایده‌ی خداوند داشته و استراتژی‌های پیشنهادی او کارآمدی بیشتری در عملیاتی کردن دین دارد.

از جانب دیگر فقها نمی‌توانند مطلقاً تدوین‌گر مطالبات توده‌ها باشند. آنها مفتیان تقاضاهای مردم نیستند. فقها، استخراج کنندگان حکم الاهی‌اند و نه صرفاً برآورده کنندگان خواسته‌ها و مطالبات مردم. بر این اساس طیفی را می‌توان در این جا ترسیم کرد که هر یک از دو آستانه‌ی نهایی آن، نمودی از افراط و یا تفریط است. در یک سو، می‌توان بی‌اعتنا به خواست و مشیت الاهی و آن چه از منابع و متون دینی ناشی می‌شود، صرفاً خواست و مطالبه‌ی توده را مد نظر قرار داد و در سوی دیگر، می‌توان بریده و تجرید شده‌ی از جامعه و واقعیت‌های آن، در متون و منابع دینی غرق شد. تاریخ ما شاهد فقهایی بوده که به صورت نسبی، هر کدام به یکی از دو سر این طیف تمایل داشته‌اند. گاه فقهایی برخاسته‌اند که بدون توجه به نیاز جامعه و یا بدون درکی از آن، تو گویی در نوعی خلا، به تفسیر، استنباط و یا کشف حکم خداوند پرداخته، مصدر فتاوای خشک و متصلبانه بوده‌اند؛ آن چنان که گاه نیز فقهایی ظهور کرده‌اند که پیروی از مردم و رعایت حال عامه برای آن‌ها رجحان و اولویت داشته است.

۳- دیدگاه سوم:

در میانه‌ی آن افراط و این تفریط، آن خدا ترسی مردم‌ستیز یا این مردم‌مداری خداگریز، رویکرد سومی هم همواره وجود داشته است؛ دیدگاه میانه‌ای که فقیه را نه در راس هرم می‌نشانند و از جامعه و مردم وی را منعزل می‌کند و نه مطالبات و نیازهای مردم را نقطه‌ی شروع ایده‌پردازی یا فقاقت معرفی می‌کند.

در جنبش روشنفکری دینی گرایش غالب به سمت دیدگاه دوم است حال آن که دین فقط انعکاس حرف توده‌ها نیست. دین را فقط به مطالبات مردم گره زدن، انحرافات ویرانگری را در پی داشته همان‌طور که وابسته بودن مطلق به نص اولیه بدون ملاحظه نیاز امروزی بشر، وحشت محض را بر پیروان دین تحمیل کرده است.



امروز اما اصل موضوع تغییر کرده و همین‌طور در مورد وجود یا عدم وجود موضوع در مناطق مختلف، صدور حکم متحدالمال برای مردمان تمام دنیا تحکم است و موجب عسر و حرج.

امکانات و ابزارهای کار برای رفع نیازهای زندگی به مرور اعصار تغییر کرده است. یک مجتهد طبعاً به تناسب این تغییرات حکم می‌دهد. عین همین تغییر و تفاوت در مناطق مختلف زمین هم هست. در یک نقطه از زمین کار با ماشین آلات مدرن و راحت است و در نقطه دیگر هنوز با ریختن عرق و آبله دست، قوتی به دست می‌آورند. یکجا مردمانش در راحتی و آسودگی، نعمت فراوان به کف دارند و نقطه دیگر لقمه‌ای آلوده در خون دست و عرق جبین.

ملاک حکم نیز از دیگر متغیرهایی است که باعث می‌شود در وضعیت‌های مختلف، نتیجه یکسان نباشد. مثلاً در قصر روزه رمضان، آیا عنوان سفر موضوع حکم است یا سختی سفر یا طی مسافت یا هرسه و حتی چیزهای دیگری؟ همه این ملاک‌ها هم در گذشت زمان و پدید آمدن امکانات متنوع و در مناطق مختلف و تفاوت دسترسی آدم‌ها به امکانات، در نوعیت حکم تغییر می‌آورد. این تغییر در نوعیت حکم به معنای تحلیل حرام یا تحریم حلال نیست. حلال و حرام هر یک بر جای خود تا روز قیامت استوار و باقی هستند. آن چه تغییر می‌کند، ملاک حکم است.

اینجا است که بومی بودن مرجع یک امتیاز است تا شرایط، نیازها، ملاک‌ها و فرهنگ بوم زیست را بهتر درک و حس کند. همانگونه که اعلمیت یک امتیاز است، آشنایی با محیط و فرهنگ‌ها و نیازها و ضرورت‌ها، خود جزء مهمی از اعلمیت است. اعلمیت تنها تسلط بیشتر بر اصول فقه یا بعضی دیگر از مقدمات اجتهاد نیست.

می‌گویند کسی در روز رمضان چپر می‌کرد. پیشین روز در حال راه رفتن از پشت چپر تکه نانی هم در دست داشت و می‌خورد. رهگذری اعتراض کرد که چرا روزه‌ات را می‌خوری؟ گفت: من مسافرم. گفت: پیش خانه‌ات مسافری؟ گفت: از اول صبح تا حالا بی وقفه من دور این خرمن چرخیده‌ام، این مسیر دایره‌وار را دراز کن به کجا می‌رسد؟ مطابق روایتی دیگر، کارگران وقت روزه در تموز گرم و زیر پشته‌ار در حال ریزش عرق مثل قطرات باران با همدیگر می‌گفته‌اند: اگر یک مجتهد را بیاورند اینجا که روزی چند بار از کوه‌های بلند به آبادی پشته‌ار بیاورد حتماً فتوا می‌دهد در وقت پشته‌ار روزه واجب نیست. اگر چه چنین قصه‌هایی گاه به صرف فکاهه و طنز فروکاسته می‌شوند، اما واقعیت این است که در دل هر یک از چنین قصه‌هایی، چالش‌هایی نهفته است که پیش روی فقیه وجود دارد و وی بایستی در مسیر استنباط بدان‌ها توجه داشته باشد.

مثل این موارد در مسایل اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، جنگ، صلح، حکومت و... تفاوت بین یک کشور با کشور دیگر بسیار زیاد است و این موارد ضرورت مرجعیت بومی را برجسته‌تر می‌کند. مرجع باید موضوعات را بشناسد، نیازها و دردهای جامعه را حس کند تا تشخیص صاییبی از حکم شرعی داشته باشد.

مرجعیت به شکل «هرمی و متمرکز» فعلی، محصول تحولات نهادی در دو سده اخیر است و نه یک سنت تغییرناپذیر از صدر اسلام. مفهوم «مرجعیت عام» (تقلید از یک مجتهد واحد در سطح جهان تشیع) پدیده‌ای نوظهور است که از اواسط

مرجعیت جایگاهی میان خدا و مردم است؛ خدا خالق و رازق و خیرخواه مردم و هدایت کننده آنان بسوی سعادت است. این سعادت در حفظ تعادل میان خواسته‌ها و نیازهای بشر و اندیشه خیرخواهانه خدا تأمین می‌شود.

مرجع و فقیه و مفتی باید برای برقراری این تعادل، ابزارهای علمی و دانش‌های مورد نیاز برای فهم کلام خدا و کشف نیاز و درک مطالبات معقول و انسانی توده‌ها را همزمان داشته باشد. ابزار رایج فهم کلام خدا به تنهایی کافی نیست و از مجتهد و فقیه یک مفتی خشک و متصلب می‌سازد. درک زمانه و زمینه‌های حکم و فتوا سخت لازم و کارساز است. همانگونه که فقط درد مردم را دانستن و مطالبات آنها را شنیدن و فضای عمومی جامعه را دیدن و فقط مطابق آن حکم صادر کردن آن هم از آدرس خدا بدون درک درست از کلام خدا گمراهی است و گاهی این شیوه از تفسیر دین آمیخته می‌شود با هواهای نفس و ای بسا مطالبات غیر دینی و حتی غیر انسانی مانند قدرت، ثروت، سلطه قومی، گروهی و شخصی دینی تفسیر شده از آدرس خدا، خلق خدا به زنجیر بیداد اسیر و بر دار استبداد بالا و با تیغ ستم بنام خدا گردن زده شوند.

مرجعیت بومی

جایگاه مرجعیت در فرضیه ما جایگاهی بین خدا و خلق است. نه مرجع در جای خدا نشسته است در آن قله هرم و نه تمام اندیشه‌اش پیرو میل توده و عوام است. درین فرضیه مرجع با زمانه آشنا است و برای پیچیدگی‌های مسایل زمان راه حل جستجو می‌کند اما نه راه‌حلی که هم‌رنگی با زمانه، یگانه معیار تعیین کننده در آن باشد، بلکه در پیوند به ایده‌های خدایی و سنت‌های باقی مانده از زمان ابلاغ احکام خدا توسط پیامبر.

از طرفی، مرجع عاری از تعلق نیست. موجودی فاقد زمینه و زمانه و بریده‌ی از آن‌ها نیست. او نیز تعلق به جایی دارد؛ جایی که مولد او و محل زیست بستگانش است یا محل رشد و تکاملش هست و یا محل صدور فتوا و نظرش و یا هر سه‌ی این موارد. زمینه‌های صدور فتوا در کنار زمانه آن، همراه با نصوص و سنت‌های کهن، سازنده کلیت دیدگاه او است. مقصود از مرجعیت بومی نیز همین است و چیزی غیر از این نیست. مرجعیت بومی از بداهتی منطقی برخوردار است. هیچ بدعتی و شگفتی خاصی در این ایده نهفته نیست. تکیه بر نصوص و سنت‌های کهن فقاقت، تنها یک رکن از استنباط حکم است. رکن دیگر، زمینه و زمانه‌ی مجتهد است؛ زمینه و زمانه‌ای که هیچ فقیه و مجتهدی نه می‌تواند خود را از آن بپیراید، و نه بایسته است که به آن‌ها بی‌اعتنا باشد.

تقریباً همه پذیرفته‌اند که زمان و مکان در اجتهاد تاثیر گزار است؛ گذشت زمان تغییر فرهنگ‌ها، سنت‌ها و تمدنها را به همراه دارد و درین تغییرها و دگرگونی‌ها بسیاری از موضوعات تغییر می‌کنند. مثلاً در صد سال قبل پیراهن مردانه و زنانه بسیار متفاوت بوده اما امروز بلیز مشترک بین مرد و زن بسیار است یا شلوار مشترک یا کفش مشترک یا کاپشن مشترک. همین‌طور میان رسوم مردمان ساکن در سرزمین‌های مختلف در مورد لباس مرد و زن تفاوت است. در جایی لباس مشترک هست و درجایی نه. صدسال پیش پوشیدن پیراهن یا شلوار یا کفش هر یک از زن و مرد به جای دیگری از باب مرد نمایی زن و یا برعکس حرام بود.

قرن سیزدهم هجری تثبیت شد. پیش از آن، نظام «مجتهد در هر شهر» حاکم بود. این گذار محصول سه عامل بود: نهادهینه‌سازی اجتهاد اصولی، نیاز به مدیریت وجوهات شرعی، و واکنش به تهدیدات خارجی.

از نظر زمانی مرجعیت عمدتاً به سه دوره تقسیم می‌شود:

۱. دوره فقه‌ای محلی: تا پیش از قرن دهم، اساساً تفکیک «مقلد و مجتهد» به شکل ساختاری امروز وجود نداشت. پس از غلبه مکتب اصولی بر اخباری (در قرن ۱۲ و ۱۳)، «اجتهاد» به تخصص منحصر به فرد تبدیل شد. در آن دوره، «مرجعیت» به معنای علمی بود، نه سیاسی یا سازمانی. فقها در شهرهای مختلف مستقلاً فتوا می‌دادند و رقابت بین آنان منطقه‌ای بود، نه کشوری.

۲. تثبیت مرجعیت عام: گذار به «مرجعیت عام» با شیخ مرتضی انصاری (متوفی ۱۲۸۱ ق) آغاز شد. او به دلیل نبوغ علمی خیره‌کننده، عملاً توانست برای اولین بار یک «مرجعیت فرامرزی» ایجاد کند. قبل از او، سیستم فقیه‌الاعلم محلی بود؛ پس از او، سیستم «مرجعیت یگانه» (اعلمیت واحد) تبدیل به یک الگو شد.

۳. نیاز به مرجعیت بومی: نظریه بازگشت به مرجعیت بومی در کنار مرجعیت عامه، نظریه جدیدی است که عمدتاً توسط اندیشمندانی از کشورهای غیر عراق و ایران مطرح شده است. علامه سید محمد حسین فضل الله بیشتر از همه و تعدادی دیگر مانند محمد مهدی شمس الدین هم به ضرورت آن پرداخته‌اند. طبق این نظریه مرجعیت بومی هیچ تضادی با مرجعیت عامه ندارد. می‌شود با وجود تقلید از مرجع اعلی یا عام در مسایل خاص محل به مجتهد حاضر در محل مراجعه کرد یا منافاتی ندارد فقیهی از یک محلی غیر از نجف یا قم مقام مرجعیت را احراز و در همانجا مستقر باشد اما توان علمی‌اش او را تبدیل به مرجع عام کند.

پراکندگی جغرافیایی همیشه بوده و اقتضائات خود را داشته اما در عصر جدید مرزبندی‌ها، این پراکندگی را در حد جدایی بخش‌های زمین از هم رسانده است تا جایی که در کنار ملت مسلمان یا ملت شیعه بودن، ملت فلان کشور بودن جدی است و حتی ملیت به مفهوم تابعیت سرزمینی جزء هویت آدم‌ها است و به راحتی ممکن نیست از کشوری به کشور دیگر سفر کرد، ساکن شد و تغییر هویت داد. برعلاوه مکلفیت ملی به معنای امروزی بیشتر از مکلفیت دینی است. دفاع از وطن، پیروی از قوانین ملی، سهم‌گیری در تشکیل دولت و اطاعت از آن مسایل محوری است و طبعاً حقوق شهروندی و امتیازات آن هم پاداش آن است. مکلفیت‌های دینی و مذهبی بیشتر فردی تلقی می‌شوند تا ملی لذا پیوندهای مذهبی و پیروی از مرجع مذهبی غیر بومی برچسپ نوعی بیگانه پرستی و حتی مزدوری و جاسوسی می‌خورد. مرجعیت بومی تا حد زیادی مشکلات برخاسته از این واقعیت عینی امرز ما را پاسخ می‌دهد.

بر این اساس، می‌توان گفت که مرجعیت بومی امروزه یک ضرورت گریزناپذیر است. موارد ذیل نیز هر یک به بیانی، بر این ضرورت صحه می‌گذارند:

خروج از مدل شبکه‌ای: با تمرکز مرجعیت، «پویایی محلی» فقه ضعیف شد. مجتهدان محلی در حاشیه قرار گرفتند و تنوع آراء فقهی که متناسب با اقتضائات بومی بود، کاهش یافت.

سیاسی‌شدن نهاد: تمرکز مالی (وجوهات) در دست یک نفر یا یک دفتر خاص، این نهاد را به یک بازیگر سیاسی تبدیل کرد. این «متمرکزسازی» همان قدر که قدرت چانه‌زنی تشیع را در برابر حکومت‌ها بالا برد، آسیب‌پذیری آن را در برابر نفوذ و فساد سیستماتیک نیز به شدت افزایش داد.

فقدان شفافیت: ساختار مرجعیت از یک گفتگوی علمی بین عالم و عوام، به یک سیستم بوروکراتیک (بیت) تبدیل شد که اغلب در آن، «دیوان‌سالاریِ دفتر» بر «اجتهادِ فقیه» سایه می‌اندازد.

• مرجعیت به مثابه ملجاء: با توجه امواج حوادث و طوفان مصایب، بخصوص دشمنی و خصومت و خشونت دشمنان شیعه در گوشه و کنار عالم، شیعیان هر منطقه نیاز مبرم به محور و پناهگاهی حاضر، در دسترس و موجود در میان خود دارند و مرجعیت بهترین پناهگاه است. نقش مرجعیت در چنین سازهای فراتر از فتوا است؛ درک نیازها، تشخیص ضرورت‌ها و اولویت‌ها در محل، محوریت یکپارچگی و پناه واقع شدن برای مظلومان.

آیت الله فیاض مرجع اعتدال گرا

آیت الله فیاض از محلی برخواست که مظلومیت، فقر، بیچارگی و نیاز مندی، مردمانش را از تمام مردمان عالم جدا می‌کند. در محیطی مرجع شد که از جهانی با دیگر نقاط جهان شیعه متفاوت است. نزد استادی آموخت و وارث مکتب او شد که یکی از دو دیدگاه متضاد در مورد دین و سیاست را داشت.

زمانه‌اش هم زمانه‌ای پر از تضاد و تناقض در دنیای اسلام و تشیع بود. از دولت‌های اسلامی در حال جنگ با یهود تا دولت‌های در خدمت دولت یهودی، از مسلمانان سوسیالیست تا مسلمانان لیبرال، از مسلمانان معتقد به تقید به سنن صدر اسلام تا مسلمانان ملی‌گرا و طرفدار مدرنیته. او در زمانه‌ای می‌زیست و مرجع بود که استادش سخت معتقد و پایبند به جدایی دین از سیاست بود اما مرجع تقلیدی هم بود که سیاست را عین دیانت می‌دانست. استادش به تشکیل حکومت اسلامی در عصر غیبت باور نداشت اما در مقابل، حکومت اسلامی با ولایت مطلقه فقیه عملاً در جهان تشیع تشکیل شده بود.

فیاض میان این دو راه پل زد. او در اساس باور داشت تشکیل حکومت اسلامی به معنای حقیقی و واقعی در عصر غیبت ممکن نیست اما آن را نفی هم نکرد. به



نظر او حکومت، لازمه جامعه است و همه حکومت‌ها در کشورهای اسلامی که علناً با دین دشمنی نکنند و مردم، آن‌ها را قبول داشته باشند، اسلامی است. ماهیت اسلامی بودن آن نسبی است. هر مقدار که با شریعت و دین سازگارتر، اسلامی‌تر. ایشان درین باب محیط تشکیل حکومت، مقتضیات آن محیط و خواست مردم را ملاک قرار می‌دهد. سایر فتاوای ایشان هم مقتضیات زمان و محیط را در نظر می‌گیرد. نقش زنان در سیاست، مدیریت، قضاوت و حتی مرجعیت بر محور انسانیت زن می‌چرخد که در عین حفظ حلال و حرام شریعت، مقتضای زمان نیز در نظر گرفته شده است. ایشان می‌گوید اگر کسی کار شاقه می‌کند و معاشش به همان کار وابسته است و روزه در رمضان مانع انجام کار می‌شود، می‌تواند روزه را به زمان مناسب دیگری موکول کند. این یعنی او وضع مردم محل تولدش را حس کرده و در فتوایش در نظر گرفته است. ایشان در واقع همان مجتهدی است که گویا روزی چند بار در گرمای تموز با زبان روزه از کوه پشتاره پایین آورده و یا گندم چپر کرده است.

من در این جلسه صرفاً طرح موضوع کردم و امیدوارم علما بصورت تخصصی درین موارد کارکنند، خودم مدتی است مطالعه دارم اما فرصت بحث تفصیلی در این محفل نیست. علما باید بین مردم و خدا، بین نصوص و سنت‌های اولیه دینی و مقتضیات امروز جامعه پل بزنند، نه سنت‌گرا بمعنای منزوی از امروز باشند و نه عوام زده و مجتهدانی مقلد عوام.

مدتی در درس خارج مکاسب محرمه مرحوم آیت الله منتظری می‌رفتم. ایشان در مورد خرید و فروش شیئی نجس که شیخ انصاری منافع محله مقصوده را ملاک حلیت آن دانسته می‌گفت: گاهی یک فقیه می‌داند حکم چیست اما چون عوام مخالف حکم مورد نظر او هستند حاضر نمی‌شود فتوا بدهد یا حتی خلاف آن فتوا می‌دهد.

مجتهد باید شهامت داشته باشد و فتوایش لزوماً تابع مشهور یا جمهور یا عوام نباشد. مرحوم حکیم بخاطر فتوای مشهورش در عدم نجاست ذاتی اهل کتاب مورد هجمه طرفداران فتوای مشهور قرار گرفت و عوام گوشه نشینش کردند تا اینکه با نوشتن کتاب مستمک عروة الوثقی سلطه علمی‌اش را تثبیت کرد. فتوای جواز مضافه زن و مرد آقای منتظری، اعم از مسلمان و غیر مسلمان، در صورتی که قصد التذاذ نباشد، هنوز در انزوا مانده است.

علمای با شهامتی مثل فیاض کم تکرار می‌شود. هر یک قرن یکبار، ولی سرعت تحولات، سرعت مدرن شدن تکنولوژی، پیچیدگی زندگی امروزی، محدودیت‌های جغرافیایی و امور مرزی، کشوری و غیره نیازهای جامعه و دگرگونی زمینه و زمانه فتوا هم نیاز به مرجعیت بومی را برجسته کرده و هم شهامت بیشتر و البته با حفظ رعایت دقت و احتیاط در فتوا را.

اعلامیه شورای عالی مقاومت ملی برای نجات افغانستان در محکومیت تشدید سیاست‌های سرکوب، تبعیض، انحصار و نقض گسترده حقوق اساسی مردم کشور از سوی گروه طالبان



شورای عالی مقاومت ملی برای نجات افغانستان، ادامه سیاست‌های سرکوب، تبعیض، انحصار، نقض گسترده حقوق و آزادی‌های اساسی مردم افغانستان و اقدامات اخیر گروه طالبان را به شدیدترین الفاظ محکوم می‌کند و آن را بخشی از یک سیاست سازمان‌یافته برای تحکیم استبداد، حذف نظام‌مند آزادی‌های عمومی، نابودی نهادهای علمی، فرهنگی و مدنی و محروم ساختن شهروندان از ابتدایی‌ترین حقوق انسانی و مدنی می‌داند.

گروه طالبان نه‌تنها هیچ اراده‌ای برای تأمین عدالت، مشارکت واقعی همه اقوام و اقشار جامعه، احترام به کرامت انسانی و حقوق اساسی شهروندان از خود نشان نداده، بلکه با تداوم سیاست‌های حذف، تبعیض، سرکوب، ارباب و انحصار، افغانستان را به سوی انزوای بین‌المللی، فروپاشی نهادهای ملی، گسترش فقر، بیکاری، مهاجرت اجباری، بحران انسانی و بی‌ثباتی روزافزون سوق داده است.

شورای عالی مقاومت ملی تأکید می‌کند که تداوم این رویکرد، نه‌تنها آینده افغانستان و منافع ملی کشور را با تهدیدی جدی مواجه ساخته، بلکه امنیت و ثبات منطقه را نیز با مخاطرات فزاینده روبه‌رو کرده است. مسئولیت تمامی پیامدهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و انسانی ناشی از این سیاست‌ها مستقیماً بر عهده گروه طالبان است و این گروه نمی‌تواند از پاسخگویی در برابر مردم افغانستان و جامعه جهانی شانه خالی کند.

تصمیم اخیر طالبان مبنی بر تعطیلی دانشگاه خاتم‌النبین و تمامی شعبات آن، علی‌رغم داشتن جواز رسمی فعالیت از وزارت تحصیلات عالی، اقدامی خودسرانه، فاقد هرگونه توجیه حقوقی و مصداق آشکار دشمنی با علم، آموزش و استقلال نهادهای اکادمیک است. این اقدام هزاران دانشجو، استاد و خانواده‌های آنان را متضرر ساخته و نشان می‌دهد که طالبان به‌جای حمایت از توسعه علمی کشور، در مسیر نابودی زیرساخت‌های آموزشی، پژوهشی و فکری افغانستان گام برمی‌دارند. افزون بر این، حذف رشته‌های حقوق و علوم سیاسی از دانشگاه‌های افغانستان، ادامه همان سیاست سازمان‌یافته طالبان در جهت تضعیف نظام آموزش عالی، نابودی علوم انسانی، محدود ساختن تفکر انتقادی و محروم‌ساختن نسل جوان از آموزش تخصصی در حوزه‌های حقوق، عدالت، حکومت‌داری و سیاست است؛ سیاستی که پیامد آن تضعیف حاکمیت قانون، کاهش ظرفیت‌های علمی کشور و محروم‌سازی افغانستان از نیروهای متخصص و متعهد در عرصه‌های حقوقی و سیاسی خواهد بود.

اداره کشور، وحدت ملی، همبستگی اجتماعی و اعتماد عمومی را با تهدید جدی مواجه ساخته‌اند.

محروم ساختن دختران و زنان از حق آموزش، تحصیل، کار، مشارکت اجتماعی و حضور در عرصه‌های عمومی، یکی از آشکارترین نمونه‌های نقض حقوق بنیادین بشر در افغانستان است. محرومیت میلیون‌ها دختر از آموزش، آینده کشور را قربانی تفکر افراطی ساخته و افغانستان را از مسیر توسعه، پیشرفت، عدالت و شکوفایی انسانی دور کرده است.

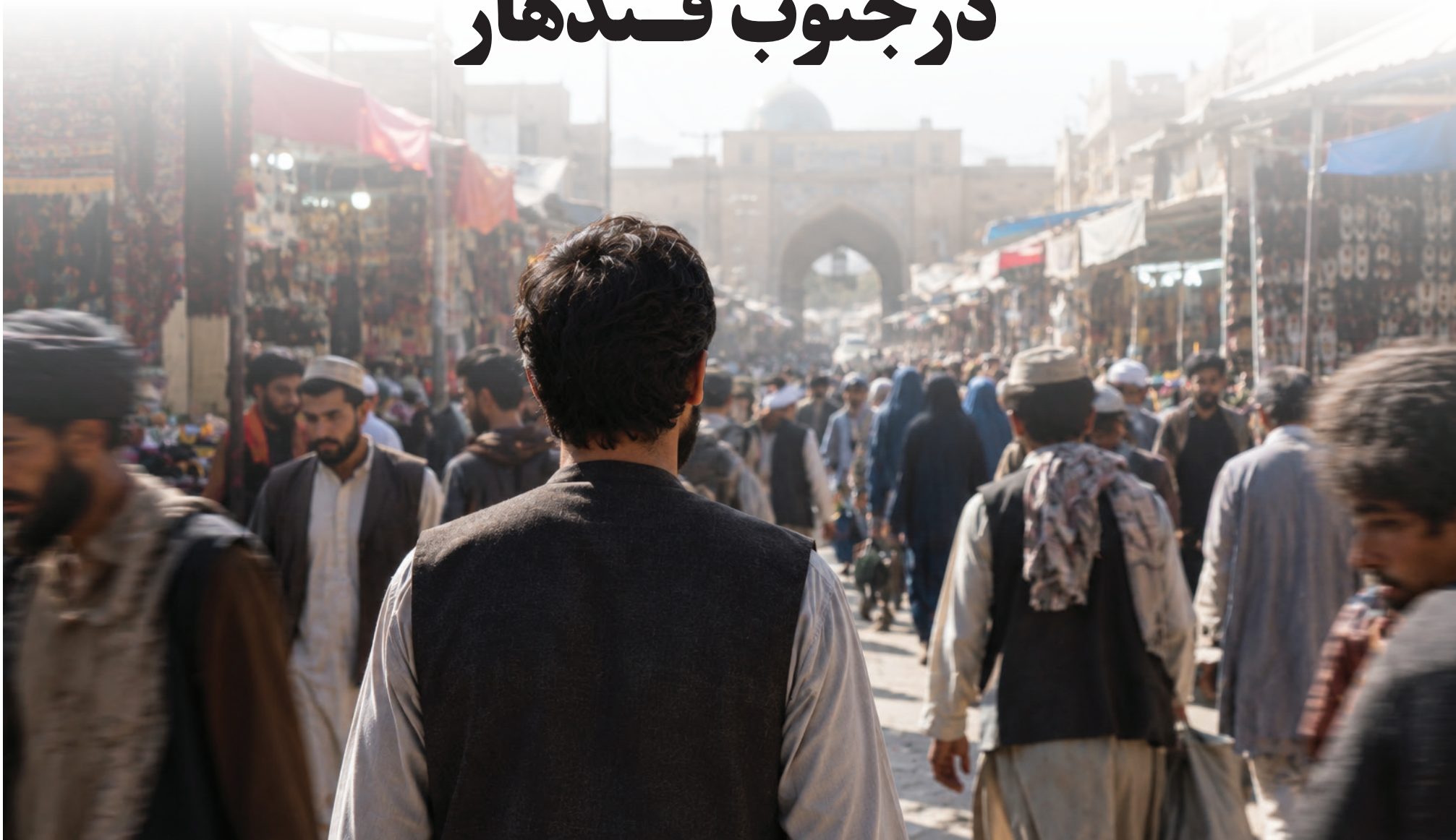
طالبان با ممنوعیت فعالیت احزاب سیاسی، سرکوب نهادهای مدنی، محدود ساختن دانشگاه‌ها و مراکز علمی، خاموش ساختن رسانه‌های آزاد و حذف مشارکت سیاسی شهروندان، عملاً تمامی ارکان یک جامعه آزاد، قانون‌مدار و مردم‌سالار را هدف قرار داده‌اند. مخالفت این گروه با آزادی اندیشه، آزادی بیان، حقوق زنان، استقلال دانشگاه‌ها و فعالیت احزاب، بیانگر ماهیت استبدادی، انحصارطلبانه و ضد مردمی آن است.

شورای عالی مقاومت ملی همچنین نسبت به گزارش‌ها و نگرانی‌های موجود درباره حضور و فعالیت گروه‌های تروریستی در افغانستان و پیامدهای آن برای امنیت ملی، منطقه و جهان ابراز نگرانی جدی نموده و خواستار شفافیت، پاسخگویی و پایبندی به تعهدات بین‌المللی در زمینه مبارزه با تروریسم است.

شورای عالی مقاومت ملی برای نجات افغانستان از سازمان ملل متحد، شورای حقوق بشر، سازمان همکاری اسلامی، کشورهای منطقه و جهان و تمامی نهادهای بین‌المللی مدافع حقوق بشر می‌خواهد که در برابر نقض مستمر حقوق بشر، سرکوب آزادی‌های اساسی، تبعیض سازمان‌یافته، نابودی نهادهای علمی و مدنی و تداوم سیاست‌های استبدادی گروه طالبان سکوت اختیار نکنند و با استفاده از تمامی سازوکارهای حقوقی، سیاسی و دیپلماتیک، این گروه را به پاسخگویی و رعایت حقوق اساسی مردم افغانستان وادار سازند.

شورای عالی مقاومت ملی بار دیگر تأکید می‌کند که افغانستان متعلق به همه شهروندان آن است و هیچ گروهی حق ندارد با زور، استبداد، انحصار، تبعیض و سرکوب، سرنوشت یک ملت را به گروگان بگیرد. آینده افغانستان تنها در سایه برتری قانون، احترام به کرامت انسانی، تأمین حقوق زنان، آزادی رسانه‌ها، استقلال دانشگاه‌ها، فعالیت آزاد احزاب سیاسی، مشارکت برابر همه اقوام و مذاهب، تأمین عدالت و تشکیل یک نظام مشروع، فراگیر و مبتنی بر اراده آزاد ملت تضمین خواهد شد.

میان خاطره و فراموشی (۲) یک نیمروز پر مخاطره در جنوب قندهار



محمد هدایت

ساعت طول کشید. اما هم‌چنان در دل آفتاب سوزان در صف ایستاده‌ایم و اجازه رفتن نداده است.

مرد تراکتور سوار بار دیگر با تعدادی از مردان ریش سفید محل در اندرون رستوران رفت و به مشورت پرداخت. پس از چند دقیقه‌ای با پلان جدید آمد. اعلام کرد که دو نفر از افراد جوان‌تر شما باید در نزد ما به عنوان گروگان بمانند تا ساعت پیدا شود و باقی افراد می‌توانند به سفر خود ادامه دهند. حاجی ریش سفیدی از میان جمع ما چهره‌اش گل انداخت و گفت بسیار طرح خوبی است. تا فردا دو نفر از جوانان بمانند و بعد از مدتی در کوپته به ما ملحق خواهند شد. در این هنگام مردی که گویا اهل چرس و دود و دم و البته از قیافه و تیپش پیدا بود که عیار نیز بود، به حاجی ریش سفید حمله‌ور شد و دیگران مانعش گردیدند. چند دشنام زکیک نثارش کرد و گفت هیچ‌کسی در اینجا نمی‌ماند و اگر بنا باشد کسی را به گروگان بگیرند، همه ما می‌مانیم. ما که از همه مسافران خردسال تر بودیم بی‌نهایت او را در دل تحسین کردیم و آفرین گفتیم. به هر صورت برخورد تند او و جراتش سبب شد که این طرح نیز ناکام بماند.

مرد صاحب ساعت بار دیگر با جمعی از ریش سفیدان و صاحب رستوران به مشوره پرداخت. وقتی برگشت یک طرح کاملاً جدید را اعلام کرد. او گفت من با ریش سفیدان محل مشوره کرده‌ام و آنها گفته‌اند که هزاره‌ها به خداوند و قرآن اعتقاد ندارند و لذا سوگند شان به قرآن بیهوده است. تنها چیزی که هزاره‌ها به آن باور عمیق دارند، تیغ ابوالفضل است. بنابراین شما را به تیغ ابوالفضل قسم می‌دهیم و می‌دانید که اگر به دروغ سوگند بخورید، تیغ ابوالفضل شما را از پای در خواهد آورد.

چاقویی را از جیبش بیرون آورد و در زمین فروبرد. بنا شد که به ترتیب از نو مراسم سوگند به تیغ ابوالفضل اجرا گردد. هیچ کسی از میان ما تردیدی به خود راه نداده و همه آماده بودند و قبول کردیم که به تیغ ابوالفضل هم سوگند می‌خوریم.

ناگهان پیرمردی از میان جمع اهالی محل چیزهایی به زبان پشتو گفت. مرد صاحب ساعت مردد شد و به فکر فرو رفت. همراهان ما گفته‌های او را این گونه ترجمه کردند که او به صاحب ساعت هشدار داده است که تیغ ابوالفضل یک خصوصیت هم دارد که اگر کسی به دروغ به آن سوگند یاد کند، او را نابود می‌کند ولی اگر بی‌گناه باشد و با اجبار سوگند داده شده باشد، فردی را که او را مجبور به سوگند کرده است، نابود می‌کند. در این هنگام مرد صاحب ساعت از تصمیمش انصراف داد و ما را به تیغ ابوالفضل قسم نداد.

نکرد و باید بر می‌گشتیم به رستوران تا قضیه روشن شود. وقتی به رستوران برگشتیم تعدادی از اهالی محل در آن‌جا گرد آمده بودند و منتظر ما بودند. خورشید درست در بالای سر مان چنان آتش می‌افروخت که گویی مامور عذاب ساکنان این منطقه و ما مسافران بی‌نوا مقرر شده است.

همه ما را در یک طرف در جلو رستوران به صف ایستاد کرد و بار دیگر تکرار کرد که ساعت را حتماً یکی از شماها گرفته است و باید برگرداند و هم‌چنان با جدیت تمام تهدیدهای خود را تکرار کرد. در طرف دیگر هم تعدادی از مردمان محل به تماشا ایستاده بودند. افراد محلی غالباً پیرمردان و کودکان خردسال بودند. همراهان می‌گفتند افراد جوان یا مهاجر شده‌اند و یا در سنگرهای مجاهدین مشغول جنگ با نیروهای دولتی هستند. مردان و کودکان آفتاب زده که گویا در عمر خود یک شکم نان سیر نخورده‌اند، با اندام‌های خشک و تفتیده و با لباس‌های مندرس و چرکین دور ما حلقه زده‌اند و به تدریج بر تعداد شان افزوده می‌شود.

مشاجره میان همراهان ما که بجز ما هفت نفر باقی اکثراً به زبان پشتو مسلط هستند در ابتدا بالا می‌گیرد و همه مسافران منکر دزدیدن ساعت هستند. احساس ما هم این است که از جمع ما بعید است که دست به چنین خطایی زده باشد. از جدیت مرد تراکتور سوار هم پیدا است که ساعتش گم شده است و گرنه در این گرمای طاقت‌فرسا، او هم حوصله ایجاد چنین دردسری را نداشت.

او به کمک صاحب رستوران یکی یکی و با دقت تمام ما را به اصطلاح تلاشی یا تفتیش کرد. اما ساعت یافت نشد. کمی نفس راحت کشیدیم که حداقل ما از همراهان خود مطمئن شدیم. اما قضیه ختم نشد. بار دیگر شروع به تفتیش بدنی کرد و به ترتیبی که در صف ایستادمان کرده بود، مورد بررسی بدنی شدیدتر از قبل قرار گرفتیم. اما باز هم چیزی نیافت. فکر کنم سه بار این کار تکرار شد ولی ساعت یافت نشد. مرد صاحب تراکتور چند دقیقه‌ای با صاحب رستوران بدور از چشم دیگران مشورت کرد و به صحنه بازگشت. گفت باید به ترتیب نوبت و یکی یکی در کارباز غسل کنید و قسم بخورید که ساعت را ندزیده‌اید.

مرد صاحب رستوران قرآن را که در پارچه نسبتاً چرکین پیچیده شده بود، آورد و روی دستش گرفت و دستور داده شد که هر کسی که از آب می‌آید دست روی قرآن بگذارد و قسم بخورد که ساعت را ندزیده است. تمام ۳۵ نفر این عمل را نیز انجام دادیم. کسی کوچک‌ترین تردیدی در این کار ننید و این نشانه محکمی برای ما بود که هیچ یک از همراهان ما ساعت را ندزیده است. نفس راحت کشیدیم و ساعت نزدیک به چهار بعد از ظهر شده بود. این ماجرا فکر کنم کلاً در حدود سه

اوایل ماه جوزای سال ۱۳۶۸ است. هوا گرم است و خورشید ناجوانمردانه زمین و زمینیان را زیر شلاق تابش سوزشناک خود گرفته است و دشت تفتیده قندهار در زیر گرمای خورشید بی‌تابی می‌کند. در نزدیکی مرز چمن و در منطقه‌ای به نام «اسپین بولدک» در جنوب قندهار در مخصصه‌ای گیر افتاده ایم که معمولاً در این بیابان‌ها بارها برای مسافران مناطق مرکزی و هزاره‌ها مشابه آن بارها پیش آمده است. حدود سی و پنج نفر سوار بر یک داتسن فرسوده که قصد ورد به کوپته و سپس قصد سفر به ایران را داریم. در آن سال‌ها این مسیر برای رفتن به ایران برای هزاره‌های مناطق مرکزی یک امر معمول بود.

ساعت نزدیک به یک و نیم بعد از ظهر است و در کلبه پردود و گلینی که به‌نام رستوران بنا شده است برای ادای نماز ظهر و غذا خوردن توقف کرده‌ایم. در کارباز خاک‌آلود که مردابی از آب پرخس و خاشاک ساخته است، به نوبت وضو می‌گیریم و به سمت اندرونی به اصطلاح رستوران می‌رویم که مبادا کسی از اهالی منطقه چگونگی وضو گرفتن و ادای نماز خواندن ما را با دست باز ببیند. چون احتمال آزار و اذیت شیعه به دلیل تفاوت مذهبی در این مناطق یک امر معمول بود. در حین وضو گرفتن مردی را از دور دیدیم که بر یک تراکتور کوچک سوار بود و پس از دقایقی رسید و در همین مکان توقف کرد و نزد صاحب رستوران رفت. شخصی نسبتاً جوان و تنها که بعدها وقتی تصاویری از ملادادالله را هر وقت می‌دیدم به یاد آن مرد می‌افتادم که در آن نیمروز در حدود ۳۵ نفر مسافر را به گروگان گرفته بود. شاید خودش بود و شاید هم فردی دیگر.

پس از ادای نماز و صرف غذا به طرف مرز حرکت کردیم و تلاش داشتیم که زودتر از مرز عبور کنیم و شب زودتر به کوپته برسیم. ما هفت نفر از شاگردان شهید موحدی هستیم که به قصد ادامه تحصیل راهی ایران شده ایم. آن زمان تنها راه ممکن گذر از مناطق جنگی قندهار و رفتن به کوپته پاکستان و از آن‌جا به ایران بود.

چند دقیقه راه رفته بودیم و از رستوران دور شده بودیم که بوق‌های ممتد تراکتور و دستور بازگشت به رستوران توجه ما را جلب کرد. مرد تراکتورسوار به پشتو گفت که من یک ساعت سیکو داشتم که در حین وضو گرفتن از دستم کشیده بودم و گذاشته بودم لب آب و اکنون گم شده است. هیچ کسی غیر از شماها بعد از من در آن جا نبوده است و حتماً یکی از شماها آن را دزدیده است و باید هر کس گرفته است با زبان خوش برگرداند. در غیر آن صورت هیچ یک از شما از این منطقه زنده نخواهید رفت.

به هر صورت استدلال و محاجه و حتی مشاجره برخی از همراهان با وی افافه



جایگاه نواندیشی فقهی در منظومه فکری آیت الله فیاض

سخنرانی دکتر محمدعلی جویا

در مراسم بزرگداشت از مقام علمی

حضرت آیت الله العظمی فیاض

محصول نواندیشی ایشان در مجموعه ای از

فتاویٰ خلاف مشهور ظهور و بروز پیدا کرده

است که البته بی تأثیر از واقعیت های اجتماعی

روز هم نیست. یعنی تنها محصول تأمل در متن

نیست، بلکه مطالعه متن در آیین تحولت زمانه

وی را به این نوع فتوا سوق داده است. نگاهی

به آنچه در کتاب «از فیوضات فیاض» نگاشته

استاد سرور دانش گرد آمده است شواهد کافی

برای این ادعا فراهم می کند.

بسمه تعالی

موضوع بحث «معنا و مفهوم نو اندیشی فقهی» و نسبت آیت الله العظمی فیاض با آن است. اینکه برخی از فقیهان از جمله آیت الله فیاض به نو اندیشی فقهی متصف می شوند به چه معناست؟ آیا اصولاً نو اندیشی در فقه امری پسندیده است یا خیر؟

اندیشمندان نو اندیشی فقهی را دست کم به سه معنا تفسیر کرده اند:

۱. نو اندیشی به معنای استخراج احکام فقهی مسائل نوپدید. امروزه کتابهایی در فقه شیعه با عنوان مسائل مستحدثه نگاشته می شود که به نحوی در این حوزه قرار می گیرد، در فقه اهل سنت نیز عنوان «فقه النوازل» به این معنا اشاره دارد. به هرحال، اگر فقه را دانش بیانگر احکام رفتار مکلفین بدانیم، ممکن است به مرور رفتارهایی به وجود آید که موضوعات جدید و نو محسوب شوند و نیاز است فقه به آن پاسخ دهد.

ادعا می شود که نو اندیشی فقهی به این معنا همزاد فقه است، چون هیچ برهه از تاریخ، حتی در اعصار گذشته، خالی از موضوعات نو و مستحدث نبوده و دانشوران فقه از همان آغاز تلاش ورزیده اند با استفاده از ابزارهایی که در اختیار داشتند یا آن را خلق کردند احکام این موضوعات را استخراج کنند. احتمالاً برای حل همین دست از موضوعات علمی چون ادبیات، منطق، اصول، رجال، درایه الحدیث، غریب الحدیث و دانش هایی که امروزه به عنوان دانش های مقدماتی برای فقه شناخته می شوند خلق گردید. در کنار آن پاره علوم تجربی مانند جغرافیا، ستاره شناسی، جانور شناسی، طب و امثال آن نیز در پاسخ به همین نیاز بسط و گسترش یافت تا در خدمت علم فقه باشند.

این نوع نو اندیشی با تمام تلاش های توان فرسایی که صورت گرفته است از دو نقطه ضعف رنج می برد: نخست اینکه قسمت عمده دانش فقه امروزه در قالب احکام ظاهری ظهور و بروز کرده است. احکامی که یا از ادله اجتهادی (ادله عقلی، اجماع و امارات) استنباط می شوند یا محصول به کار گیری اصول عملیه اند. هرچه باشند در موارد بسیار چیزی فراتر از گمان (ظن) به دست نمی آید و محصول آن حکم ظاهر است. احکام ظاهری به صورت طبیعی در پاره زیادی از موارد مصالح واقعیه را درک نمی کنند. این مشکل در اصول عملیه بارزتر است، چون محصول آن صرفاً رفع حیرت در مقام عمل است. به هرحال، مصالح واقعیه اگر از نوع مصالح فردی باشد احتمالاً اهمیت کمتری دارد، چون به هرحال سروکار مؤمن با ذات پاک

رحمان و رحیم است که ممکن است به طریقی جبران کند. امّا فوت مصالح واقعیه اجتماعی گاه به فاجعه می انجامد. به عنوان مثال اگر محاربه به عنوان یک حکم واقعی نباشد، اینکه هزاران انسان به عنوان محارب اعدام می شود قابل تدارک نیست. به همین ترتیب در احکام مربوط به زندگی خانوادگی، اقتصادی و سیاسی.

نقطه ضعف دوم این که محصول این نوع نو اندیشی فقه صرفاً فقه فردی است. به عبارت دیگر، برون داد این فقه تعیین تکلیف مکلف در برابر خداوند متعال است، از این نوع فقه احکام نظامات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و... استخراج نمی شود. در نتیجه این نوع فقه تعبیر شهید صدر تنها تکلیف انسان مؤمن در جامعه فاسقه را تعیین می کند و نمی تواند تمام جوان حیات ایمانی مؤمنان را پوشش دهد.

۲. نوع دوم از نو اندیشی فقهی، نو اندیشی در ابزارهای استنباط فقهی است. ابزارهای استنباط فقهی تا کنون همگی یک کارکرد بیشتر نداشته اند: فهم متن. یعنی ادبیات عرب برای کشف معنای متون به کار می رود، منطق برای تضمین صحت استدلال، اصول برای تعیین تکلیف ادله ای که باید در فقه به آن تمسک کرد، رجال برای کشف اتقان استناد متن به معصوم و در نهایت حدیث و تفسیر و... همگی صرفاً برای فهم متن به کار می روند. فهم متن البته لازم و ضروری است، ولی کافی نیست. نو اندیشی با این ابزارها حاصل نمی شود. آنچه برای نو اندیشی فقهی لازم است افزودن ابزارهایی است که علاوه بر فهم متن به «فهم مراد» کمک کند. فهم مراد لزوماً از طریق متن به دست نمی آید، بلکه قرائن، در آن نقش اساسی دارد. بیشتر ادله نقلی ما به گونه ای به دست ما رسیده است که خالی از قرائن اند، یعنی معلوم نیست در کدام شهر یا روستا، در چه وضعیتی، در پاسخ به چه مشکل اجتماعی، ناظر به وضعیت چه شخصی بیان شده اند. از این رو ما با عباراتی مواجه هستیم که تنها معانی لغوی آنها را می دانیم، اما از قرائن محفوف به آن غافلیم.

برای حل این مشکل مجموعه ای از دانش های نوین باید در علومی که در خدمت فقه است افزوده شود. دانشهایی چون زبان شناسی، تاریخ، فرهنگ شناسی، جامعه شناسی و... این دانشها به ما کمک می کنند که «مراد» شارع را بهتر بفهمیم، زیرا شارع این مطالب را در میان گروهی از انسانها و با توجه به وضعیت آن زمان بیان کرده اند که بدون اطلاع از آن وضعیت امکان رسیدن به مراد واقعی شارع امکان ندارد.

امروزه دست کم برخی از فقیهان فتاویٰ داده اند که بر گرفته از تأمل در این نوع دانشها است. به عنوان مثال گفته می شود که دیه بر عاقله جزء احکام مربوط به این زمان نیست، یا اصناف دیه (شتر، گاو، گوسفند، درهم، دینار و حله) امروزه جزء احکام شرعی به حساب نمی آید. در فقه شیعه، دست کم پس از انقلاب اسلامی ایران تعداد این دسته از احکام که بعضاً به قانون نیز تبدیل شده است بسیار زیاد است و آن را مصداق نو اندیشی فقهی می دانند و ادعا می شود که نو اندیشی صحیح دینی همین است زیرا با اصول و قواعد بنیادین فقه قابل انطباق است و فقه را از یک علم مقدس به علم دنیوی صرف فرو نمی کاهد.

۳. نوع سوم از نو اندیشی فقهی بر این باور است که حتی افزودن ابزارهای جدید هم فقه را متحول و پاسخگوی مسائل دنیای جدید نمی کند. نو اندیشی فقهی به معنای نو اندیشی در مبانی فقه است که شامل مبانی کلامی، تفسیری و مطالعه درجه دوم نسبت به خود فقه می شود، یعنی مطالعه فقه در بستر تاریخ.

بر اساس این دیدگاه نو اندیشی فقهی زمانی محقق می شود که به پاره پرسشها پاسخ داده شود: آیا همه گفتارهای معصوم (به شمول پیامبر) منبع فقه است؟ اصولاً وظیفه فقه دخالت در کدام حوزه ها است؟ نقش قرآن در فقه چیست؟ عقل چه اندازه می تواند در تولید دانش فقه مؤثر باشد؟ آیا محصولات فکری بشر را می توان به شارع مقدس نسبت داد؟ مقاصد شریعت کدام است و این مقاصد تا چه میزان در دانش فقه تحول آفرین است؟

نو اندیشان از این دست به لحاظ تعداد کم اند، امّا پرسشهایی که مطرح کرده اند عمیق و تأمل بر انگیز است.

امّا پرسش اصلی این است که آیت الله فیاض را به چه معنا می توان فقیهی نو اندیش دانست؟

تا آنجا که این قلم در آثار ایشان تورق کرده است، آیت الله فیاض را تنها به معنای اول می توان نو اندیش فقهی دانست. محصول نو اندیشی ایشان در مجموعه ای از فتاویٰ خلاف مشهور ظهور و بروز پیدا کرده است که البته بی تأثیر از واقعیت های اجتماعی روز هم نیست. یعنی تنها محصول تأمل در متن نیست، بلکه مطالعه متن در آیین تحولت زمانه وی را به این نوع فتوا سوق داده است. نگاهی به آنچه در کتاب «از فیوضات فیاض» نگاشته استاد سرور دانش گرد آمده است شواهد کافی برای این ادعا فراهم می کند.

سازمان همکاری‌های شانگهای و تاکید مجدد بر ایجاد دولت فراگیر در افغانستان

سران سازمان همکاری شانگهای در بیانیه پایانی اجلاس این گروه در سال جاری بر ایجاد حکومت فراگیر در افغانستان تاکید کردند. این درخواست در ادامه خواست مردم، احزاب و جریان‌های سیاسی افغانستان و جامعه جهانی می‌باشد؛ چراکه حکومت فراگیر یکی از محورهای بنیادی توافق دوحه است و نیز با ساختار اجتماعی و واقعیت‌های عینی افغانستان سازگاری دارد. اما طالبان با ادامه سیاست‌های انحصارگرایانه خود به این خواست مشروع داخلی و بین‌المللی اعتنایی نکرده و با نادیده گرفتن حقوق سیاسی دیگر اقوام و گروه‌ها، افغانستان را در منطقه و جهان منزوی کرده‌اند.



محمد سخی رضایی

تهدیدهای امنیت منطقه‌ای و بین‌المللی

براساس آخرین گزارش شورای امنیت سازمان ملل ۲۱ گروه تروریستی در افغانستان تحت حاکمیت طالبان فعالیت دارند. طالبان پس از به قدرت رسیدن در سال ۱۴۰۰ با این گروه‌های تروریستی بجز شاخه داعش خراسان ارتباط یا ائتلاف دارند. وابستگی طالبان به اکو سیستم تروریسم و نیز پیوندهای ایدئولوژیک با این گروه‌ها طالبان را ناگزیر به ادامه همکاری با گروه‌های تروریستی کرده است و در حال حاضر افغانستان به پناه گاه امنی برای آنها تبدیل شده است. این گروه‌ها در طرح‌ها و حملات به کشورهای همسایه و نیز حملات مرتبط با داعش خراسان در اروپا، فیلیپین و امریکا دخیل بوده‌اند.

ادامه کشت و قاچاق مواد مخدر

کشت و قاچاق مواد مخدر یک تهدید جدی برای ثبات منطقه و جهان به شمار می‌رود. طالبان مانند سایر رویکردهای دوگانه خود، در اوایل حاکمیت خود کشت و قاچاق مواد مخدر را ممنوع اعلام کردند ولی اظهارات تاجران مواد مخدر و نیز گزارش‌های سازمان ملل، شورای اتلانتیک و سازمان‌های اطلاعاتی منطقه‌ای و بین‌المللی نشان می‌دهد که کشت و قاچاق مواد مخدر در برخی نقاط افغانستان نسبت به زمان جمهوریت افزایش یافته است. براساس گزارش شورای اتلانتیک فرمان منع کشت و تولید مواد مخدر از سوی طالبان نه تنها باعث کاهش مواد مخدر نشده است، بلکه قیمت آن را نیز افزایش داده است. کشت و قاچاق مواد مخدر یکی از منابع مالی سرشار طالبان به شمار می‌رود و این گروه در مناطقی مانند هلمند و دیگر مناطق کشور از فی کیلو مواد خام مخدر ۷۰ الی ۱۰۰ هزار افغانی مالیات دریافت می‌کنند.

ضعف در کنترل مرزها

طالبان برخلاف ادعای کنترل سراسر افغانستان، پس از پنج سال هنوز کنترل چندانی بر مرزهای کشور ندارند. این امر پیامدهای امنیتی جدی برای منطقه داشته است و جدی‌ترین پیامد آن گسترش خطرناک و گسترده سلاح‌ها است. بسیاری از سلاح‌های باقی مانده از نیروهای ناتو و امریکا اکنون در بازار سیاه دست به دست می‌شوند و به دست گروه‌های شبه نظامی و تروریستی می‌رسند.

وجود این تسلیحات در بازارهای سیاه نماد ضعف و عدم کنترل مرزها توسط طالبان هستند؛ زیرا طالبان یا نتوانسته‌اند و یا نتوانسته‌اند این انبارهای تسلیحات را ایمن بسازند.

افزایش پناهجویان

پس از به قدرت رسیدن دوباره طالبان بیش از ۴٫۶ میلیون نفر از کشور مهاجرت نمودند و بیشتر آنها به ایران، پاکستان و ترکیه مهاجر شده‌اند. از سوی دیگر، بیشتر آنها به صورت غیر قانونی به کشورهای همسایه رفته‌اند. این روند به دلایل نا امنی فیزیکی و روانی، عدم پایداری طالبان به فرمان عفو عمومی و ادامه قتل و شکنجه نظامیان و کارمندان و کارکنان دولت پیشین، گسترش نا امنی و ادامه بحران اقتصادی همچنان ادامه دارد. این مهاجرین فشارهای قابل توجهی را بر کشورهای همسایه تحمیل کرده است.

در بین این مهاجران حامیان طالبان نیز از طریق پناه گرفتن در میان موج

مهاجران عادی، استفاده از مدارک هویتی مبهم یا پنهان کرن پیشینه خود در تخلیه‌های اضطراری سال ۲۰۲۱ وارد کشورهای همسایه و کشورهای غربی شده‌اند.

حامیان طالبان که پس از سال ۱۴۰۰ و با استفاده از موج مهاجرت به شکل قانونی و یا غیر قانونی به کشورهای همسایه، کشورهای منطقه و کشورهای غربی مهاجرت کرده‌اند، یک تهدید امنیتی راهبردی برای تمام این کشورها به شمار می‌روند.

نادیده گرفتن حقوق بشر و مشارکت سیاسی و اجتماعی

افغانستان در حال حاضر در یکی از تاریک‌ترین فصل‌های تاریخ معاصر خود به سر می‌برد. با تسلط دوباره طالبان بر افغانستان نظام سیاسی، اقتصادی، عدلی و قضایی، آموزشی و صحتی آن فروپاشیده است و زمینه نقض نظام مند حقوق بشر را در کشور فراهم ساخته است.

طبق سیاست رسمی طالبان فعالیت سیاسی احزاب در کشور به صورت کامل ممنوع می‌باشد، زیرا احزاب، نه اساس شرعی دارد، نه منفعتی و مردم نیز آن را نمی‌خواهند. همچنین، جامعه مدنی که در دیگر کشورها میانجی بین دولت و مردم هستند نیز در نظام طالبان جایی ندارد. نظام طالبان مخالف سرسخت دموکراسی، انتخابات، حقوق بشر و زن‌ها و اقلیت‌های مذهبی و قومی، لسانی و فرهنگی است و برای آنها هیچ نقشی در عرصه عمومی قائل نیست. در نتیجه طالبان نمی‌تواند از مردم افغانستان نمایندگی کند و خود را به عنوان نماینده آنها به جامعه جهانی معرفی کند.

عدم تعامل بین‌المللی

نهادهای فراگیر به عنوان بخشی از فرآیند تشکیل دولتی تلقی می‌شوند که قادر به تعامل سازنده با سایر کشورها و انجام تعهدات بین‌المللی باشد. ساسیت‌های سخت گیرانه و حذف گروه‌های قومی، مذهبی، زبانی و جنسیتی سبب شده است تا طالبان حقوق بشر و حقوق زنان را به شکل سیستماتیک نقض نماید. عدم مشارکت همه اقوام و مذاهب در قدرت و در نتیجه نبود عدالت اجتماعی و موازنه اقوام و مذاهب در نظام فعلی در نبود حکومت همه شمول از جمله موانع اساسی فراروی تعامل طالبان با جامعه جهانی به شمار می‌روند.

نتیجه‌گیری

سران سازمان همکاری شانگهای در بیانیه پایانی اجلاس این گروه در سال جاری بر ایجاد حکومت فراگیر در افغانستان تاکید کردند. این درخواست در ادامه خواست مردم، احزاب و جریان‌های سیاسی افغانستان و جامعه جهانی می‌باشد؛ چرا که حکومت فراگیر یکی از محورهای بنیادی توافق دوحه است و نیز با ساختار اجتماعی و واقعیت‌های عینی افغانستان سازگاری دارد. اما طالبان با ادامه سیاست‌های انحصارگرایانه خود به این خواست مشروع داخلی و بین‌المللی اعتنایی نکرده و با نادیده گرفتن حقوق سیاسی دیگر اقوام و گروه‌ها، افغانستان را در منطقه و جهان منزوی کرده‌اند. این فرایند منجر به افزایش مناقشات، تهدیدهای منطقه‌ای و بین‌المللی، کشت و قاچاق مواد مخدر، ضعف در کنترل مرزها، افزایش مهاجرت شهروندان، نقش گسترده حقوق بشر و عدم مشارکت سیاسی و اجتماعی و عدم تعامل بین‌المللی با افغانستان شده است.

در بیانیه پایانی نشست سازمان همکاری شانگهای که در تاریخ ۲ مرداد ۱۴۰۵ (۲۴ ژوئیه ۲۰۲۶) در شهر چولپون آتا برگزار شد، بار دیگر از طالبان خواسته شده است تا یک حکومت فراگیر در افغانستان تشکیل بدهند زیرا مشارکت تمام اقوام و گروه‌های سیاسی تنها راه دست یابی به صلح و ثبات پایدار در کشور است.

پرسش اساسی این است که حکومت فراگیر چگونه منجر به تامین صلح و ثبات پایدار در افغانستان می‌شود و عدم ایجاد حکومت فراگیر در افغانستان چه پیامدهایی برای افغانستان، منطقه و جهان داشته است؟

در این مقاله، برای پاسخ دادن به پرسش‌های یاد شده، به بررسی چالش‌های ساختاری که اداره طالبان در حال حاضر به دلیل انحصار گرایی و عدم تن دادن به حکومت فراگیر در سطح داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی با آنها رو به رو است پرداخته شده است.

افزایش روز افزون مناقشه

افغانستان از نظر قومی جامعه‌ای موزاییکی است که از اقوام مختلف پشتون، هزاره، تاجیک و ازبک تشکیل شده است و از نظر مذهبی نیز اکثریت مردم آن پیرو مذهبی سنی حنفی و شیعه اثنی عشری می‌باشند. با در نظر داشت اینکه تقریباً در کل تاریخ افغانستان حکومت انحصاری بر افغانستان حاکمیت داشته است، این امر منجر به ایجاد جامعه‌ای انحصارگرا در ابعاد مختلف در کشور شده است. سرکوب و حذف سیاسی راهبرد کلان حکومت‌های انحصاری در طول تاریخ کشور بوده است. بر اساس این راهبرد در جامعه افغانستان بجز یک قوم، حزب و یا گروه خاص، سایر اقوام همیشه از دسترسی به قدرت، منابع نهادی و طبیعی و سایر مزایا محروم بوده‌اند و احساس طردشدگی می‌کنند. حکومت طالبان از جمله انحصارگرایان حکومت‌ها در طول تاریخ افغانستان به شمار می‌رود. در حال حاضر گروه‌های قومی، زبانی، مذهبی، زنان و اقلیت‌ها در این حکومت تقریباً هیچ سهمی ندارند. چنین فرایندی زمینه ساز تداوم خشونت‌های قومی، مذهبی، زبانی و جنسیتی و تبعیض ساختاری در افغانستان شده است. سیاست‌های حذف گرایانه طالبان سبب شده است که مردم افغانستان از یک راه حل سیاسی برای بحران افغانستان نا امید شوند. تشدید درگیری‌های مسلحانه و شکل گرفتن گروه‌های سیاسی و نظامی جدید، و عدم مشروعیت داخلی و بین‌المللی برخی از پیامدهای سیاست‌های حذف گرایانه طالبان به شمار می‌رود.

از سوی دیگر حکومت همه شمول با ایجاد سازوکارهای مشارکت گسترده اقوام، گروه‌های مذهبی، فرهنگی و زنان زمینه مشارکت گسترده در روندهای تصمیم گیری‌های کلان کشور را فراهم می‌سازد که برای ثبات اجتماعی و سیاسی و کاهش احساس طردشدگی، از اهمیت راهبردی برخوردارند. مشارکت معنا دار اقوام، گروه‌های مذهبی، زنان و اقلیت‌ها در قدرت سبب تقویت وحدت ملی و نیز ایجاد جامعه‌ای کثرت گرا و بردبار می‌شود. در چنین جامعه‌ای سطح رضایت شهروندان از دولت افزایش می‌یابد و به آن مشروعیت داخلی و بین‌المللی می‌بخشد. بین رضایت شهروندان از حکومت و کاهش مناقشه رابطه مستقیم و معناداری وجود دارد. به هر میزان که میزان رضایت مردم از حکومت بیشتر باشد میزان مناقشه در آن جامعه کاهش پیدا می‌کند.



جستجوی ریشه‌های سیاسی و تئوریک بحران افغانستان

پرسش اصلی این است که چرا فدرالیسم در افغانستان مطرح می‌شود و چه ضرورت‌هایی این بحث را توجیه می‌کند؟ در پاسخ باید گفت: فدرالیسم نه به عنوان راه حل مطلق، بلکه به مثابه چارچوبی نهادی برای مدیریت تنوع و توزیع قدرت، می‌تواند به کاهش تعارضات ساختاری در افغانستان کمک کند. فدرالیسم به طور کلاسیک به عنوان نظامی تعریف می‌شود که در آن قدرت سیاسی میان دولت مرکزی و واحدهای تشکیل دهنده (ایالت‌ها، ولایات یا مناطق) به صورت قانون اساسی تقسیم می‌شود.



سرور دانش

در کشور ما مشکلات و چالش‌های فراوانی در ابعاد و سطوح مختلف وجود داشته و دارد که موجب عقب‌ماندگی کشور، فقر مزمن، منازعات دوام‌دار و گسست‌های سیاسی و اجتماعی شده است. در میان این مشکلات به باور من دو موضوع که بیشتر ریشه‌های تئوریک سیاسی و فکری دارند، در خلق چالش‌ها نقش محوری داشته‌اند. این دو چالش و راه‌حل آن را به اختصار مورد بحث قرار می‌دهیم.

هدف من از طرح موضوع با این شیوه این است که توجه خوانندگان عزیز مخصوصا سیاست‌ورزان، روشنفکران و فرهنگیان نسل جوان را به این نکته کلیدی جلب کنم که: بسیاری از مشکلات کشور، خلق الساعه و یا تنها محصول این شخص یا آن شخص، این جریان یا آن جریان خاص نیست، بلکه ریشه طولانی در تاریخ سیاسی کشور دارد. امروز بر فرض این که نظام امارت طالبان هم نباشد، اما اگر به این ریشه‌ها توجه نشود و راه‌حل اساسی و بنیادی جستجو نگردد، بازهم چرخه همیشگی خشونت و منازعه و فروپاشی به شکل دیگری ادامه خواهد یافت. از این رو ما باید با عبرت از گذشته، برای آینده هم از نگاه کوتاه‌مدت و مهم‌تر از آن با دید درازمدت بیندیشیم.

مشکل اول: تمرکز و انحصار قدرت

افغانستان در دوره‌های پیش از امیر عبدالرحمان خان به صورت غیرمتمرکز با مناطق خودمختار و یا شبه فدرالی اداره می‌شده است.

پوهاند غلام جیلانی عارض استاد پوهنتون کابل در کتاب خود که به طور خلاصه به موضوع سرحدات و تقسیمات اداری افغانستان پرداخته و نکات مهمی را یادآور شده است، در باره نظام اداری افغانستان در دوره احمدشاه ابدالی چنین نوشته است:

«احمدشاه درانی امپراطوری وسیعی را به وجود آورد که سرحدات شمال آن دریای آمو، سرحدات جنوبی به سواحل بحیره عرب و خلیج عمان، از طرف غرب به کرمان و در سمت شرق الی سرهند و سلسله کوههای تبت وسعت داشت. این سرزمین پهناور با تدبیر عالی هیأت حاکمه دولت، تقریبا به مفهوم "فدرالی" اداره میشد زیرا والیه‌های هر ولایت اختیارات کامل در اجرائات داخلی ولایت داشتند، تنها مسایل بزرگ سیاسی و اداری را از مرکز مصلحت و مشوره می‌گرفتند. (غلام جیلانی عارض، ۱۳۸۲، ص ۱۲)

در زمان احمدشاه ابدالی، افغانستان به هشت ولایت تقسیم شده بود: قندهار، هرات، کابل، مزار شریف، خراسان، بدخشان، پنجاب و کشمیر. همچنین ۱۵ حکومت اعلی داشت و جمعا به ۲۳ واحد اداری می رسید و در رأس هر یک از آنها از اقوام و قبایل و مذاهب مختلف، افراد لایقی گماشته شده بودند، به عنوان مثال: در ولایت هرات، درویشعلی خان هزاره، در ولایت مشهد، شاهرخ افشار، در ولایت کشمیر، خواجه عبدالله خان خواجه زاده، در پتیاله، امیر سنگ سیک، در ولایت بلوچستان، نصیرخان بلوچ، در پنجاب، زین خان مومند، در ولایت سند، نورمحمد ملقب به شهنازخان سندی، در دیره اسماعیل خان، موسی خان، در ولایت ملتان، شجاع خان ملتانی... (میر غلام محمد غبار، ۱۳۶۸، ص ۳۵۹).

اما از زمان امیر عبدالرحمن نظام اداری کاملا متمرکز شکل گرفت. بیهوده نیست که جمعی از خوانین هزاره‌جات در جواب مامورین عبدالرحمن نوشته

بودند که در کنار چهار دولت دیگر، چرا از هزارهجات هم به عنوان دولت پنجم یاد نکردید؟ این بدان خاطر بود که هزارهجات تا آن زمان کاملا به شکل خودمختار میزیسته است. امیر عبدالرحمن در تاج التواریخ ضمن نقل مضمون این نامه میگوید: در مدت سهصد سال هیچ یک از سلاطین، قدرت نداشتند هزاره‌ها را کاملا آرام نمایند. (عبدالرحمان خان، ۱۹۰۴، ص ۲۳۲)

در این دوره نظام اداری و سیاسی کشور از حالت نامتمرکز کاملا خارج شد و شکل کاملا متمرکز استبدادی به خود گرفت و امیر حاکمیت شخصی خود را به زور سرنیزه از پایتخت تا اقصی نقاط قریهجات بسط داد و تمام مخالفان خود از همه اقوام را با قساوت تمام سرکوب کرد، به گونه‌ای که خود او در تاجالتواریخ در مورد یکی از جنگهای شمال میگوید:

«کسانی را که اسیر می‌شدند، من به دهن توپ می‌گذاشتم. در مدت سه ساله اغتشاش، تعداد کسانی که به این قسم من کشتهام تقریبا پنج هزار نفر میشدند و تعداد کسانی که از دست لشکر من کشته شدند ده هزار نفر بودند.» (پیشین، ص ۱۹)

همچنین از یک جنگ دیگر خود در بدخشان چنین حکایت میکند: «... این جنگ ۹ ساعت امتداد داشت. از طرف دشمن سههزار نفر در میدان جنگ کشته شد و از طرف ما تخمینا صد نفر کشته و چند نفر زخمی شدند. ششصد اسیر و پنج هزار اسب از دشمن به دست ما افتاد. من حکم دادم "مناری" از سرهای مقتولین دشمن ساختند تا بقیه دشمن خائف شوند...» (پیشین، ص ۲۳)

بدین ترتیب اصطلاح "کلهمنارسازی" در ادبیات سیاسی و تاریخی افغانستان، میراث بجا مانده از امیرعبدالرحمن است که برای ایجاد نظام متمرکز از آن استفاده شد، اما در اثر این سیاست، پیکر نحیف مردم افغانستان در زیر سم ستوران و تاختوتاز لشکریان بی رحم او خُرد و خمیر شد. مؤرخین گفته‌اند که او ۱۷ بار لشکرکشی کرد که ۹ بار آن در مناطق پشتوننشین و برای سرکوب مخالفانش و ۶ بار هم در مناطق اقوام غیرپشتون بود مثل: میمنه در سال های ۱۸۸۲ و ۱۸۸۴ و شیغان و روشان در ۱۸۸۲ و بدخشان در ۱۸۸۹ و نورستان در ۱۸۹۶ و هزاره جات در ۱۸۸۹ میلادی که به تعبیر خودش در تاجالتواریخ:

«جنگ با طایفه هزاره چهارمین جنگ داخلی میباشد که در زمان حکمرانی من اتفاق افتاده است. اعتقاد این است که این جنگ بالنسبه به جنگهای دیگر بیشتر باعث ازدیاد شوکت و قوت و قدرت و امنیت و سلامت سلطنت من گردیده است.» (پیشین، ص ۲۲۹)

به خاطر اهمیت این جنگ و اهمیت شکست هزاره‌ها است که عبدالرحمن آن را «فتح نمایان» میخواند و به جنرال امیرمحمد خان فرمانده لشکر کابل در جنگ هزارهجات بعد از بازگشتش به کابل، رتبه "جنرالی اول" اعطا میکند و حکومت شهر کابل و ریاست عمارات سلطنتی و ادارات شخصی خود را به او میسپارد و میگوید: «این بزرگ‌ترین امتیازی است که در افغانستان به صاحب منصب نظامی داده شود حتی از منصب سپهسالاری خارج از کابل هم بزرگتر است و این جنرال شجاع به جهت فتح نمایانی که کرده بود، استحقاق این امتیاز را داشت.»

جالب است که با آن همه قساوت و خصومتی که امیرعبدالرحمن در سرکوب هزاره‌ها از خود نشان داد، باز هم برخی از هزاره‌های ساده لوح، بعد از شکست انتظار داشتند که مورد توجه امیر قرار بگیرند و از طرف او برای مأموریتی موظف

شوند. امیر عبدالرحمن در این رابطه میگوید: «بعضی از هزاره‌ها استدعا نمودند آنها را مجددا به ولایت شان مأمور نمایم، ولی خیال میکنم این شعر مناسب حال من و هزاره‌ها میباشد که گفته‌اند: تا تو را دم مرا پسر یاد است- دوستی من و تو برباد است.» (پیشین، ص ۲۳۶)

در دوره های بعد از عبدالرحمان خان، گشودگی‌های اندکی در نظام پدید آمد، اما ماهیت متمرکز و انحصاری آن همچنان ادامه یافت و حتی در بهترین دوره‌ها مانند دوره امیر امان‌الله خان، دوره ظاهر شاه و دوره جمهوریت اخیر که دارای قانون اساسی و به طور نسبی برخورداری از آزادی‌های عمومی بوده‌اند، نیز حالت انحصاری و متمرکز بودن حفظ شد.

در طول این دوره‌ها نظام سیاسی نه تنها از نگاه اداری به صورت متمرکز اداره می‌شد، بلکه از نگاه سیاسی، استبداد سیاسی و انحصار قومی، زبانی و مذهبی، بر شدت و وخامت تمرکز اداری می‌افزود، در حالی که افغانستان به اعتراف همگان نمونه بارزی از جامعه‌ای چندپاره و متکثر است؛ جامعه‌ای که در آن شکاف‌های قومی، زبانی، مذهبی و منطقه‌ای با سیاست درهم تنیده شده‌اند. پشتون‌ها، تاجیک‌ها، هزاره‌ها، اوزبیک‌ها و دیگر گروه‌ها، هر یک دارای هویت‌های تاریخی و جغرافیایی متمایز هستند. افزون بر این، ناهمگونی جغرافیایی و ضعف ارتباطات زیرساختی، پیوند میان مرکز و پیرامون را همواره شکننده ساخته است.

تجربه تاریخی افغانستان نشان می‌دهد که تمرکزگرایی پیامدهای منفی متعددی به همراه داشته است. دولت مرکزی اغلب فاقد توانایی اعمال مؤثر حاکمیت در سراسر کشور بوده و در عین حال، منابع و تصمیم‌گیری‌ها را در مرکز متمرکز کرده است. این وضعیت به بروز احساس حاشیه‌نشینی سیاسی و اقتصادی در مناطق مختلف انجامیده است.

تمرکزگرایی همچنین موجب تضعیف نهادهای محلی و حذف ظرفیت‌های بومی از فرآیند حکمرانی شده است. نتیجه چنین وضعیتی، کاهش مشروعیت دولت و افزایش گرایش به ساختارهای غیررسمی قدرت، از جمله شبکه‌های قومی و محلی، بوده است.

در حالی که نظریه‌پردازانی چون آرنست لیجفارت بر این باورند که در جوامع چندپاره، دموکراسی و ثبات سیاسی نیازمند سازوکارهای نهادی خاصی است که امکان مشارکت و احساس تعلق همه گروه‌ها را فراهم کند. در غیاب چنین سازوکارهایی، تمرکز قدرت می‌تواند به سلطه یک گروه بر دیگران و در نهایت به تعارض خشونت‌آمیز بینجامد.

راه حل: غیرمتمرکز سازی

منظور از غیرمتمرکز سازی، مفهوم مشکک آن است که دارای درجات و مراحل متنوع است و یک طیف وسیعی از نظام‌ها را شامل می‌شود به شمول: ۱) غیرمتمرکز اداری که صرف به معنای تفویض صلاحیت از مرکز به ادارات محلی است، بدون این که اداره محلی از استقلال نسبی برخوردار باشد و یا حق قانون‌گذاری و پالیسی‌سازی در سطح کلان را داشته باشد.

۲) خودمختاری برای برخی از مناطقی که دارای شرایط ویژه و متفاوت هستند، با حفظ یک‌پارچگی و بسیط بودن نظام و حتی متمرکز بودن آن نسبت به سایر مناطق.

« ادامه از صفحه قبل

۳) نظام فدرال با استقلال نسبی ایالات در همه سطوح سیاسی و قانون‌گذاری با داشتن قانون اساسی ایالتی و با حفظ وحدت کشور با داشتن حکومت مرکزی.

باید توجه داشته باشیم که هدف اصلی از غیرمتمرکز سازی، توزیع قدرت در سطوح افقی و عمودی و به رسمیت شناختن و مدیریت تنوع است و چنین هدفی با سیستم خودمختاری و به صورت بهتر تنها با نظام فدرال تحقق می‌یابد.

پرسش اصلی این است که چرا فدرالیسم در افغانستان مطرح می‌شود و چه ضرورت‌هایی این بحث را توجیه می‌کند؟ در پاسخ باید گفت: فدرالیسم نه به‌عنوان راه‌حل مطلق، بلکه به‌مثابه چارچوبی نهادی برای مدیریت تنوع و توزیع قدرت، می‌تواند به کاهش تعارضات ساختاری در افغانستان کمک کند. فدرالیسم به‌طور کلاسیک به‌عنوان نظامی تعریف می‌شود که در آن قدرت سیاسی میان دولت مرکزی و واحدهای تشکیل‌دهنده (ایالت‌ها، ولایات یا مناطق) به‌صورت قانون اساسی تقسیم می‌شود.

در نظریه‌های معاصر، فدرالیسم عمدتاً با اهداف زیر توجیه می‌شود:

- مدیریت تنوع قومی، زبانی و فرهنگی؛
- جلوگیری از تمرکز بیش از حد قدرت سیاسی؛
- افزایش مشارکت سیاسی و پاسخ‌گویی حکومت؛
- تقویت ثبات سیاسی در جوامع چندپاره و چند قومی و چند فرهنگی.

از این منظر، فدرالیسم بیش از آن‌که صرفاً ساختار اداری باشد، نوعی قرارداد سیاسی – حقوقی برای همزیستی گروه‌های متکثر در چارچوب یک دولت واحد است. در چنین بستری، فدرالیسم به‌عنوان پاسخی نهادی به بحران دولت – ملت در افغانستان مطرح می‌شود. فدرالیسم می‌تواند با توزیع قدرت سیاسی و اداری، زمینه مشارکت معنادارتر گروه‌های مختلف را فراهم آورد و احساس مالکیت آنان نسبت به نظام سیاسی را تقویت کند.

فدرالیسم همچنین امکان می‌دهد که سیاست‌گذاری‌ها متناسب با شرایط محلی طراحی و اجرا شوند و بدین‌وسيله کارآمدی حکمرانی افزایش یابد. مهم‌تر از همه، فدرالیسم می‌تواند وحدت ملی را نه بر پایه همسان‌سازی اجباری، بلکه بر اساس پذیرش تنوع و کثرت بازتعریف کند.

با توجه به آنچه گفته شد طرح فدرالیسم در افغانستان ریشه در واقعیت‌های اجتماعی، تاریخی و سیاسی این کشور دارد. فدرالیسم نه نسخه‌ای جادویی، بلکه گزینه‌ای نهادی برای مدیریت تنوع، توزیع قدرت و بازسازی مشروعیت دولت است. موفقیت چنین الگویی مستلزم اجماع ملی، طراحی حقوقی دقیق، تقویت نهادهای محلی و تعهد به اصول دموکراتیک است. مشکلات ناشی از حاکمیت نظام متمرکز در افغانستان و بررسی راه‌های بدیل آن را در کتاب «چرایی فدرالیسم در افغانستان به تفصیل بحث کرده‌ام. علاقه‌مندان می‌توانند به آنجا مراجعه کنند.

مشکل دوم: افراطیت ایدئولوژیک

اگر بگوییم که اغلب جنگ‌های خونین، ویرانی‌ها و فروپاشی‌های سیاسی و شکاف‌ها و گسست‌های اجتماعی در افغانستان محصول افراطیت ایدئولوژیک بوده است، سخنی به گزاف نگفته‌ایم. بدون شک عوامل دیگری هم دخیل بوده است. اما آسیب‌های ناشی از تندروی‌های ایدئولوژیک بسیار ویرانگر بوده است. منظور از این افراطیت هر دو نوع افراطیت چپ و راست است:

در طول این یکصد سال، کشور در سایه استبداد و افراطیت چپ و راست، آنچنان خُرد و خمیر شده که رمقی از حیات و نشانه‌ای از یک زندگی انسانی باعزت برای مردم باقی نمانده است. در این سال‌های سیاه هر دو جریان افراطی چپ و راست یعنی سکولار دواآتشه، سوسیالیست لیننیست و مسلمان افراطی مدعی جهاد، همه چیز را کاملاً سیاه یا کاملاً سفید پنداشته و با ایستادن روی خط صفر یا خط صد، با رویکرد یا «همه چیز» و یا «هیچ چیز» به جنگ و ویرانی پرداختند. اما چنین منطقی نه تنها جواب نداده و به نفع خود گروه تمام نشده، بلکه موجب سقوط آنان و فروپاشی نظام سیاسی و اقتصادی کشور و تداوم دور و تسلسل منازعه و تکرار چرخه خشونت شده است.

- افراطیت سکولارها و تعارض و مواجهه افراطی با دین و سنت‌های مذهبی مردم، به نام تجدد، ترقی‌خواهی و اصلاحات یا انقلاب سوسیالیستی.
- افراطیت ناشی از تججر و تعصب دینی در مقابل آزادی‌های مدنی و حقوق اساسی شهروندان به بهانه تطبیق شریعت و حمایت از دین.

تقابل این دو نوع افراطیت، باعث شده که حد اقل در یک قرن اخیر، آرامش از مردم افغانستان سلب شود. به عنوان مثال و شاهد روشن از چند مقطع مهم تاریخی به اختصار نام می‌بریم:

۱) در حدود یک‌صد سال پیش امان‌الله خان به اصلاحاتی دست یازید که از سویی برای کشور سودمند بود، اما از سوی دیگر این اصلاحات با تندروی‌ها و تقلیدهای کورکورانه از غرب و در تضاد با سنت‌های مردم انجام شد که در نتیجه قیام‌ها و شورش‌های ویرانگری پدید آمد و امان‌الله خان مجبور به فرار شد و اولین نظام مبتنی بر قانون اساسی و مدعی آزادی و ترقی خواهی شکست خورد.

۲) در ۲۷ اپریل ۱۹۷۸ (۷ ثور ۱۳۵۷ش) با کودتای حزب خلق به رهبری نورمحمد تره‌کی، کشور آن‌چنان در جنگ و تاریکی فرو رفت که آثار تلخ آن تا کنون باقی است. حاکمیت ۱۴ ساله حزب خلق و پرچم با باورهای کمونیستی و سوسیالیستی و تحت تأثیر و حمایت مستقیم شوروی سابق، کشور به انزوا و ویرانگی بیشتر کشاند و میلیون‌ها تن کشته و معلول و آواره شدند.

۳) مجاهدین از سال ۱۹۹۲ تا پایان سپتامبر ۱۹۹۶ (از ۸ ثور ۱۳۷۱ تا میزان ۱۳۷۵) و طالبان از ۱۹۹۶ تا اوایل خزان ۲۰۰۱ (از ۵ میزان ۱۳۷۵ تا ۲۱ عقرب ۱۳۸۰) قدرت را در کابل به دست گرفتند. اما متأسفانه در مجموع این هشت سال حکومت مجاهدین و طالبان، در کشور جز جنگ، خونریزی و ویرانی چیز دیگری وجود نداشت.

۴) بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر و انفجار مرکز تجارت جهانی توسط القاعده، در تاریخ ۷ اکتبر ۲۰۰۱ مطابق با ۱۵ میزان ۱۳۸۰ش با تهاجم نظامی قوای ائتلاف، به رهبری آمریکا، بر مراکز طالبان در افغانستان، در تاریخ ۱۲ نوامبر ۲۰۰۱ مطابق با ۲۱ عقرب ۱۳۸۰ طالبان از کابل رانده شدند و سرانجام بعد از امضای «توافقنامه بن» قانون اساسی ۱۳۸۲ به تصویب رسیده و نظام جمهوری اسلامی حاکم شد. اما با ظهور مجدد گروه افراطی طالبان، سرانجام بعد از تقریباً ۲۰ سال تکرار چرخه جنگ و انفجار و انتحار، آمریکا بعد از توافقنامه ننگین دوحه، از کشور خارج شده و نظام امارت یکبار دیگر بر سرنوشت مردم افغانستان حاکم گردید؛ نظامی که در طول این پنج سال زنان یعنی نیمی از نفوس کشور را از عرصه زندگی حذف کرده و حتی آنان را از بنیادی‌ترین و اسلامی‌ترین حق‌شان یعنی آموزش محروم ساخته‌اند و با اعمال ستم و انحصار شدید قدرت، بار دیگر افغانستان را به دوره‌های سیاه استبداد و خشونت بازگردانده‌اند.

به طور کلی در طول این یکصد سال، کشور در سایه استبداد و افراطیت چپ و راست، آنچنان خُرد و خمیر شده که رمقی از حیات و نشانه‌ای از یک زندگی انسانی باعزت برای مردم باقی نمانده است. در این سال‌های سیاه هر دو جریان افراطی چپ و راست یعنی سکولار دواآتشه، سوسیالیست لیننیست و مسلمان افراطی مدعی جهاد، همه چیز را کاملاً سیاه یا کاملاً سفید پنداشته و با ایستادن روی خط صفر یا خط صد، با رویکرد یا "همه چیز" و یا "هیچ چیز" به جنگ و ویرانی پرداختند. اما چنین منطقی نه تنها جواب نداده و به نفع خود گروه تمام نشده، بلکه موجب سقوط آنان و فروپاشی نظام سیاسی و اقتصادی کشور و تداوم دور و تسلسل منازعه و تکرار چرخه خشونت شده است.



راه حل: نظام سیاسی بر اساس منطق مشکک و مورد وفاق همه مردم

همانطور که در مباحث دیگر مطرح کرده‌ایم، اغلب مفاهیم سیاسی و دینی، از نگاه فلسفی «مفاهیم مُشْکَک» هستند. شما می‌دانید که مفاهیم «متواطی» و «مُشْکک» دو اصطلاح در منطق و فلسفه هستند که نحوه صدق یک مفهوم کلی را بر مصادیق مختلف بررسی می‌کنند که دو حالت دارد:

الف- مفهوم متواطی (همسان / برابر) توافق / تساوی): مفهومی است که صدق آن بر روی تمامی مصادیقش کاملاً یکسان و برابر است و هیچ تفاوتی از نظر شدت و ضعف یا تقدم و تاخر در مصادیق آن وجود ندارد. برای مثال، مفهوم "انسان" بر همه انسان‌ها به یک میزان صدق می‌کند.

ب- مفهوم مشکک (تفاوت‌دار/ دارای شدت و ضعف): مفهومی است که صدق آن بر روی مصادیق مختلف، یکسان نبوده و دارای مراتب شدت و ضعف، اولویت یا تقدم است. مانند مفهوم "نور" که صدق آن بر نور شدید خورشید و نور ضعیف یک شمع یکسان نیست؛ یا مفهوم "وجود" که در فلسفه اسلامی (مخصوصاً حکمت متعالیه) دارای درجات و مراتب مختلف است.

در فلسفه، ماهیت به خودی خود یک امر متواطی در نظر گرفته می‌شود (مثلاً ماهیت انسان در همه افراد یکسان است)، در حالی که هستی و وجود یک حقیقت مشکک است.

در قالب این بحث فلسفی، من بر این باورم که بسیاری از مفاهیم مربوط به مقوله‌های دینی و سیاسی و اجتماعی مانند: حکومت اسلامی، حکومت سکولار، دموکراسی، سوسیالیسم، فدرالیسم و مانند آن مفاهیم مشکک و دارای مراتب و درجات هستند که در مرحله وجود خارجی خود و از نگاه مصادیق خارجی، طیفی وسیعی از صفر تا صد را شامل می‌شود و نمی‌توان هیچ مدلی را مدل صددرصد و بی‌عیب و نقص پنداشت.

از این رو ما در این مسائل نباید تابع نگرش صفر یا صد یعنی نگرشی که در آن حد وسطی وجود ندارد باشیم. این طرز فکر یکی از رایج‌ترین خطاهای شناختی است که آسیب‌های مختلفی به همراه دارد، چون در این نوع نگرش، گزینه خاکستری وجود ندارد. فردی با این نگرش، دنیا را سیاه یا سفید می‌بیند.

استفاده از قاعده تشکیک (Gradation) ابزار فلسفی بسیار قدرتمندی برای طراحی یک نظام سیاسی معتدل و منعطف فراهم می‌کند. این مدل به جای دیدگاه سنتی «همه یا هیچ» (نظام کاملاً دینی یا کاملاً سکولار)، حکومت را به عنوان یک طیفی دارای درجات و مراتب مختلف تعریف می‌کند.

بدین جهت من -برخلاف نظر برخی از سکولاریست‌های افراطی- بر این باورم که سکولاریسم لزوماً به معنای ضدیت با دین نیست. این مفهوم در اصل به معنای جدایی نهادهای دین از نهادهای حکومت و بی‌طرفی دولت در امور مذهبی است و هدف سکولاریسم، حفظ آزادی دین و عقیده برای همه شهروندان است و این‌که حکومت کاملاً بی‌طرف باشد. البته برخی از طرفداران دیانت و منتقدان سکولاریسم معتقدند که سکولاریسم ممکن است در عمل باعث کاهش نفوذ دین در فرهنگ عمومی جامعه شود. اما از نگاه تئوری سیاسی، سکولاریسم اغلب ابزاری برای هم‌زیستی مسالمت‌آمیز پیروان عقاید گوناگون است و نه ضدیت با دین و متدینان و از این نگاه در عمل، دولت باید تا حد امکان نسبت به عقاید گوناگون و متفاوت دینی بی‌طرف بماند؛ نه مانع آن‌ها باشد و نه مجری آن‌ها.

از این رو می‌توان گفت که سکولاریسم یک مفهوم نسبی و مشکک است و نباید آن را با منطق صفر یا صد معرفی کرد و همچنین به عنوان مثال سوسیالیسم همینطور است. ما در عمل در تاریخ معاصر دیدیم که هم نظام اتحاد شوروی مدعی نظام سوسیالیستی بود و هم رهبری نظام چین و هم یوگسلاویا و هم آلبانی و هم برخی از کشورهای عربی مثل سوریه و مصر و عراق و لیبی در گذشته و یا برخی از جریان‌های سوسیال دموکرات در اروپا. نظام سرمایه‌داری با این‌که در همه جهان غرب نظام مورد قبول همه است، اما سرمایه‌داری آمریکا با نظام سرمایه‌داری اروپا کاملاً متفاوت است و نوع مختلط سرمایه‌داری و سوسیالیسم چین کنونی با همه آن‌ها فرق دارد. نظام فدرال نیز چنین است. هیچ دو نظام فدرال را نمی‌توان پیدا کرد که در همه جزئیات همسان باشند. دموکراسی نیز همین وضعیت را دارد. دموکراسی اروپا با آمریکا و با دموکراسی‌های آسیایی و آفریقایی بسیار متفاوت است. اگر بخواهید از لیبرال دموکراسی تعریف کنید و ویژگی‌های آن را بیان نمایید هیچگاه به اتفاق نظر دست پیدا نمی‌کنید.

در مورد نظام‌ها یا حکومت‌های مدعی اسلامیت نیز چنین است و اسلام‌گراها نیز به همین ترتیب حتی در دایره یک مذهب مانند مذهب شیعی، برداشت‌ها و تفسیرها یا قرائت‌های گوناگون از یک نظام اسلامی دارند و حتی در آثار اندیشمندانی مانند دکتر شریعتی، شهید مطهری، شهید صدر و مانند آنان حداقل در بخش معرفی نظام اقتصادی اسلام، رگه‌هایی از یک نوع تفکر سوسیالیستی یافت می‌شود. همچنین در طول یک قرن گذشته اندیشمندان، روشنفکران و مبارزان مسلمان زیادی، با اندیشه‌های سوسیالیستی (جدا از بعد ماتریالیستی آن که مارکسیست‌ها و کمونیست‌ها بر آن افزوده بودند) و نظام‌های مبتنی بر آن، بیشتر نزدیکی و همدلی نشان می‌دادند تا تفکر لیبرال دموکراسی و نظام‌های سرمایه‌داری غرب.

در مورد تئوری حکومت اسلامی با وجود نظریات بسیار متعدد و متنوع در میان متفکران مسلمان، من تا کنون ندیدم و نشنیدم که فقیهی، فقیه دیگر را به جهت این‌که در باب سیاست و حکومت نظری دیگر دارد، تقبیح و نکوهش کرده باشد، زیرا مقتضای اجتهاد همین تکثر و تضارب آرا است. هر فقیه‌ی مطابق استنباط خود از ادله مربوطه در باب حکومت اسلامی نظریه خاصی را استخراج کرده است. در میان فقهای معاصر حضرت آیت‌الله فیاض -که به تازگی این مرد بزرگ علم و فضیلت را از دست دادیم- رحمت الله علیه- دو نوع حکومت اسلامی را معرفی کردند. اگر ما بتوانیم دو نوع حکومت اسلامی داشته باشیم، تصویر نوع سوم حکومت اسلامی نیز هیچ امتناع عقلی و عملی ندارد.

« ادامه در صفحه بعد



تجلیل از یک عمر مجاهدت

« ادامه از صفحه قبل

در میان این نظریات، دیدگاه‌هایی وجود دارد که با یک حکومت سکولار معتدل یا اندیشه لیبرال دموکراسی قرابت زیادی دارد و از سوی دیگر دموکراسی نیز مراتب و مدل‌های گوناگونی دارد و جوهر اصلی آن که ابتدا بر آرای مردم است، کاملاً با روح اسلام مطابقت دارد. مگر شورا و بیعت و مجلس اهل‌حل‌و‌عقد غیر از نوعی از مردم‌سالاری است؟ در چهارده قرن پیش نه تنها در جهان اسلام بلکه در هیچ جای دنیا امکان نداشت که قانون انتخابات تدوین شود و برای تعیین زمامدار رأی‌گیری یا همه‌پرسی صورت گیرد. اما اسلام این افتخار را داشت که اصول و قواعد پایه را وضع کرد و اصل شورا و اصل بیعت را تأسیس کرد، اما جزئیات آن را به شرایط زمان و اهل‌حل‌و‌عقد واگذار کرد که در نحوه تطبیق آن مطابق شرایط از سازوکارهای سهل و مناسب و عملی استفاده کند.

بنا بر این ما باید در ابتدا این مشکک بودن را به عنوان یک منهج اندیشه و منطق هستی‌شناسی بپذیریم و از جمله در عالم سیاست هم آن را تطبیق کنیم. عالم وجود از نگاه فلسفی همگی مراتب مشککه یک حقیقت هستند. همین مراتب مشکک به عالم هستی، تنوع و رنگارنگی و زیبایی بخشیده است.

آن موجودی که حقیقت مطلق بوده و تشکیک ناپذیر است، تنها وجود خداوند است و هر کسی دیگری که خود را حقیقت مطلق بیندارد، در حقیقت خود را در جایگاه خداوند قرار داده و به کفر و شرک تقرب ورزیده است.

اگر همگی این منطق را بپذیرند که غیر از خداوند، همگی موجودات محدود و نسبی و مضیق و برخوردار از یک حقیقت مشکک و نسبی هستند، همه مشکلات زندگی بشر حل خواهد شد. همه دیکتاتوران، انحصارطلبان، جزم‌اندیشان و مطلق‌گرایان، خود را - آگاهانه یا ناآگاهانه - خدا می‌پندارند، در حالی که در عالم هستی برای دو یا چند خدا جایی نیست. این مدعیان خدایی باید از عرش الوهیت تخیلی به زیر کشانده شوند و اقتدار به بندگان خدا واگذار شود؛ بندگان که همه برابر و برادر آفریده شده و همگی بدون تبعیض و امتیاز از حق هستی برخوردار هستند.

ما در افغانستان امروز باید از نظام «متواطی» به «مشکک» عبور کنیم. حکومت‌های برخاسته از بنیادگرایی افراطی، دین‌داری را «متواطی» (یکسان برای همه) می‌بینند؛ یعنی همه شهروندان باید به یک اندازه و با یک فرم خاص و حتی در پوشش و ریش و منش، به طور یکسان مذهبی باشند که این امر به اجبار و شکست منجر می‌شود و همچنین حکومت‌های برخاسته از سکولاریسم افراطی نیز بخش وسیعی از شهروندان را از حقوق اساسی‌شان محروم می‌گردانند و افراطیتی از نوع دیگر را دامن می‌زنند.

در نظام سیاسی جدید مورد نظر ما، شهروندی و حق حاکمیت بر اساس «تشکیک» چیده می‌شود. تکتگرایی رسمیت می‌یابد؛ به این معنا که وفاداری به اصول اخلاقی جامعه دارای مراتب است و همگی شهروندان (با هر سطح از باور دینی یا غیردینی) جایگاه قانونی و محترم خود را در این طیف دارند.

با این قاعده، ما می‌توانیم مدلی از «مردم‌سالاری دینی تکتگر» ارائه دهیم. بر اساس همین قاعده تشکیک، ما می‌توانیم بر مبنای نظریه اعتدال‌گرای آیت‌الله فیاض که در کتاب «از فیوضات فیاض» (این کتاب در مورد دیدگاه‌های نوآورانه آیت‌الله فیاض تدوین شده و هم اکنون آماده نشر است) آن را به تفصیل بحث کرده‌ام، نظام سیاسی منعطف و معتدلی را برای کشور را پی‌ریزی کنیم.

آیت الله فیاض با تقسیم حکومت اسلامی بر دو نوع، معتقد است:

«نوع دوم از حکومت اسلامی آن حکومتی است که در آن دین رسمی دولت، دین اسلام باشد و هر قانونی که مخالف اسلام باشد، مشروعیت نداشته و مردود باشد. بدین معنی که اسلام تنها منبع قانون‌گذاری باشد و هر قانونی مغایر با آن مردود دانسته شود؛ ... این نوع حکومت، هم حکومت اسلامی است ولی در رأس آن فقیه قرار ندارد و از همین رو از نوع نخست حکومت اسلامی تمایز پیدا می‌کند».

آیت الله فیاض با همین مبنا هر دو حکومت عراق کنونی و افغانستان (دوره جمهوریت) را حکومت اسلامی می‌داند. ایشان گفته است:

«این مدل از حکومت، مانند حکومتی است که در افغانستان تشکیل شده است. حکومت افغانستان، حکومت اسلامی‌ای از نوع دوم است؛ زیرا دین دولت، دین اسلام است و هر نوع قانون مخالف اسلام مشروعیت نداشته و کاملاً مردود است». (آیت الله فیاض، ۱۴۳۰، ص ۳۱ و ۳۲)

بر بنیاد همین نظریه، امروز برای رسیدن به ثبات پایدار در افغانستان و برقراری عدالت و انصاف و پایان دادن به چرخه خشونت و جنگ متداوم، باید در مورد یک نظام سیاسی‌ای که مورد قبول همه باشد به توافق برسیم. هیچ نظام سیاسی مطلق و بی‌عیب و نقص تا کنون در تاریخ بشر وجود نداشته است. نوع دوم نظام سیاسی‌ای که آیت‌الله فیاض مطرح کردند می‌تواند به طور نسبی مطالبات همه جریان‌های سیاسی و فکری را تأمین کند؛ نظامی که بر فرهنگ عمومی و تاریخی کشور یعنی باورهای دینی مردم احترام بگذارد و قوانینی در تقابل با آن وضع نکند و در عین حال با تضمین آزادی سیاسی و آزادی بیان، به همه نحل‌ها و فرقه‌های سیاسی و مذهبی و همه اقوام و پیروان همه مذاهب حق حضور و فعالیت قایل شود و در چارچوب قواعد مبتنی بر عدالت و کرامت انسانی، نهادهایی را سامان دهد که توزیع عادلانه قدرت در دو سطح افقی و عمودی را تأمین کند و تنوع و تکتگر اجتماعی را با مدل مناسب حکمرانی مدیریت نماید.

منابع

۱. غلام جیلانی عارض، سرحدات و تقسیمات اداری افغانستان در طول تاریخ، چاپ اول، ختیج بیارغونی (کور)، سرطان ۱۳۸۲، پشاور، پاکستان.
۲. میر غلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، چاپ چهارم، تهران.
۳. عبد الرحمن، تاج التواریخ، چاپ قدیم، ۱۹۰۴ میلادی.
۴. آیت‌الله العظمی فیاض، بیانات و توجیهات، چاپ پنجم، عراق، ۱۴۳۰ هجری.
۵. سرور دانش، چرایی فدرالیسم در افغانستان، چاپ اول، بنیاد اندیشه، ۱۴۰۴.

محفل نکوداشت حجت‌الاسلام والمسلمین استاد صابری لعلی، از چهره‌های فعال دینی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی جامعه هزاره، با حضور جمعی از علما، دانشجویان، فعالان سیاسی و اجتماعی و نخبگان علمی و فرهنگی در کتابخانه رسالت گلشهر مشهد برگزار شد. این مراسم به همت «مجمع عدالت و بیداری هزاره‌ها» برگزار شد و در آن، سخنرانان ضمن مرور بخش‌هایی از زندگی و فعالیت‌های استاد صابری، از سال‌ها تلاش و حضور او در عرصه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی و نظامی تجلیل کردند.

برگزاری مراسم نکوداشت برای شخصیت‌های اجتماعی و سیاسی در زمان حیات آنان، یکی از محورهای اصلی این برنامه بود. برگزارکنندگان تأکید داشتند که تقدیر از افرادی که بخش مهمی از زندگی خود را صرف فعالیت‌های اجتماعی، فرهنگی و دفاع از مطالبات جامعه کرده‌اند، نباید به سال‌های پس از درگذشت آنان موکول شود.

در آغاز مراسم، خانم موحدی، دختر شهید استاد امان‌الله موحدی، به‌عنوان مجری برنامه، ضمن خوشامدگویی به حضاران، گزارشی از فعالیت‌ها و برنامه‌های «مجمع عدالت و بیداری هزاره‌ها» ارائه کرد. او گفت که این مجمع تلاش دارد با برگزاری برنامه‌های نکوداشت، زمینه معرفی و پاسداشت شخصیت‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و نظامی جامعه را فراهم کند و مجمع از عضویت کسانی که علاقمند فعالیت در این قالب باشند استقبال می‌کند.

انجنیر دلاور مزاری، خواهر زاده رهبر شهید استاد عبدالعلی مزاری در سخنانی با گرمی داشت یاد و خاطره شهدا بخصوص رهبر شهید استاد عبدالعلی مزاری، بر ضرورت شناخت و معرفی چهره‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و نظامی که در دوره‌های دشوار در کنار مردم خود قرار داشته‌اند تأکید کرد.

او هدف از برگزاری این مراسم را یادآوری و تجلیل از خدمات و فعالیت‌های اجتماعی، سیاسی و نظامی استاد صابری لعلی دانست و او را از جمله یاران و همراهان شهید مزاری معرفی کرد که در شرایط دشوار، در کنار مردم خود حضور داشته است.

دلاور مزاری همچنین این مراسم را نخستین برنامه از مجموعه برنامه‌های نکوداشت این مجمع عنوان کرد و گفت که برگزارکنندگان قصد دارند در ادامه، از شخصیت‌هایی که در عرصه‌های مختلف برای دفاع از حقوق و منافع مردم فعالیت کرده‌اند، تقدیر کنند.

این رویکرد، در واقع تلاشی برای ایجاد نوعی حافظه اجتماعی و تاریخی است؛ حافظه‌ای که در آن نقش افراد و جریان‌های اثرگذار، پیش از آن که با گذشت زمان به فراموشی سپرده شود، ثبت و به نسل‌های بعد منتقل شود.

در ادامه، احمدشاه شفق، یکی دیگر از برگزارکنندگان مراسم، زندگی‌نامه استاد صابری لعلی را برای حضاران قرائت کرد و به بررسی بخش‌هایی از فعالیت‌ها و سوابق او پرداخت. او از استاد صابری به‌عنوان یکی از چهره‌های ماندگار و از یاران شهید عبدالعلی مزاری یاد کرد و بر جایگاه و اثر گذاری او در تحولات سیاسی و اجتماعی چند دهه گذشته تأکید کرد.

حجت الاسلام والمسلمین استاد اعتمادی هزاره‌ها، از دیگر سخنرانان مراسم و از هم‌زمان و هم‌سنگران استاد صابری لعلی، نیز با مرور خاطرات گذشته، یاد شهدای مقاومت و شهید عبدالعلی مزاری را گرمی داشت و برای استاد صابری آرزوی سلامتی کرد.

او بخش مهمی از سخنان خود را به بررسی فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی و نظامی استاد صابری، به‌ویژه نقش او در دوره جهاد و مقاومت، اختصاص داد و اظهار داشت که فعالیت‌های چند دهه‌ای وی را نمی‌توان صرفاً در چارچوب فعالیت‌های فردی یا شخصی بررسی کرد، بلکه باید آن را در بستر تحولات سیاسی و اجتماعی جامعه هزاره و شیعیان افغانستان مورد توجه قرار داد.

اعتمادی هزاره‌ها همچنین تأکید کرد که فعالیت‌های استاد صابری با هدف کسب شهرت، ثروت یا دستیابی به مناصب دنیوی انجام نشده، بلکه ریشه در احساس مسئولیت دینی و اجتماعی و سیاسی داشته است.

اعتمادی در بخش دیگری از سخنان خود به نقش استاد صابری در زمینه آگاهی‌بخشی و بیداری مهاجران مقیم ایران اشاره کرد و بر ضرورت ثبت و انتقال تجربه‌های نسل‌های گذشته به نسل جدید تأکید کرد.



اعتمادی هزاره‌ها با اشاره به شرایط کنونی جامعه هزاره و شیعیان افغانستان، از آنچه بی‌تفاوتی بخشی از علما و نخبگان سیاسی و اجتماعی نسبت به سرنوشت جمعی می‌دانست، انتقاد کرد و خواستار افزایش مسئولیت‌پذیری و همگرایی اجتماعی شد

به گفته او، جامعه‌ای که با اختلاف و چنددستگی روبه‌رو باشد، در برابر فشارهای سیاسی، مذهبی و قومی آسیب‌پذیرتر خواهد شد. از همین رو، وی از رهبران سیاسی، علما و روشنفکران جامعه خواست نسبت به مسائل عمومی و سرنوشت جمعی مردم مسئولانه‌تر برخورد کنند.

حجت الاسلام والمسلمین استاد بیانی، تاریخ‌نگار و پژوهشگر، دیگر سخنران این مراسم بود. او با یادآوری بخش‌هایی از تاریخ پرحادثه و خون‌بار جامعه شیعه و هزاره، بر ضرورت وحدت، همگرایی و شناخت شخصیت‌های اثرگذار سیاسی، اجتماعی و نظامی تأکید کرد.

استاد بیانی گفت جامعه باید از شخصیت‌های سیاسی، اجتماعی، نظامی و فرهنگی خود که در مقاطع مختلف نقش‌آفرین بوده‌اند، تقدیر کند و نسل جدید را با خدمات و تجربه‌های آنان آشنا سازد.

از دیدگاه او، شناخت نسلی که در شرایط دشوار مسئولیت رهبری و دفاع از هویت مذهبی و قومی جامعه خود را بر عهده گرفت، برای نسل جدید اهمیت دارد. او همچنین ابراز امیدواری کرد که اقدام «مجمع عدالت و بیداری هزاره‌ها» در تجلیل از استاد صابری، سرآغازی برای برگزاری برنامه‌های مشابه و معرفی دیگر شخصیت‌هایی باشد که سال‌های زندگی خود را صرف فعالیت و خدمت اجتماعی، سیاسی و نظامی کرده‌اند.

مراسم با اهدای تابلویی نفیس مزین به تصویر استاد صابری لعلی از سوی «مجمع عدالت و بیداری هزاره‌ها» به وی پایان یافت.

حاضران در مراسم، برگزاری چنین برنامه‌هایی را اقدامی ارزشمند در جهت پاسداشت شخصیت‌های اجتماعی و سیاسی و فرهنگی جامعه دانستند و تأکید کردند که تقدیر از افرادی که بخش مهمی از جوانی و عمر خود را صرف فعالیت‌های اجتماعی و خدمت به مردم کرده‌اند، بهتر است در زمان حیات آنان انجام شود.

محفل نکوداشت استاد صابری لعلی، علاوه بر تجلیل از یک شخصیت، بستری برای بازخوانی بخشی از تاریخ سیاسی و اجتماعی جامعه هزاره، یادآوری نقش نسل‌های پیشین و تأکید بر ضرورت انتقال تجربه‌های آنان به نسل جدید بود.





مروری مختصر بر زندگی حاج محمد ابراهیم تقی زاده (مهاجر) از اعضای شورای مرکزی حزب عدالت و آزادی

حزب عدالت و آزادی افغانستان، درگذشت این شخصیت مجاهد، متعهد و نستوه را به خانواده، همکاران سیاسی، همزمان و مردم عزتمند و شریف افغانستان تسلیت و تعزیت عرض نموده، برای آن مرحوم علودرجات و برای بازماندگان صبر جمیل مسئلت می نماید. یاد و خاطره اش تا ابد در اذهان عدالت طلبان و آزادی خواهان جاودان خواهد ماند.

دوران کودکی

زندگی انسان‌های بزرگ، روایت‌گر اراده‌ی پولادین، ایمان راسخ و تعهد عمیق به ارزش‌های انسانی و دینی است. در سال ۱۳۴۰ هجری خورشیدی، در خانواده‌ای متدین، ریشه‌دار و آشنا با فضائل اخلاقی در قریه‌ی ده مرزی جرم‌توی ولسوالی جیغتوی ولایت غزنی، فرزندی دیده به جهان گشود که بعدها نامش با پایداری، شجاعت و خدمت به مردم گره خورد؛ محمد ابراهیم تقی‌زاده که بعدها به نام آشنای (حاجی مهاجر) در میان مجاهدین، عدالت‌پیشگان و آزادی‌خواهان شهرت یافت. او دوران طفولیت را در آغوش گرم خانواده و در دامن طبیعت مملور از محبت زادگاهش سپری کرد. آوان کودکی‌اش با تربیت دینی و اسلامی عجین شده بود. او نخستین گام‌های علم‌آموزی و خواندن و نوشتن را در مکتب خانه‌های سنتی و در نزد علمای وارسته و فرزنانگان منطقه آغاز نمود. طولی نکشید که با اشتیاق فراوان، دوره‌ی ابتدایی را در مکتب دولتی جرم‌تو که امروزه به نام لیسه‌ی عالی البیرونی شناخته می‌شود با موفقیت به پایان رساند. هوش سرشار و استعداد درخشان او در این دوران، بیش از پیش توجه والدین و مربیان را به خود جلب کرد.

دوران تحصیل

محمد ابراهیم با حمایت و آینده‌نگری والدین، برای ادامه‌ی تحصیل به شهر غزنی عزیمت کرد و دوره‌ی متوسطه را در لیسه‌ی تاریخی و نام‌آور سنایی شهر غزنی با موفقیت سپری نمود. او با بهره‌مندی از ذکاوت سرشار و انگیزه‌ی بالایی که داشت، پس از فراغت از دوره‌ی متوسطه، در امتحان رقابتی شرکت کرد و توانست با کسب رتبه عالی، به مدرسه‌ی نظامی حربی شونزی خوجه رواش کابل راه یابد. او پس از فراغت از حربی شونزی در سال ۱۳۵۹ خورشیدی، بار دیگر در آزمون کاندکور موفق ظاهر شد و راهی دانشکده‌ی نظامی واقع در خواجه رواش (مربوط به حربی شونزی) گردید. این دوران، مصادف با حضور مستشاران ارتش سرخ شوروی و آغاز مداخله‌ی آشکار نظامی در افغانستان بود. ماشین جنگی شوروی و کشتار وحشیانه‌ی مردم بی‌گناه توسط رژیم دست‌نشانده و حزب حاکم، دنیایی از خفقان و ظلم را در کشور حاکم ساخته بود. محمد ابراهیم که

جوانی پرشور، آگاه و دارای وجدانی بیدار و آزادی‌خواه بود، نتوانست در برابر این حجم از فجایع و اشغالگری سکوت پیشه کند و وضعیت موجود را تحمل نماید. او با تصمیمی سرنوشت‌ساز، مسیر و زندگی آکادمیک خود را رها کرد و ترجیح داد تا سنگر مبارزه را برای دفاع از دین، شرافت و خاک میهن برگزیند.

ورود به عرصه‌ی جهاد و مقاومت

محمد ابراهیم یا همان (حاجی مهاجر) به زادگاه خود بازگشت و پس از تحقیق، مطالعه و رایزنی عمیق پیرامون جریان‌ها و احزاب جهادی وقت، نزد علما و شخصیت‌های برجسته‌ی منطقه، از جمله استاد حکیمی و استاد اسدالله عرفانی رفت و آمدهایی منظم داشت. پس از بررسی‌های همه‌جانبه، به سازمان نصر افغانستان که در آن دوران به عنوان یکی از احزاب پیش‌رو، روشنفکر و مترقی شناخته می‌شد پیوست و به عضویت پایگاه جهادی سید جمال‌الدین در آن منطقه درآمد. شجاعت بی‌نظیر، درایت سیاسی و تعهد اخلاقی او سبب شد تا در کوتاه‌ترین زمان ممکن، به یکی از برجسته‌ترین و معروف‌ترین چهره‌های نظامی و فرماندهان محبوب منطقه تبدیل شود. او به فردی مورد اعتماد و تکیه‌گاه علما، به ویژه استاد حکیمی مبدل گشت. حاجی مهاجر سالیان متمادی در سنگرهای دفاع مقدس در برابر ارتش تا دندان مسلح شوروی سابق به مجاهدت پرداخت و کارنامه‌ای درخشان از خود به یادگار گذاشت.

هجرت و فعالیت‌های تشکیلاتی

پس از سال‌ها پایداری در برابر اشغالگران، او عازم کشور جمهوری اسلامی ایران شد و در دفتر مرکزی سازمان نصر در تهران وظیفه‌ای بر عهده گرفت و مشغول خدمت شد. حاجی مهاجر از این طریق، منشاء خدمات شایان و برجسته‌ای برای عموم مهاجران، مجاهدین و به ویژه رزمندگان و مردم عزتمند ولایت غزنی گردید. احساس مسئولیت تشکیلاتی و ضرورت‌های مبارزاتی، او را بر آن داشت تا راهی پاکستان شود. او در شهر کویت، دوشادوش شخصیت مجاهد و فقید، مرحوم غلام‌شاه رحیمی، مسئولیت کمیته‌ی مالی دفتر مرکزی را در پاکستان عهده‌دار شد و با پاکدستی و تعهد، امور محوله را به پیش برد. صراحت لهجه، صداقت در گفتار و عمل، و پایبندی به اصول اخلاقی، از ویژگی‌های بارزی بود که او را در

میان همفکران و همزمانش به نیکی مشهور ساخت. در سال ۱۳۷۱ خورشیدی، در حالی که تحولات سیاسی افغانستان شتاب گرفته بود، حاجی مهاجر داغدار شهادت برادر جوان و برومندش، شهید محمد نعیم تقی زاده شد و در اوج سوگ و ماتم این فقدان بزرگ، صبر و استقامت پیشه کرد. در ادامه‌ی مجاهدت‌ها و تلاش‌های سیاسی، با هدایت رهبر شهید و زعیم حزب وحدت اسلامی افغانستان، استاد عبدالعلی مزاری (رحمه‌الله علیه)، حاجی مهاجر به عنوان یکی از اعضای ارشد هیات ۶۰ نفره برگزیده شد و راهی ولایت بغلان گردید. او با درایت، پی‌گیری‌های مستمر و تلاش شبانه روزی، توانست نقش ارزنده‌ای در کاهش تنش‌ها و حل و فصل مشکلات پیچیده‌ی آن منطقه ایفا کند.

بازگشت به وطن و فعالیت‌های سیاسی

با تحولات سال ۲۰۰۱ میلادی و سقوط حکومت طالبان، حاجی مهاجر که بار دیگر در سال ۱۳۷۸ طعم تلخ مهاجرت را چشیده بود، به وطن بازگشت و مدتی را در وزارت اقتصاد جمهوری اسلامی افغانستان به ارائه‌ی خدمات فنی و اداری پرداخت. او در سال‌های پایانی عمر شریف خویش، همچنان با دغدغه‌های دیرینه‌اش برای عدالت‌خواهی، آزادی و احقاق حقوق شهروندی، در تأسیس و سازماندهی (حزب عدالت و آزادی افغانستان) مشارکت فعال داشت و به عنوان یکی از اعضای مؤثر شورای مرکزی این حزب، به فعالیت‌های سیاسی و مدنی خود ادامه داد. او تا واپسین دم حیات، از آرمان‌های عدالت طلبانه‌ی مردم خود دست نکشید. سرانجام، این مجاهد خستگی‌ناپذیر، پس از دهه‌ها مبارزه، مجاهدت و خدمت صادقانه به ارزش‌های انسانی و مردم‌دردمند خویش، در سحرگاه بیستم دلو سال ۱۴۰۴ هجری خورشیدی، در سن ۶۴ سالگی دیده از جهان فروبست و به رحمت ایزدی پیوست.

حزب عدالت و آزادی افغانستان، درگذشت این شخصیت مجاهد، متعهد و نستوه را به خانواده، همکاران سیاسی، همزمان و مردم عزتمند و شریف افغانستان تسلیت و تعزیت عرض نموده، برای آن مرحوم علودرجات و برای بازماندگان صبر جمیل مسئلت می‌نماید. یاد و خاطره اش تا ابد در اذهان عدالت طلبان و آزادی خواهان جاودان خواهد ماند.



او آینده‌ای روشن را برای خود، خانواده، جوانان و جامعه آرزو می‌کرد و همواره در مسیر علم، آگاهی و خدمت به مردم گام برمی‌داشت. از مهم‌ترین آرمان‌های او می‌توان به گسترش وحدت و همدلی، برابری و عدالت، رشد علم و دانش، ترویج فرهنگ مطالعه، شایسته‌سالاری، احترام به ارزش‌های دینی و اخلاقی، همکاری و همدلی با خانواده، یاری‌رسانی به دوستان، خدمت صادقانه به جامعه، حمایت از جوانان، تلاش برای پیشرفت و آبادانی کشور، مبارزه با جهل و نادانی، تربیت نسل آگاه، مسئولیت‌پذیر و متعهد، و تقویت فرهنگ گفت‌وگو، همزیستی و احترام متقابل اشاره کرد. او باور داشت که عزت و پیشرفت هر جامعه، در گرو علم، اخلاق، همبستگی و تلاش فداکارانه فرزندان آن است.

زندگی نامه مرحوم نوروز عظیمی از اعضای شورای مرکزی حزب عدالت و آزادی

از ویژگی‌های برجسته شخصیت او، توجه عمیق به جایگاه علم در خانواده بود. او همسر خود را نیز به ادامه تحصیل تشویق و حمایت کرد و باور داشت که خانواده‌ای که بر پایه علم، اخلاق، ایمان و احترام متقابل بنا شود، می‌تواند منشأ خیر و برکت برای جامعه باشد. آن دو با امید، همدلی و هدف‌های مشترک آینده‌ای روشن و تحقق آن، دوشادوش یکدیگر تلاش می‌کردند. زنده یاد نوروز عظیمی و همسر گرمی‌شان از جمله دانشجویان برجسته افغانستان در شهر قم بودند. ایشان تنها یک دانشجوی کارمند نبود؛ او جوانی مؤمن، متواضع، پرتلاش، خوش اخلاق، آینده‌نگر، مسئولیت‌پذیر و مردم‌دوست بود. در مدیریت امور خانواده نقش فعالی داشت، در کنار تحصیل همواره یار و یاور خانواده بود و بخش قابل توجهی از هزینه‌های زندگی و تحصیل خود را با تلاش و فعالیت اقتصادی تأمین می‌کرد. امانت‌داری، صداقت، حسن معاشرت و روحیه خدمت، از ویژگی‌های برجسته‌ای بود که دوستان، استادان، همکاران و آشنایان همواره از او به نیکی یاد می‌کنند.

او آینده‌ای روشن را برای خود، خانواده، جوانان و جامعه آرزو می‌کرد و همواره در مسیر علم، آگاهی و خدمت به مردم گام برمی‌داشت. از مهم‌ترین آرمان‌های او می‌توان به گسترش وحدت و همدلی، برابری و عدالت، رشد علم و دانش، ترویج فرهنگ مطالعه، شایسته‌سالاری، احترام به ارزش‌های دینی و اخلاقی، همکاری و همدلی با خانواده، یاری‌رسانی به دوستان، خدمت صادقانه به جامعه، حمایت از جوانان، تلاش برای پیشرفت و آبادانی کشور، مبارزه با جهل و نادانی، تربیت نسل آگاه، مسئولیت‌پذیر و متعهد، و تقویت فرهنگ گفت‌وگو، همزیستی و احترام متقابل اشاره کرد. او باور داشت که عزت و پیشرفت هر جامعه، در گرو علم، اخلاق، همبستگی و تلاش فداکارانه فرزندان آن است.

مرحوم نوروز عظیمی سرانجام در مسیر قم به تهران، بر اثر سانحه دلخراش ترافیکی، در تاریخ دوم اسد ۱۴۰۵، دعوت حق را لبیک گفت و روح پاکش به ملکوت اعلی پیوست. خبر این حادثه تلخ، خانواده، بستگان، دوستان، استادان، همکاران و همه کسانی را که او را می‌شناختند، در اندوهی عمیق فرو برد. گویی نه تنها خانواده‌ای عزیز خود را از دست داد، بلکه جامعه نیز یکی از جوانان فرهیخته، پرتلاش و آینده‌ساز خویش را از دست داد؛ جوانی که می‌توانست سال‌های طولانی در عرصه علم، فرهنگ و خدمت، منشأ آثار ارزشمند باشد.

پس از یک هفته تلاش و پیگیری خانواده، اقوام و دوستان، پیکر پاک آن عزیز سفرکرده، پس از طی مراحل قانونی، به زادگاهش منتقل شد و در تاریخ ۱۰ اسد ۱۴۰۵ خورشیدی در میان اشک و اندوه، دعا و بدرقه مردم قدرشناس، در آغوش خاک آرام گیرد.

یادش گرامی

موفقیت در عرصه‌های جدید زندگی و فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی جهت رشد بیشتر به ادامه تحصیل در دانشگاه شهاب دانش قم در رشته انفورماتیک کامپیوتر پرداخت تا در کنار علوم انسانی، با دانش و فناوری روز نیز آشنا شود و توانایی‌های خود را برای خدمت هرچه بیشتر به جامعه گسترش دهد.

وی در طول دوران تحصیل و فعالیت‌های آموزشی خویش، همواره تلاش می‌کرد تا از طریق فعالیت‌های مدنی و اجتماعی مصدر خدمت برای مردم باشد و از همین رو ارتباط عمیق با بخش‌های مختلف جامعه داشت و همواره محور فعالیت‌های مدنی و سیاسی نیز بود.

از همین رو او به‌عنوان عضو فعال و یکی از کادرهای برجسته‌ی حزب «عدالت و آزادی افغانستان» انتخاب شد و دارای انگیزه قوی و شخصی فعال در این حزب بود. او هم چنان به عنوان رئیس سازمان اجتماعی تفکر، مسئولیت هدایت و رهبری این مجموعه را بر عهده داشت. در سایه این مسئولیت، برنامه‌های ارزشمند علمی، فرهنگی و آموزشی فراوانی را طراحی و اجرا کرد؛ برنامه‌هایی که آثار آن تا سال‌ها در میان دانشجویان و جوانان باقی خواهد ماند.

از جمله فعالیت‌های ارزشمند ایشان می‌توان به برگزاری دوره‌های آموزشی زبان ادبیات انگلیسی، آموزش مهارت‌های کامپیوتر، فن بیان، سخنوری، مسابقه کتاب‌خوانی، مهارت‌های رهبری و مدیریت، نشست‌های علمی و فرهنگی، همایش‌های ملی و مذهبی در سطح کشور، و نیز تجلیل از دانشجویان ممتاز و نخبه دانشگاه بامیان اشاره کرد. او همواره می‌کوشید فضای دانشگاه را به محیطی سرشار از نشاط علمی، همدلی، گفت‌وگوی سازنده و رقابت سالم علمی تبدیل کند.

روابط صمیمانه و احترام متقابل ایشان با استادان، مسئولان دانشگاه، نهادهای علمی، شبکه جامعه مدنی بامیان و سایر مؤسسات فرهنگی، نشان‌دهنده شخصیت اجتماعی، اخلاق نیکو و روحیه تعامل‌گرای او بود. بسیاری از استادان و دوستانش، وی را جوانی اندیشمند، مسئولیت‌پذیر، امانت‌دار، خوش‌برخورد و دارای قدرت مدیریت می‌شناختند.

در کنار همه این فعالیت‌ها، شادروان نوروز عظیمی همواره مشاور و همکار دانشجویان بود. او جوانان را به فراگیری علوم دانش، مطالعه، کسب مهارت‌های روز، تقویت زبان‌های خارجی، فراگیری فناوری، خودباوری، شایسته‌سالاری، احترام متقابل، اتحاد، دوری از تعصب و آمادگی برای ورود به بازار کار تشویق می‌کرد. باور داشت که جامعه‌ای که جوانان آن از علم، اخلاق، تخصص و وحدت برخوردار باشند، آینده‌ای روشن‌تر خواهد داشت؛ و از طرف دیگر فراگیری علم و دانش و شایسته‌سالاری را گره‌گشای مشکلات جامعه و مردم افغانستان می‌دانست!

مرحوم نوروز عظیمی در تاریخ ۴ خزان ۱۳۷۳ خورشیدی در قریه کالوی دره خودی از توابع ولسوالی خدیروایت دایکندی در یک خانواده‌ی متدین و دهقانی به دنیا آمد. او آموزش را از هفت سالگی در مکتب شنیه کالو آغاز کرد و تا صنف نهم در همان مکتب ادامه داد و سپس جهت ادامه درس به شهر هرات رفت و لیسه را در همین شهر به پایان رساند و از آن جا که علاقه وافر به کسب دانش و ادامه تحصیل داشت در کانکور اشتراک کرد و در رشته ادبیات دری دانشگاه بامیان کامیاب گردید و مقطع لیسانس را در همین دانشگاه به پایان برد.

نوروز عظیمی در جریان تحصیلات دانشگاهی، در کنار فعالیت‌های علمی، در عرصه آموزش و تدریس نیز فعالیت داشته است. وی از طریق رقابت، به‌عنوان معلم آموزشی در مکتب شنیه کالو مقرر گردید و در بخش آموزش دانش‌آموزان ایفای وظیفه نمود. همچنان در زمان‌های خارج از دوره تحصیل و در ایام تعطیلات نیز به فعالیت‌های آموزشی و تدریس در این مکتب ادامه داده است. پس از سپری‌شدن دو سال، وی مجدداً به دانشگاه بامیان بازگشت و تحصیلات خویش را در رشته ادبیات دری ادامه داد. هم‌زمان با تحصیل در دانشگاه، به فراگیری زبان انگلیسی نیز پرداخت و در راستای ارتقای دانش و مهارت‌های علمی و زبانی خویش تلاش نمود.

وی سرانجام در سال ۱۳۹۸ با نمرات عالی، از رشته ادبیات دری دانشگاه بامیان فارغ شد و به‌عنوان فرد تحصیل کرده، فصل تازه‌ای از خدمت به جامعه را آغاز کرد. پس از فراغت از دانشگاه، به‌عنوان کارشناس در حکومت‌داری خوب در اداره ولایت دایکندی ایفای وظیفه نمود. در هماهنگی میان اداره‌های دولتی، نهادهای مردمی و برنامه‌های توسعه‌ای نقش مؤثری ایفا نمود.

مرحوم نوروز عظیمی پس از تحولات سال ۲۰۲۱ مثل سایر کدرهای افغانستان کشور را ترک کرد و به ایران رفت و در یکی از دانشگاه‌های این کشور به ادامه تحصیلات عالی در مقطع ماستری پرداخت. وی پس از سال‌ها تلاش، مطالعه و پژوهش، سرانجام در سال ۱۴۰۳ با کسب نمرات عالی، از مقطع کارشناسی ارشد رشته تاریخ اسلام فارغ‌التحصیل شد. پایان‌نامه مقطع ماستری وی به دلیل محتوای مفید و ارزشمند از طرف استاد راهنمایش در قالب کتاب پژوهشی و تحقیقی برای چاپ پیشنهاد شد و هم چنان مقاله استخراجی از همین پایان‌نامه با موافقت هیئت داوران در برخی ژورنال‌های دانشگاهی به‌دست چاپ سپرده شد.

وی پس از فراغت از تحصیل در مقطع ماستری علاوه بر ادامه کارهای علمی به کار تجارت و عرضه محصولات افغانستان به بازارهای کشور ایران پرداخت و در همین مدت تشکیلات خانواده داد و زندگی مشترک را آغاز نمود. او علاوه بر

حکومت تک‌قومی؛ عوارض و پیامدها

قسمت اول

ابو ضیاء

جوامع انسانی در طول تاریخ زیست جمعی خویش، همواره با چالش بنیادینی در نحوه توزیع قدرت، ثروت و مدیریت تنوع‌های اجتماعی روبه‌رو بوده‌اند. در این میان، کشورهایی که دارای بافت‌های متکثر، چند قومیتی و چند فرهنگی و موزائیکی هستند، بیش از دیگران نیازمند الگوهایی از حکمرانی فراگیر و عادلانه می‌باشند که بتوانند پیوندهای میان گروهی را تقویت کرده و انسجام ملی را تضمین کنند. افغانستان به عنوان یکی از نمونه‌های برجسته جوامع متکثر، از دیرباز میزبان اقوام، زبان‌ها، مذاهب و فرهنگ‌های گوناگونی بوده است که همزیستی مسالمت‌آمیز آن‌ها سرمایه‌ی اصلی هویت تاریخی این سرزمین به شمار می‌رود. تنوع قومی در این جغرافیا و تمام کشورهای دارای تکثر فرهنگی، هرگز نباید به عنوان یک تهدید ماهوی تلقی شود، بلکه پتانسیلی بزرگ برای پویایی، نوآوری و غنای فرهنگی محسوب می‌گردد. با این وجود، تاریخ معاصر افغانستان گواه آن است که استبداد قبیله‌ای و انحصار در ساختارهای سیاسی و خودداری از پذیرش واقعیت‌های کثرت‌گرایانه، همواره بستر ساز بحران‌های عمیق، نزاعات فرساینده و ناپایداری‌های ساختاری شده است.

در دهه‌های اخیر، چرخه‌ی باطلی از رقابت‌های انحصارطلبانه بارها شیرازه‌ی ثبات سیاسی در افغانستان را از هم پاشیده است. با این حال، ظهور و استمرار حاکمیت تک قومی در دوره‌های گوناگون، به ویژه در شکل‌های افراطی و بسته آن، ابعاد تازه‌ای از بحران‌های ساختاری را به منصه ظهور رسانده است. هنگامی که قدرت سیاسی از کانال‌های طبیعی، مشارکتی و مبتنی بر اراده عمومی خارج شده و به انحصار مطلق یک گروه قومی خاص در می‌آید، مفهوم شهروندی، عدالت توزیعی و مشارکت ملی رنگ می‌بازد. این شیوه از حکمرانی نه تنها سایر ارکان جامعه، نخبگان و جریان‌های فکری را از چرخه‌ی تصمیم‌گیری حذف می‌کند، بلکه ریشه‌های همبستگی ملی را هدف قرار داده و کشور را در مسیر انزوا، عقب ماندگی و تنش‌های مزمن قرار می‌دهد. درک دقیق آسیب‌ها، پیامدها و اضرار ناشی از حاکمیت تک قومی با تمرکز ویژه بر بستر جغرافیایی و اجتماعی افغانستان، از جمله ضروریات مبرم پژوهشی است که می‌تواند زوایای پنهان این بحران مستمر را روشن ساخته و چشم انداز آینده سیاسی کشور را بررسی نماید.

طرح مسئله

مسئله محوری و اساسی این مقاله، بررسی دقیق و تبیین پیامدهای عمیق ساختاری، سیاسی و اجتماعی ناشی از استمرار حاکمیت تک قومی در بستر جغرافیای سیاسی افغانستان است. افغانستان به عنوان یک جامعه سنتی اما به شدت متکثر، همواره برای دستیابی به ثبات پایدار نیازمند الگویی از نظم سیاسی مبتنی بر قانون اساسی بوده است که بتواند بازتآب دهنده‌ی واقعیت‌های جمعیتی و تنوع فرهنگی درون خود باشد. با این حال، استقرار و تثبیت حکومت‌هایی که بر پایه‌ی انحصار مطلق قدرت؛ توسط یک قوم خاص بنا شده‌اند، تعادل شکننده این جامعه را به شدت بر هم زده و بحران‌های عدم اعتماد ملی بی سابقه‌ای را آفریده است. پرسش اصلی این پژوهش آن است که استمرار حاکمیت تک قومی در افغانستان چه عوارض، اضرار و تبعات ساختاری به دنبال دارد و چگونه به بحران مشروعیت، عمیق‌تر شدن شکاف‌های قومی، افول کارآمدی مدیریتی و خروج نخبگان از کشور منجر می‌شود؟

بررسی‌های تاریخی و تحولات میدانی نشان می‌دهد که انحصار قدرت در افغانستان، نخستین و مهم‌ترین قربانی خود را از بستر «قرارداد اجتماعی» می‌گیرد. هنگامی که یک گروه حاکم، تمام ارکان دولت، مناصب کلیدی، ثروت‌های عمومی و تصمیم‌گیری‌های کلان را در انحصار خود درمی‌آورد، سایر اقوام و بدنه‌ی وسیع جامعه احساس بیگانگی، محرومیت و طرد شدگی می‌کنند. این امر به شکل‌گیری بحران عمیق مشروعیت هم در سطح ملی و هم در عرصه‌ی بین‌المللی می‌انجامد، چرا که حکومت فاقد پایگاه فراگیر اجتماعی است. از سوی دیگر، این رویکرد انحصارطلبانه شکاف‌های تاریخی میان اقوام را تشدید کرده و تنوع فرهنگی را از یک فرصت همزیستی به خط مقدم تقابل‌های سیاسی و امنیتی تبدیل می‌سازد. علاوه بر این، حذف نخبگان، متخصصان و چهره‌های دانشگاهی از تمامی بدنه‌های اداری و اجرایی به دلیل تعلقات قومی، چرخه‌ی مدیریتی کشور را فلج کرده و بحران کارآمدی را به اوج می‌رساند. از این رو، تحقیق و بررسی این پدیده به عنوان یک خطای راهبردی و ساختاری در حکمرانی افغانستان، کلید فهم ریشه‌های ناپایداری سیاسی و یافتن مسیرهای برون رفت از بحران‌های جاری به شمار می‌رود.

ضرورت و اهمیت موضوع

پرداختن به موضوع عوارض و اضرار حاکمیت تک قومی در جوامع متکثر، به‌ویژه با تمرکز بر جغرافیای سیاسی افغانستان، از چنان ضرورت مبرمی برخوردار است که شناخت آن می‌تواند کلید فهم بسیاری از بحران‌های جاری و پایداری‌های سیاسی در این کشور باشد. در عصر حاضر، ثبات سیاسی و توسعه همه جانبه‌ی کشورها رابطه مستقیمی با میزان انعکاس واقعیت‌های اجتماعی در ساختارهای قدرت دارد. افغانستان به عنوان یک جامعه چند قومیتی، چند فرهنگی و دارای مذاهب مختلف، بیش از هر جریانی نیازمند حکمرانی مشارکتی است و درک اهمیت این موضوع از چند منظر قابل تبیین است:



کند، مکانیسم‌های بازتولید قدرت را به شدت آسیب پذیر می‌سازد (آبراهامیان، ۱۳۷۷، ص. ۱۹). در این وضعیت، محرومیت ساختاری اقوام غیر حاکم و حذف نخبگان آن‌ها از بدنه‌ی مدیریت کشور، نه تنها قرارداد اجتماعی را باطل می‌کند، بلکه شکاف‌های عمیق یافته‌ی اجتماعی را به بحران‌های مزمن امنیتی و سیاسی تبدیل می‌سازد (رشدیه، ۱۳۹۰، ج. ۲، ص. ۱۱۵). بنابراین، از منظر چارچوب مفهومی پژوهش حاضر، اضرار حاکمیت تک قومی ریشه در گسست میان ساختار دولت و اصول نظری قرارداد اجتماعی دارد؛ گسستی که با امتناع از مشارکت ملی، زمینه‌های فروپاشی مشروعیت و ناپایداری ساختاری را در جوامع چند پاره و موزائیکی فراهم می‌آورد.

مؤلفه‌های مشروعیت در دولت‌های مدرن و سنتی

مفهوم مشروعیت به معنای پذیرش حق حاکمیت از سوی شهروندان و احساس تکلیف اخلاقی و مدنی برای اطاعت از ساختار قدرت است. با این حال، منابع، مکانیسم‌ها و مؤلفه‌های شکل‌گیری مشروعیت در دولت‌های سنتی و دولت‌های مدرن تفاوت‌های بنیادینی دارد که شناخت آن‌ها برای واکاوی بحران‌های سیاسی در جوامع در حال گذار اهمیت ویژه‌ای دارد.

۱. مؤلفه‌های مشروعیت در دولت‌های سنتی

در دولت‌های سنتی، که عموماً مبتنی بر الگوهای موروثی، قبیله‌ای، مذهبی یا پدرسالارانه هستند، اقتدار حاکمان ریشه در گذشته، عرف و مقدسات دارد. ماکس وبر، جامعه‌شناس برجسته، این نوع حکومت را تحت عنوان «اقتدار سنتی» دسته بندی می‌کند. مؤلفه‌های اصلی مشروعیت‌بخش در این ساختارها عبارتند از:

۱) توجیهات مذهبی و ماورایی؛ مشروعیت حاکمان غالباً از سنخ عناوین دینی، انتساب به فر ایزدی یا مجری فرامین الهی بودن است (وبر، ۱۳۸۲، ج. ۱، ص. ۲۴۵).

ب) وراثت و سنت‌های تاریخی؛ استمرار قدرت بر مبنای توارث نسلی و آداب و رسوم دیرپا شکل می‌گیرد که پرسش گری درباره‌ی چرایی حق حاکمیت را ناموجه می‌سازد (آبرومند، ۱۳۸۵، ص. ۸۸).

ج) روابط پدرسالارانه (پاتریمونالیسم)؛ رابطه میان حاکم و محکوم بر اساس الگوی مرید و مرادی یا مولا و رعیت تنظیم می‌شود و رضایت عمومی جای خود را به انقیاد سنتی می‌دهد (کوهن، ۱۳۷۳، ص. ۱۱۲).

۲. مؤلفه‌های مشروعیت در دولت‌های مدرن

دولت‌های مدرن بر اساس قرارداد اجتماعی، حاکمیت قانون و اراده‌ی عمومی شکل می‌گیرند. مؤلفه‌های کلیدی مشروعیت در دولت‌های مدرن عبارتند از:

۱) حاکمیت قانون و قانون اساسی؛ مشروعیت دولت مدرن بیش از هر چیز بر پایه رعایت چارچوب‌های قانون اساسی، تفکیک قوا و تضمین حقوق بنیادین شهروندان استوار است (هابرماس، ۱۳۷۹، ص. ۱۳۴).

ب) رضایت عمومی و انتخابات آزاد؛ حق اعمال قدرت از پایین به بالا جریان می‌یابد و رضایت محکومان و محرومان از طریق مکانیسم‌های مشارکتی مانند انتخابات و همه پرسی به عنوان منبع اصلی مشروعیت شناخته می‌شود (دال، ۱۳۷۲، ص. ۵۶).

ج) کارآمدی و توزیع عادلانه ثروت و قدرت؛ دولت مدرن موظف به تأمین رفاه، امنیت، توسعه پایدار و شایسته‌سالاری است. افت کارآمدی یا انحصار قدرت در دست یک گروه خاص، به سرعت به فرسایش پایه‌های مشروعیت می‌انجامد (هانتینگتون، ۱۳۷۰، ج. ۲، ص. ۱۱۰).

د) مشارکت فراگیر و تکثرگرایی؛ پذیرش تنوع‌های قومی، فرهنگی و سیاسی و فراهم سازی زمینه مشارکت عادلانه تمامی اقشار جامعه در ساختار قدرت، از شاخص‌های اصلی مشروعیت بخش در دموکراسی‌های مدرن است (لیپارت، ۱۳۸۳، ص. ۷۲).

الگوهای توزیع قدرت در جوامع چند قومی

در جوامعی با گسست‌های قومی، زبانی، مذهبی یا فرهنگی، ساختار توزیع قدرت تعیین‌کننده‌ی اصلی ثبات سیاسی، انسجام ملی و جلوگیری از بحران‌های ساختاری است. نظریه پردازان و طراحان نهادهای سیاسی الگوهای گوناگونی را برای تقسیم عادلانه و متوازن قدرت پیشنهاد کرده‌اند که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

۱. الگوی توزیع قدرت مبتنی بر توافق جمعی

این الگو که توسط (آرن لیپارت) به عنوان پاسخی کارآمد برای دموکراسی‌ها در جوامع چند پاره مطرح شد، بر پایه‌ی مشارکت دادن تمامی گروه‌های اصلی قومی در

۱) صیانت از ثبات ملی و جلوگیری از فروپاشی ساختاری؛ تجربه تاریخی افغانستان نشان داده است که انحصار قدرت و نادیده گرفتن حقوق سیاسی، اجتماعی و مذهبی اقوام دیگر، صلح و ثبات کشور را به شدت به مخاطره می‌اندازد. تبیین این موضوع کمک می‌کند تا ضرورت گذار از الگوهای بسته و انحصارطلبانه و استبدادی (به‌خصوص در قرن بیداری دنیای مدرن) به سمت مدل‌های فراگیر و مبتنی بر مشارکت عمومی آشکار گردد.

ب) ترمیم گسست‌های اجتماعی و پیشگیری از بحران‌های امنیتی؛ استمرار حکومت داری تک قومی موجب عمق یافتن شکاف‌های قومی و ایجاد احساس طردشدگی و بی‌اعتمادی ملی در میان بخش بزرگی از جامعه می‌شود. بررسی علمی این عارضه‌ها، ضرورت ایجاد یک موازنه‌ی عادلانه برای جلوگیری از تبدیل ناراضی‌های مدنی به تقابل‌های پایدار را نمایان می‌سازد.

ج) احیای مشروعیت سیاسی و خروج از انزوا؛ بین‌المللی؛ هیچ حکومتی در دنیای امروز نمی‌تواند بدون برخورداری از مشروعیت ملی و پایگاه فراگیر اجتماعی دوام بیاورد. شناخت ضرورت این موضوع نشان می‌دهد که بازگشت به قانون‌گرایی، شایسته‌سالاری و عدالت توزیعی، پیش شرط اصلی کسب مشروعیت داخلی و پذیرش در جامعه جهانی است.

د) جلوگیری از فروپاشی سرمایه انسانی و فرار نخبگان؛ حذف نخبگان و متخصصان از چرخه‌های تصمیم‌گیری به دلیل تعلقات قومی خاص، نه تنها ادارات دولتی را از کارآمدی تهی می‌کند، بلکه به مهاجرت گسترده سرمایه‌های فکری کشور می‌انجامد. توضیح دقیق این پیامدها، ضرورت حفظ و به کارگیری نیروهای متخصص از تمامی اقشار جامعه را به عنوان یک نیاز راهبردی برجسته می‌سازد.

نظریه‌های قرارداد اجتماعی و مشارکت ملی

توضیح علمی پدیده‌ی حکومت داری و چالش‌های ناشی از انحصار قدرت؛ از نظر دانشمندان علوم سیاسی، جامعه‌شناسی و حقوق عمومی نیازمند تکیه بر نظریه‌های بنیادین در حوزه‌ی فلسفه سیاسی و جامعه‌شناسی است. در میان الگوهای تئوریک گوناگون، دو مفهوم «قرارداد اجتماعی» و «مشارکت ملی» به عنوان ارکان اصلی مشروعیت بخش به دولت‌های مدرن و جوامع متکثر شناخته می‌شوند. بررسی روابط ساختاری میان قدرت سیاسی و بافت اجتماعی در جوامعی چون افغانستان، بدون بازخوانی این مبانی نظری امکان پذیر نیست. نظریه‌ی قرارداد اجتماعی که از سوی متفکرانی چون توماس هابز، جان لاک و ژان ژاک روسو طرح و تکامل یافته است، بر این فرض استوار است که دولت و حاکمیت نه یک پدیده‌ی موروثی یا برخاسته از قهر مطلق، بلکه حاصل یک توافق آگاهانه و دوجانبه میان شهروندان و حاکمان است (لاک، ۱۳۸۰، ج. ۲، ص. ۴۵؛ روسو، ۱۳۷۲، ص. ۶۳). در این چارچوب، افراد جامعه از بخشی از آزادی‌های طبیعی خود صرف نظر می‌کنند تا در سایه‌ی یک نظم سیاسی قانون‌مند، امنیت، عدالت و رفاه عمومی تضمین شود (هابز، ۱۳۸۵، ص. ۱۱۲). مبنای مشروعیت در نظریه‌ی قرارداد اجتماعی، رضایت محکومان و منافع جمعی تمام ارکان جامعه است. هنگامی که ساختار سیاسی از این مسیر منحرف شده و قدرت در انحصار یک قوم، گروه یا طبقه خاص قرار گیرد، به معنای نقض صریح قرارداد اجتماعی است (هلد، ۱۳۸۳، ج. ۱، ص. ۸۹). در چنین وضعیتی، شهروندانی که از دایره‌ی تصمیم‌گیری و توزیع عادلانه قدرت طرد شده‌اند، خود را متعهد به وفاداری به حکومت نمی‌بینند و این امر پایه‌های حاکمیت را با بحران بنیادین مشروعیت روبه‌رو می‌سازد (مور، ۱۳۷۵، ص. ۲۱۴). در پیوند با قرارداد اجتماعی، مفهوم «مشارکت ملی» به عنوان شاخص اصلی پایداری و انسجام در جوامع متکثر مطرح می‌گردد. نظریه‌پردازان توسعه سیاسی و جامعه‌شناسی بر این باورند که در جوامع دارای بافت‌های چند قومیتی، زبان‌ها و مذاهب گوناگون، ثبات سیاسی تنها از طریق مشارکت همه‌جانبه، عادلانه و متوازن تمامی گروه‌ها در ساختارهای تصمیم‌گیری محقق می‌شود (لیپارت، ۱۳۸۳، ص. ۵۴؛ هانتینگتون، ۱۳۷۰، ج. ۱، ص. ۷۸). مشارکت ملی به معنای سهم بردن واقعی اقوام در قدرت سیاسی، ثروت ملی، مدیریت اجرایی و نهادهای مدنی است. کثرت‌گرایی اجتماعی در این نگرش، یک فرصت راهبردی برای پویایی دولت تلقی می‌شود (گیدنز، ۱۳۷۶، ص. ۳۰۲). مشارکتی که مبتنی بر شایسته‌سالاری و بازتاب دهنده‌ی تنوع‌های ملی باشد، احساس تعلق خاطر جمعی را تقویت کرده و هویت ملی را بر فراز هویت‌های جزئی قرار می‌دهد (اسمیت، ۱۳۸۱، ص. ۱۴۲).

برعکس، استمرار حاکمیت تک قومی نقطه‌ی مقابل و ضد ارزش نظریه‌های قرارداد اجتماعی و مشارکت ملی است. هنگامی که یک جریان حاکم با نا دیده گرفتن واقعیت‌های عینی جامعه متکثر، انحصارطلبی را جایگزین مشارکت فراگیر

ساختار تصمیم‌گیری استوار است. مؤلفه‌های کلیدی این مدل عبارتند از:

۱) دولت ائتلافی بزرگ؛ مشارکت رهبران تمام گروه‌های قومی در بدنه‌ی اصلی حکومت و کابینه اجرایی (لیپارت، ۱۳۸۳، ص. ۸۴).

ب) حق وتوی متقابل؛ اعطای امتیاز وتو به اقلیت‌های قومی در حوزه‌های حیاتی که منافع حیاتی یا هویت آن‌ها را تهدید می‌کند.

تکثرگرایی خودمختار (خودمختاری نسبی)؛ اعطای خودمختاری فرهنگی، آموزشی یا منطقه‌ای به گروه‌ها جهت مدیریت امور داخلی خویش (هلد، ۱۳۸۳، ج. ۲، ص. ۱۴۵).

۲. الگوی فدرالیسم قومی و جغرافیایی

فدرالیسم به عنوان یک ساختار توزیع عمودی قدرت، حاکمیت را میان حکومت مرکزی و واحدهای محلی تقسیم می‌کند. در جوامع چند قومی، فدرالیسم می‌تواند به دو شکل ظاهر شود:

۱) فدرالیسم مبتنی بر مرزهای قومی؛ ترسیم واحدهای فدرال بر اساس جغرافیای استقرار اقوام، به گونه‌ای که هر قوم در منطقه خود از خودگردانی محلی برخوردار باشد (الازار، ۱۳۷۸، ص. ۱۱۲).

ب) فدرالیسم ترکیبی یا تلفیقی؛ ایجاد مرزهای استانی مستقل از هویت‌های قومی برای جلوگیری از جدایی طلبی، در حالی که مشارکت متوازن در سطح ملی تضمین می‌گردد (واتس، ۱۳۸۱، ص. ۶۵). این الگو از تمرکز مطلق قدرت جلوگیری کرده و رقابت سالم سیاسی را نهادینه می‌کند.

۳. الگوی توزیع متوازن اداری

بر خلاف فدرالیسم، این الگو ساختار واحد کشور را حفظ می‌کند اما قدرت اجرایی و اداری را از مرکز به مناطق و سطوح محلی تفویض می‌نماید (گیدنز، ۱۳۷۶، ص. ۳۱۰). در این ساختار:

۱) امور محلی، بودجه‌های عمرانی و برنامه ریزی‌های منطقه‌ای به شوراهای نمایندگانی محلی واگذار می‌شود.

ب) شایسته‌سالاری و سهم‌بندی عادلانه در استخدام‌های دولتی و نهادهای مدنی مانع از انحصارگرایی قومی در بدنه‌ی دیوانسالاری می‌گردد (مور، ۱۳۷۵، ص. ۲۳۰).

۴. الگوی ترکیب متناسب انتخاباتی؛

نظام‌های انتخاباتی نقش بسزایی در توزیع قدرت دارند. در جوامع چندقومی، نظام‌های انتخاباتی مبتنی بر «تناسبت آراء» به دلیل امکان بازتاب دادن آرای اقلیت‌های کوچک‌تر در پارلمان، بسیار کارآمدتر از نظام‌های اکثریتی عمل می‌کنند (دال، ۱۳۷۲، ص. ۱۱۸). این مدل تضمین می‌کند که هیچ گروهی به صرف اقلیت بودن در مقیاس ملی، کاملاً از نهاد قانون گذاری و تصمیم‌سازی حذف نشود و همین امر پایه‌های مشروعیت نظام سیاسی را تحکیم می‌بخشد.

عوارض و پیامدهای ساختاری حکومت‌های تک‌قومی

الف- در ابعاد داخلی

بحران مشروعیت؛ فروپاشی قرارداد اجتماعی و عدم نمایندگی سرتاسری

یکی از مخرب‌ترین پیامدهای حاکمیت تک قومی در جوامع متکثر و چند قومی، شکل‌گیری بحران عمیق در ابعاد ساختاری داخلی است. هنگامی که یک دولت از بازتاب دادن تنوع‌های قومی، مذهبی و فرهنگی سر باز می‌زند و انحصارطلبی را جایگزین مشارکت ملی می‌سازد، پایه‌های مشروعیت خود را از دست داده و نظم سیاسی را به سوی فروپاشی می‌کشاند. در این چارچوب، عدم نمایندگی سرتاسری به عنوان موتور محرکه‌ی بحران‌های داخلی، پیامدهای ساختاری چند گانه‌ای به دنبال دارد که بنیادهای حیات جمعی را تهدید می‌کند.

۱. بحران مشروعیت و نابودی پیوند دولت و ملت

از منظر نظریه‌های قرارداد اجتماعی، مشروعیت دولت مستقیماً به رضایت محکومان و فراگیر بودن نمایندگی سیاسی وابسته است. هنگامی که قدرت در انحصار یک گروه خاص قرار می‌گیرد و سایر اقوام خود را در درون حکومت بیگانه می‌یابند، قرارداد اجتماعی به طور یک جانبه از جانب حاکم نقض می‌شود (لاک، ۱۳۸۰، ج. ۲، ص. ۴۸). این وضعیت، فاصله‌ی عمیقی میان دولت و ملت ایجاد کرده و وفاداری مدنی جای خود را به بی‌تفاوتی عمومی یا مقاومت منفی می‌دهد. حکومت‌های فاقد نمایندگی سرتاسری ناچارند برای بقای خود به جای اتکا بر مشروعیت مردمی، بر ابزارهای قهر، سرکوب و اعمال زور تکیه کنند که این خود بحران مشروعیت را شتاب می‌بخشد (ویر، ۱۳۸۲، ج. ۱، ص. ۲۵۰).

۲. عمق یافتن شکاف‌های قومی و فروپاشی انسجام ملی

در جوامع چندپاره‌ای چون افغانستان، نبود ساختار قدرت فراگیر موجب فعال شدن و تشدید شکاف‌های افقی (قومی و زبانی) می‌گردد. گروه‌های محروم و به حاشیه رانده‌شده، حاکمیت را نماینده‌ی منافع کل جامعه ندانسته، بلکه آن را ابزاری برای استیلای یک قوم خاص تلقی می‌کنند (اسمیت، ۱۳۸۱، ص. ۱۴۸). این ادراک عمومی، احساس طردشدگی و بی‌عدالتی ساختاری را در میان اقشار وسیعی از جامعه تقویت می‌کند و انسجام ملی را به شدت آسیب پذیر می‌سازد؛ به گونه‌ای که هویت‌های خرد و کلان قومی جایگزین هویت فراگیر ملی می‌شوند.

۳. ناکارآمدی دیوان‌سالاری و محرومیت نخبگان

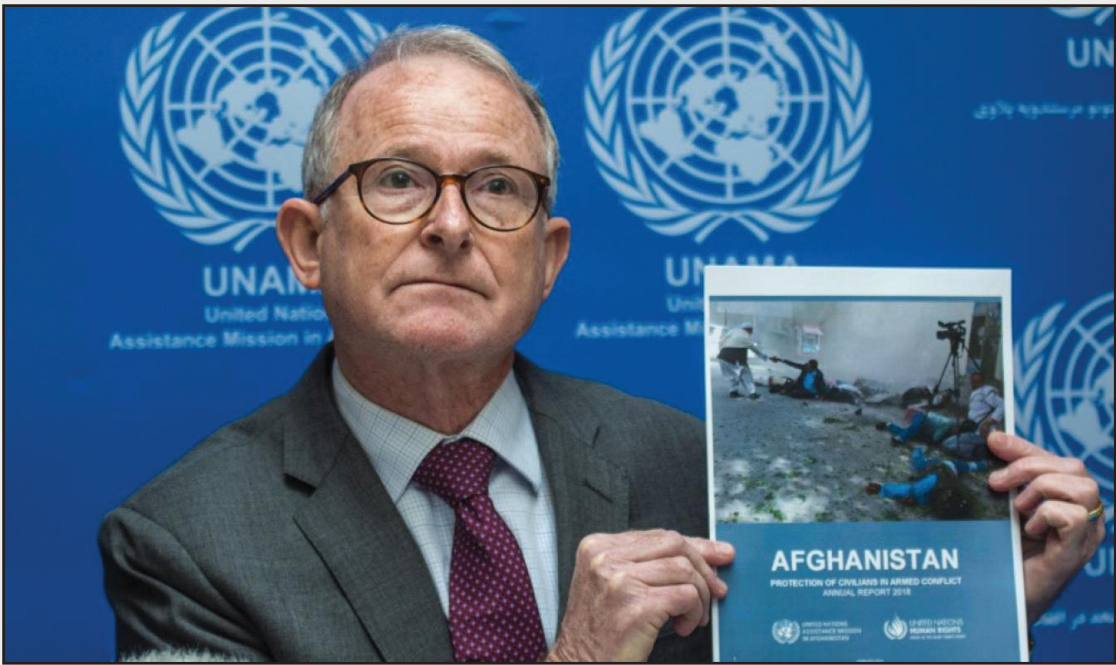
حاکمیت تک قومی به دلیل امتناع از شایسته‌سالاری و محدود کردن دایره جذب نیرو به یک دایره بسته، به شدت از کارآمدی اداری و مدیریتی تهی می‌شود. حذف نخبگان، متفکران و متخصصان اقوام غیرحاکم از بدنه‌ی تصمیم‌گیری کشور، ساختار اداری را با افول کیفیت، بحران تخصصی و فساد ساختاری مواجه می‌سازد (مور، ۱۳۷۵، ص. ۲۲۰). این روند علاوه بر تنزل کارآمدی نهادهای دولتی، موجب ناامیدی نخبگان و پدیده‌ی فرار سرمایه‌های فکری و انسانی از کشور می‌گردد که ضربه‌ای دوامدار و جبران‌ناپذیر بر پیکر توسعه‌ی ملی وارد می‌کند.

۴. بروز تنش‌های مزمن داخلی

مجموعه‌ی عوامل فوق‌الذکر؛ یعنی بحران مشروعیت، گسست قرارداد اجتماعی، طرد سیاسی و ناکارآمدی دیوان‌سالاری؛ بستر مناسبی برای شکل‌گیری اعتراضات مدنی و در نهایت تقابل‌های خشونت‌آمیز فراهم می‌آورد. هنگامی که مجاری مسالمت‌آمیز برای تحقق مطالبات و مشارکت سیاسی مسدود می‌شود، نارضایتی‌های انباشته‌شده ناگزیر به سمت تنش‌های حاد داخلی و ناپایداری‌های ممتد ساختاری سوق می‌یابد (هانتینگتون، ۱۳۷۰، ج. ۱، ص. ۸۵). در چنین شرایطی، سیستم سیاسی از قابلیت تطبیق با تحولات محروم شده و کشور به چرخه‌ی باطلی از بحران، بحران‌آفرینی و فروپاشی نظام‌مند گرفتار می‌گردد که هزینه‌های سنگینی را بر دوش تمامی ارکان جامعه تحمیل می‌کند.

ادامه دارد...

نشریه راه عدالت گزارش خبری - تحلیلی



ریچارد بنت:

هزاره‌ها در معرض تهدید و خشونت قرار دارند

ریچارد بنت، گزارشگر ویژه سازمان ملل متحد در امور حقوق بشر افغانستان، در تازه‌ترین مواضع خود در سپتامبر ۲۰۲۶ بار دیگر نسبت به وضعیت حقوق بشر در افغانستان ابراز نگرانی کرده و بر ضرورت حفاظت از غیرنظامیان، پاسخ‌گویی عاملان نقض حقوق بشر و توجه ویژه به گروه‌های آسیب‌پذیر، از جمله هزاره‌ها و شیعیان، تأکید کرده است. مأموریت بنت از سوی شورای حقوق بشر سازمان ملل برای نظارت و گزارش‌دهی درباره وضعیت حقوق بشر در افغانستان ادامه دارد.

دشت‌برچی؛ تداوم نگرانی در باره امنیت هزاره‌ها

یکی از تازه‌ترین مواردی که واکنش مستقیم بنت را به دنبال داشت، انفجار نزدیک یک مجموعه آموزشی در منطقه دشت‌برچی کابل در ماه اوت ۲۰۲۶ بود. بر اساس گزارش سازمان ملل، دست‌کم ۴۲ کودک، در سنین ۹ تا ۱۴ سال، در این انفجار زخمی شدند.

دشت‌برچی منطقه‌ای عمدتاً هزاره‌نشین و شیعه‌نشین در غرب کابل است که طی سال‌های گذشته بارها هدف حملات مرگبار قرار گرفته است. بنت پس از این حادثه، حمله را محکوم کرد و خواستار انجام تحقیقات مستقل برای شناسایی و مجازات عاملان شد. او با اشاره به تکرار حملات در این منطقه، تأکید کرد که بار دیگر بخش عمدتاً هزاره‌نشین کابل هدف قرار گرفته است.

این حمله یادآور سلسله حملات پیشین علیه هزاره‌ها در دشت‌برچی است؛ از جمله حمله مرگبار سال ۲۰۲۱ به یک مرکز آموزشی دختران که ده‌ها قربانی بر جای گذاشت. تکرار چنین حملاتی نگرانی‌ها درباره امنیت مراکز آموزشی و اجتماعی هزاره‌ها را افزایش داده است.

هزاره‌ها؛ میان تهدید تروریستی و نگرانی از تبعیض

هزاره‌ها، طی سال‌های گذشته بارها هدف حملات گروه‌های افراطی، به‌ویژه داعش خراسان، قرار گرفته‌اند. اما تا کنون حتی یک مورد هم از سوی طالبان به صورت شفاف و عادلانه مورد بررسی قرار نگرفته و تا کنون طالبان هیچ گزارشی جهت روشن شدن افکار عمومی از عوامل اصلی این حملات منتشر نکرده است. در کنار تهدیدهای امنیتی، سازمان‌های حقوق بشری و نهادهای جامعه مدنی بارها درباره تبعیض، محدودیت دسترسی به فرصت‌های برابر و آسیب‌پذیری اجتماعی این جامعه ابراز نگرانی کرده‌اند.

اهمیت موضع بنت در این زمینه از آن جهت است که مسئله هزاره‌ها را نمی‌توان صرفاً به حملات تروریستی محدود کرد. تأمین امنیت این جامعه مستلزم تضمین حقوق برابر شهروندی، آزادی مذهبی، دسترسی برابر به آموزش و امکان مشارکت در عرصه‌های اجتماعی و عمومی است.

بحران گسترده حقوق بشر در افغانستان

موضوع هزاره‌ها بخشی از بحران گسترده‌تر حقوق بشر در افغانستان است. گزارش‌های سازمان ملل و اظهارات بنت در سال‌های گذشته، مجموعه‌ای از نگرانی‌ها را دربر گرفته است؛ از جمله محدودیت‌های شدید علیه زنان و دختران، محدودشدن فضای مدنی، فشار بر فعالان و منتقدان، محدودیت آزادی بیان و تجمع و نگرانی درباره مصونیت عاملان نقض حقوق بشر.

بنت پیش‌تر نیز هشدار داده بود که وضعیت حقوق بشر در افغانستان پس از بازگشت طالبان به قدرت، با مشکلات جدی مواجه شده و برخی گروه‌ها و افراد در معرض خطر بیشتری قرار دارند.

ضرورت پاسخ‌گویی طالبان

یکی از محورهای ثابت گزارش‌ها و مواضع گزارشگر ویژه سازمان ملل، ضرورت پاسخ‌گویی و تحقیق مستقل درباره نقض حقوق بشر است. در مورد حملات علیه هزاره‌ها نیز صرف محکوم کردن حملات کافی نیست؛ بلکه عاملان باید شناسایی و مطابق معیارهای حقوقی مورد پیگرد قرار گیرند.

در همین چارچوب، واکنش بنت به انفجار اخیر دشت‌برچی حاوی یک پیام روشن بود: تکرار حملات علیه یک جامعه مشخص، بدون تحقیقات مؤثر و پاسخ‌گویی عاملان، خطر عادی‌شدن خشونت علیه آن جامعه را افزایش می‌دهد.

هزاره‌ها و شیعیان؛ نیازمند حفاظت مؤثر

با توجه به مجموعه تحولات سال‌های اخیر، وضعیت هزاره‌ها و شیعیان افغانستان نیازمند توجه مستمر جامعه جهانی است. حفاظت از آنان تنها به جلوگیری از حملات تروریستی محدود نمی‌شود؛ بلکه باید شامل حق آموزش، آزادی مذهب، امنیت اماکن مذهبی، حق مالکیت، دسترسی برابر به خدمات عمومی، مشارکت سیاسی و اجتماعی و برخورداری از حمایت برابر قانون باشد.

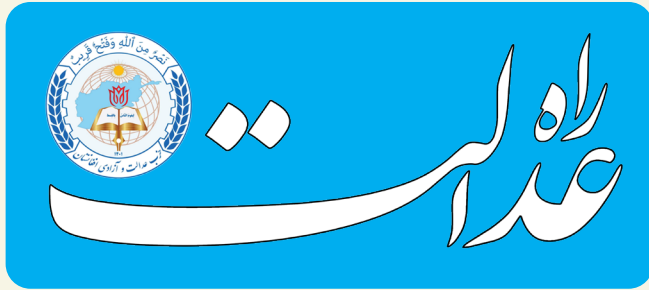
این مسئله به‌ویژه در شرایطی اهمیت دارد که گزارش‌های مختلف از فشار بر برخی مراکز مذهبی و آموزشی، مناقشات ملکی و زمین، محدودیت‌های اقتصادی و نگرانی‌های امنیتی در مناطق هزاره‌نشین حکایت دارد.

جمع‌بندی

ارزیابی‌های ریچارد بنت نشان می‌دهد که وضعیت حقوق بشر در افغانستان همچنان نیازمند نظارت جدی بین‌المللی است. برای جامعه هزاره و شیعه، مسئله امنیت با مسئله حقوق برابر و مشارکت اجتماعی پیوند خورده است.

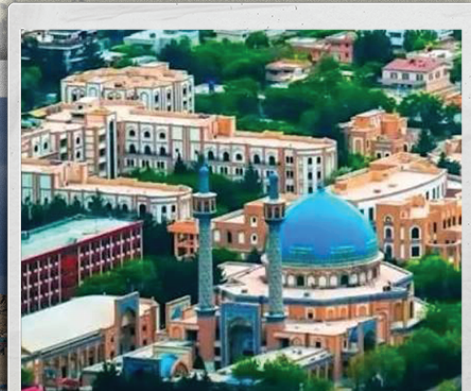
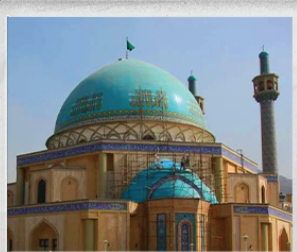
حمله اخیر به کودکان در دشت‌برچی بار دیگر نشان داد که هزاره‌ها همچنان با تهدیدهای جدی امنیتی روبه‌رو هستند. واکنش بنت و درخواست او برای تحقیقات مستقل، اهمیت پاسخ‌گویی و جلوگیری از تکرار چنین حملاتی را برجسته می‌کند.

در مجموع، پیام اصلی مواضع گزارشگر ویژه سازمان ملل این است که ثبات پایدار در افغانستان بدون تأمین حقوق برابر همه شهروندان، از جمله هزاره‌ها و شیعیان، و بدون تضمین امنیت و آزادی‌های اساسی آنان امکان‌پذیر نیست.



- نشریه راه عدالت
- ارگان نشراتی حزب عدالت و آزادی افغانستان
- زیر نظر شورای اجرائیه
- آدرس وبسایت: www.jfp-af.org

سال چهارم * شماره بیستم * ۱ میزان ۱۴۰۵
Issue No. 20 * Year 4 * 23 Sep 2026



تشدید فشار بر هزاره‌ها و شیعیان افغانستان؛ از تخلیه حوزه علمیه خاتم النبیین و لغو امتیاز دانشگاه خاتم النبیین، تا تهدید به اخراج ساکنان نوآباد و محدودیت‌های اقتصادی در جبرئیل

نشریه راه عدالت گزارش خبری - تحلیلی

منطقه بازمی‌گردد. گزارش‌هایی در سال گذشته نیز از احتمال مصادره املاک هزاران شهروند در مرکز غزنی خبر داده بودند.

اما صدور ضرب‌الاجل تازه برای تخلیه، نگرانی‌ها درباره آینده هزاران خانواده ساکن این منطقه را افزایش داده است. منتقدان می‌گویند اجرای چنین تصمیمی، بدون روند شفاف قضایی و بدون تضمین حقوق مالکیت و جبران خسارت، می‌تواند به جابه‌جایی اجباری و از دست رفتن دارایی‌های مردم منجر شود.

جبرئیل هرات؛ فشار بر فعالیت‌های اقتصادی هزاره‌ها و شیعیان

در هرات نیز طی روزهای اخیر گزارش‌هایی درباره محدودیت فعالیت اقتصادی در شهرک جبرئیل منتشر شده است؛ منطقه‌ای که جمعیت قابل توجهی از هزاره‌ها و شیعیان در آن زندگی می‌کنند.

بر اساس گزارش منابع محلی، طالبان در پی اختلاف بر سر مالکیت زمین در مرکز شهرک جبرئیل، حدود ۱۰۰ مغازه را مسدود کرده‌اند. گزارش دیگری از تخلیه بازارچه نگین در این منطقه خبر داده و منابع محلی این اقدام را بخشی از فشارهای گسترده‌تر بر باشندگان شیعه جبرئیل دانسته‌اند.

موضوع مالکیت زمین و بازار در جبرئیل، از این جهت حساس است که تعطیلی یا تخلیه مغازه‌ها مستقیماً معیشت صاحبان کسب‌وکار و خانواده‌های آنان را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

در گزارش‌های منتشرشده، مقام‌های طالبان این اقدامات را در چارچوب اختلافات مالکیتی و مسائل مربوط به زمین عنوان کرده‌اند؛ بنابراین درباره انگیزه قومی یا مذهبی این تصمیم‌ها باید با احتیاط سخن گفت. با این حال، فعالان و منتقدان سیاسی معتقدند قرار گرفتن این اقدامات در کنار تحولات نوآباد غزنی و حوزه خاتم النبیین، پرسش‌های جدی درباره نحوه برخورد حکومت طالبان با جوامع هزاره و شیعه ایجاد کرده است.

نگرانی درباره پیامدهای اجتماعی و سیاسی اقدامات اخیر طالبان

افزون بر خسارت‌های مستقیم، چنین اقداماتی می‌تواند پیامدهای گسترده‌تری برای جامعه افغانستان داشته باشد. تخلیه اجباری خانواده‌ها، مناقشه بر سر مالکیت زمین، محدود شدن فعالیت مراکز مذهبی و آموزشی و تعطیلی کسب‌وکارها، در صورت نبود روندهای شفاف و عادلانه، می‌تواند اعتماد عمومی را کاهش داده و شکاف‌های اجتماعی و قومی را عمیق‌تر کند.

برای جامعه هزاره و شیعه افغانستان، مسئله تنها از دست دادن یک خانه، مغازه یا ساختمان آموزشی نیست؛ بلکه این نگرانی وجود دارد که محدود شدن تدریجی فضاهای آموزشی، مذهبی، اقتصادی و اجتماعی آنان، مشارکت این جامعه در زندگی عمومی کشور را نیز محدود کند.

از سوی دیگر، طالبان تاکنون در موارد مختلف تأکید کرده‌اند که موضوعات مربوط به زمین و املاک، بر اساس اسناد مالکیت و قوانین مورد نظر حکومت آنان بررسی می‌شود. از همین رو، برای ارزیابی نهایی هر پرونده باید ادعاهای همه طرف‌ها، اسناد مالکیت، تصمیم‌های قضایی و توضیحات رسمی طالبان نیز مورد بررسی قرار گیرد. اما مساله مهم این است که تمام این فرایند بدون یک دادگاه صالح و بدون روندهای عادلانه صورت می‌گیرد و جامعه هزاره و شیعه افغانستان در این روند تنها و مثل همیشه مورد ستم هستند.

در یک ماه اخیر، گزارش‌های متعددی از افغانستان از افزایش فشارهای اداری، ملکی، اقتصادی و مذهبی بر شهروندان هزاره و شیعه حکایت دارد. در میان رویدادهای مهم این دوره می‌توان به تلاش نیروهای طالبان برای تخلیه حوزه علمیه خاتم النبیین در غرب کابل، تعیین ضرب‌الاجل برای تخلیه شهرک هزاره‌نشین نوآباد در غزنی و گزارش‌هایی درباره مسدود شدن شمار زیادی از مغازه‌ها در شهرک جبرئیل هرات اشاره کرد.

مجموع این رویدادها، نگرانی‌ها درباره افزایش فشار بر مراکز مذهبی و آموزشی شیعیان، حقوق مالکیت و دسترسی هزاره‌ها به فعالیت‌های اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی را افزایش داده است. حزب عدالت و آزادی افغانستان نیز در واکنش به این تحولات، از اقداماتی مانند استرداد زمین‌های شهرک نوآباد غزنی، دولتی اعلام شدن بازار شهرک جبرئیل هرات، تخلیه شهرک امید سبز در غرب کابل و مسدود شدن تلویزیون تمدن به عنوان نمونه‌هایی از فشار بر شیعیان یاد کرده است.

تخلیه حوزه علمیه خاتم النبیین در غرب کابل

یکی از مهم‌ترین رویدادهای روزهای اخیر، اقدام نیروهای طالبان علیه حوزه علمیه خاتم النبیین (ص) در غرب کابل بوده است.

بر اساس گزارش‌های منتشرشده، در ۱۴ سنبله ۱۴۰۵ نیروهای طالبان این حوزه را محاصره کردند و از مسئولان و طلاب خواستند ساختمان را تخلیه کنند. به دنبال این هشدار نیروهای طالبان برای تخلیه کامل این مرکز، نیرو و تجهیزات نظامی به محل اعزام کرده‌اند و سرانجام پس از یورش نیروهای طالبان به این حوزه و تلاش برای تخلیه طالبان این مجموعه را به طور کامل در اختیار گرفتند. هم چنین در حین تخلیه خاتم النبیین نزدیک به ۲۸ تن از طلاب و اساتید این حوزه به گونه خشونت آمیز بازداشت و به حوزه سوم کابل منتقل گردیدند.

در پی این اقدام، واکنش‌های گسترده‌ای از سوی احزاب سیاسی، نهادهای مدنی و شخصیت‌های مذهبی صورت گرفت. از جمله حزب عدالت و آزادی افغانستان این اقدام طالبان را به شدت محکوم کرد و آن را در راستای حذف سیستماتیک هزاره‌ها و شیعیان دانست.

این رویداد از آن جهت اهمیت ویژه دارد که موضوع صرفاً به یک ملک خصوصی محدود نمی‌شود؛ بلکه یک مرکز آموزشی و مذهبی متعلق به جامعه شیعه افغانستان در مرکز مناقشه قرار گرفته است.

نوآباد غزنی؛ ضرب‌الاجل یک هفته‌ای برای تخلیه یک شهرک هزاره‌نشین

در ۲۰ اسد ۱۴۰۵ گزارش‌هایی منتشر شد که طالبان به باشندگان شهرک نوآباد در غزنی دستور داده‌اند خانه‌ها و جایادهای خود را ظرف یک هفته تخلیه کنند.

به گفته منابع محلی، نمایندگان باشندگان و وکیلان گذر از سوی طالبان احضار شده و به آنان گفته شده است که در صورت تخلیه نکردن شهرک، باشندگان به زور اخراج و خانه‌هایشان تخریب خواهد شد.

این شهرک عمدتاً هزاره نشین و شیعه نشین است. در یکی از گزارش‌ها نیز آمده است که طالبان ۱۸۴۳ جریب زمین در نوآباد را دولتی اعلام کرده‌اند و به ساکنان برای تخلیه خانه‌ها و مارکیت‌ها مهلت داده شده است. مسئله زمین‌های نوآباد البته موضوعی جدید نیست و سابقه آن به تصمیم‌های قبلی درباره مالکیت زمین در این